

اَرابه خدایان

اریک ون دانیکن

ترجمه: سیامک بودا



ارابه‌ای از سایت

بیگانگان باستانی

www.ancientaliens.ir

توضیح ناشر نسخه ایبوک

با توجه به اینکه کتاب ارابه خدایان تجدید چاپ نمی‌شود و نسخه‌های موجود این کتاب هم به صورت اسکن شده و با کیفیت پایین ارایه گردیده بود و خوانندگان عزیز و علاقمندان به تحقیق در «نظریه بیگانگان باستانی» در دانلود و مطالعه دچار مشکل می‌شدند، «سایت بیگانگان باستانی» تصمیم به تایپ مجدد این کتاب و ارایه آن با کیفیت مطلوب و حجم کم گرفت. این نسخه از روی کتاب ارابه خدایان چاپ بهمن ماه ۱۳۶۱ بدون تغییر در متن مجدداً تایپ گردید. فقط برخی از کلمات و جمله‌بندی‌ها مطابق رسم الخط امروز تصحیح و املائی درست کلمات جایگزین گردید. بعنوان مثال: «کره‌ایست» شد «کره‌ای است»، «عبارتست» شد «عبارت است»، «ممکنست» شد «ممکن است»، «نمی‌آید» شد «نمی‌آید»، «اینستکه» شد «این است که»، «بچه وسیله‌ای» شد «به چه وسیله‌ای»، «کودکیش» شد «کودکی‌اش» و مانند اینها. همچنین ارقام و فرمول‌ها با نسخه انگلیسی کتاب مطابقت داده شد و ارقام کتاب انگلیسی جایگزین شد تا متنی بدون اشکال تقدیم گردد. موارد جایگزین شده در صفحه ۴ لیست شده است.

علاقمندان به «نظریه بیگانگان باستانی» می‌توانند جهت آشنایی بیشتر و همچنین دسترسی به منابع دیگر و تصاویر بیشتر در این زمینه به سایت «بیگانگان باستانی» به آدرس www.ancientaliens.ir مراجعه نمایند.

سید حسن موسوی

ارابه خدایان

اریک ون دانیکن

ترجمه: سیامک بودا

[illegible]

مقدمه نویسنده

نوشتن این کتاب مستلزم شهادت بوده و خواندن آن نیز احتیاج به شهادت دارد زیرا فرضیه‌ها و مدارک ارائه شده با عقاید رسمی باستان‌شناسی که با استحکام کامل بجا و باقی مانده متغایر می‌باشد. دانشمندان آنرا «چرند» تلقی خواهند کرد، و جزء فهرست آن دسته از کتابهایی که به فراموشی سپرده می‌شوند در خواهد آمد، و عوام هنگامیکه با موضوعی روبرو می‌شوند که امکان دارد کاوش در باره گذشته حتی جالب‌تر از آینده باشد، ترجیح می‌دهند که به درون لاک زندگی معمولی خود فرو بروند. با این وجود یک موضوع واضح است و آن این است که گذشته ما چیزی غیر عادی و نامفهوم در بر دارد، گذشته‌ای که هزاران میلیون سال است پشت سر گذاشته‌ایم. گذشته‌ای که با خدایان که در سفینه‌های خود به زمین آمدند همکادی داشته. گذشته‌ای که مملو از موفقیت‌های باور نکردنی فنی و مجموعه‌ای از علوم می‌باشد. علوم می‌باشد. امروز تا حدی برای ما نامفهوم می‌باشند.

باستان‌شناسی ما ناقص بنظر می‌رسد زیرا ما نوعی باطری‌های الکتریکی را کشف کرده‌ایم که هزاران سال قدمت دارند. زیرا ما موجوداتی را که لباس کامل فضاوردی که با بست‌های پلاتین بسته شده کشف می‌کنیم. زیرا ما ارقام پانزده رقمی را که حتی یک کمپیوتر قادر به ثبت آن نیست بدست می‌آوریم.

ولی چگونه این بشر ماقبل تاریخ قادر بوده این واقعیت‌های باور نکردنی را بوجود بیاورد؟ یک چیز غیر عادی نیز در باره ادیان ما وجود دارد و آن نویدها، کمک‌ها و بخشش‌های یکنواختی است که هر یک از ادیان به بشر داده است. خدایان بشر اولیه نیز، چنین وعده‌هایی داده بودند. چرا به آنها وفا نکردند؟ چرا سلاح بسیار مدرن خود را بر ضد بشر بدوی بکار بردند؟ و چرا برای از بین بردن او نقشه‌ها طرح کرده بودند؟

بگذارید به این عقیده خوبگیریم که دنیای اعتقاداتی که در طول قرون ریشه دوانیده فرو خواهد ریخت. چند سال تحقیقات دقیق و صحیح، این برج فکری را که در آن احساس امنیت می‌کرده‌ایم در هم خواهد کوبید.

دانشی که در کتابخانه‌های مخفی اجتماعات سری نهفته بوده روز به روز کشف می‌شود. دوران سفرهای فضائی دیگر دوران اسرار نیست.

سفر فضائی ما را چون تیری بسوی خورشیدها و ستارگان پیش می‌برد و نیز پرده تاریکی را که گذشته ما را پوشانیده پاره خواهد کرد.

خدایان و موبدان، پادشاهان و قهرمانان همگی از گذشته تاریک ما آشکار می‌گردند. ما باید از آنها بخواهیم که اسرار خود را به ما فاش نمایند، البته اگر بخواهیم با استفاده از قدرت و وسایل علمی و فنی در باره گذشته خود کاوش نماییم و هیچ جای خالی را باقی نگذاریم. لابراتورهای جدید باید کار تحقیقات باستانشناسی را در دست بگیرند. باستانشناسان باید با دستگاههای بسیار جدید از نقاط ویران شده گذشته دیدن نمایند.

خدایان دوره تاریک، آثار بیشمار از خود به جای نهاده‌اند، آثاری که امروز برای اولین بار قادر به خواندن و درک آن می‌باشیم. زیرا ممکن است مشکل سفرهای فضائی، که موضوع مورد بحث می‌باشد، برای انسان هزاران سال پیش یک واقعیت بوده نه یک مشکل. به نظر من اجداد ما در دوران تاریک از اعماق کیهان ملاقات‌هایی داشته‌اند، اگر چه هنوز نمی‌دانم که این موجودات متفکر مافوق زمین، چه کسانی هستند و از کدام یک از کرات آمده بودند. با این وجود معتقد هستم که این ناآشنایان قسمتی از انسانهایی را که در آن زمان میزیسته از بین برده و نوع جدید و شاید هوموسپین‌ها را بوجود آورده‌اند.

این یک نظریه انقلابی است و پایه‌های برج فکری را که بسیار محکم بنظر می‌رسید تکان می‌دهد. هدف من این است که اینچنین دلایل و مدارکی ارایه بدهم.

بدون همکاری و تشویق عده کثیری من قادر نمی‌بودم این کتاب را به پایان برسانم. می‌خواهم از همسرم که در طول این چند سال که مرا به ندرت دیده بخاطر درک او تشکر کنم.

می‌خواهم از دوستم هانس نیونر که هزاران میل با من همراهی کرد و به خاطر کمک‌های پر ارزشش تشکر کنم. می‌خواهم از کارکنان ناسا در هیوستن، کیپ کندی و هانتسویل که مراکز تحقیقاتی خود را به من نشان دادند تشکر کنم. از پروفیسور دکتر ورنر فون براون، دکتر ویلی لی و برت اسلاتری تشکر می‌کنم. می‌خواهم از عده کثیری در سراسر جهان که کمک‌هایشان تشویق‌هایشان و گفتگوهایشان نوشتن این کتاب را ممکن نمود تشکر نمایم.

اریک ون دانیکن

مقدمه مترجم

این سؤال که آیا بشر تنها موجود متفکر کیهانی می باشد ما را از آغاز پیدایش به خود مشغول داشته. اصل پیشرفت و تکامل فنی و علمی بشر همین اشتیاق به یافتن جواب به معماهای نهفته در جهان مافوق بشری است. یک موضوع روشن است و آن این است که غیرممکن در دنیای انسانها وجود ندارد و او با قدرت و پشتکاری که در وجودش قرار دارد به همه چیز دست خواهد یافت، فقط زمان، عامل موثر می باشد.

آنچه که ما از تمدن گذشته خود داریم نشان دهنده یک سیر صعودی به سوی تمدنی برتر است. البته منظور از برتر، پیشرفت علمی و فنی می باشد زیرا تکامل اجتماعی، موضوعی است که فلاسفه و دانشمندان علوم اجتماعی در این مورد باید نظر بدهند.

انسان باید از لحاظ علمی و فنی ترقی کند. او قادر به پرواز نیست ولی پرواز می کند و حتی از منزلگاه خود یعنی زمین خارج شده و قدم به خاک ناآشنا می گذارد. پیشرفت علم این قدرت را که تا چند سال پیش غیرممکن بنظر می رسید ممکن ساخت.

رسیدن به کرات دیگر خورشیدی نیز برای او امکان دارد، فقط او باید در فنون خود پیشرفت بیشتری کند. تا به این حد مانعی بر سر راه سفرهای اکتشافی او وجود ندارد ولی هنگامی که بخواهد از کرات خورشیدی فراتر رود و به همسایگان دیگرش برسد به موانعی برخورد می کند که فعلا از لحاظ علمی که معیار پیشرفت اوست و حد آن حد پیشرفت او می باشد غیر قابل عبور می باشد.

در سفرهای کوتاهتر سرعتهای معمولی کاملاً موثر بوده، لذا زمان چندان عامل مهمی نمی باشد. ولی هنگامی که نزدیکترین ستاره به خورشید در حدود یازده سال نوری فاصله دارد دیگر سرعتهای معمولی ابداع تاثیر در رسیدن به هدف نخواهند داشت و عامل زمانی بیش از حد بزرگ می شود. پس او باید سفینه ای فضائی بسازد که با سرعت نور پیش برود که فعلا بنا بر فرضیه ها با موانع فیزیکی برخورد می کند که از لحاظ زمانی او را دچار اختلالاتی می نماید.

پیشرفت کنونی انسان تا به این حد می باشد، ولی آیا موجودات متفکر دیگری در این جهان

هستند که سالها پیش این مشکلات را حل کرده باشند؟ و آیا ما تنها موجودات متفکر کیهانی هستیم؟ دانشمندان علوم، حاضر نیستند در باره موضوعاتی که نتوانند آنرا به صورت فرمول ثابت کنند بحث نمایند ولی دیگران که طرز فکر فیلسوفانه‌ای دارند از حدس زدن و کاوش در این موارد فروگذاری نمی‌کنند.

به هر صورت این سئوالات تا زمانی که جوابی برای آنها پیدا شود باقی خواهند ماند و برای جوابگویی به آن فقط دو راه وجود دارد: یکی اینکه آنقدر در علم پیشرفت کنیم که بتوانیم مستقیماً کاوش نماییم و در صورت وجود با این موجودات تماس حاصل کنیم، و دیگر اینکه برای بدست آوردن مدارکی از بازدید چنین موجودات متفکری از زمین در تاریخ گذشته خود جستجو نماییم. مورد اول فعلاً امکان ندارد ولی هنگامیکه زمان فرا برسد بدون هیچگونه شک و تردیدی موضوع را کاملاً روشن خواهد نمود.

اریک ون دانیکن از روش دوم برای به ثبوت رسانیدن وجود موجودات کیهانی استفاده می‌کند و به دنبال مدارک و آثاری در گذشته تاریک انسان دست به کاوش می‌زند و مدارکی نیز به دست می‌آورد. البته هر چه را که ارایه می‌دهد از نقطه نظر این فرضیه، طوری تفسیر می‌کند که خواننده را عمیقاً به فکر وامیدارد که شاید چیزی که او می‌گوید یک حقیقت باشد. همانطور که خود او کراراً متذکر می‌شود جوابهای دیگری برای آنچه که او بعنوان مدرک عرضه می‌کند وجود دارد. چون قبلاً اشاره کرده‌ام دانشمندان مادامی که نتوانند موضوعی را به صورت فرمول به ثبوت برسانند حاضر به قبول آن نخواهند بود.

به هر حال اریک ون دانیکن فرضیه خود را با مدارکی همراه می‌کند و با دقت کامل این مدارک را تفسیر می‌نماید که خواننده را مجذوب می‌کند ولی تنها آینده حقیقت را روشن خواهد کرد.

سیامک بودا

فهرست

فصل اول	آیا در کیهان موجودات متفکر وجود دارند؟ ۱۱
فصل دوم	هنگامی که سفینه فضایی ما بر زمین نشست ۱۷
فصل سوم	دنیای غیرممکن ابهامات ۲۳
فصل چهارم	آیا خدا یک فضانورد بوده است؟ ۳۹
فصل پنجم	ارابه‌های آتشین از آسمان‌ها ۴۷
فصل ششم	تخیلات و حماسه‌های قدیم یا حقیقت؟ ۵۵
فصل هفتم	آثار باستانی یا مراکز سفر فضایی؟ ۶۹
فصل هشتم	جزیره ایستر، سرزمین مردان پرنده ۱۰۹
فصل نهم	معمای‌های آمریکای جنوبی و عجایب دیگر ۱۱۵
فصل دهم	تجربه زمین از فضا ۱۲۳
فصل یازدهم	کاوش برای ارتباط مستقیم ۱۳۹
فصل دوازدهم	آینده ۱۵۳

فصل اول

آیا موجودات متفکر دیگری در دنیا وجود دارند؟

آیا این قابل قبول است که ما انسانهای قرن بیستم تنها تنها موجودات زنده جهان هستیم؟ و بدلیل آنکه یک نمونه موجود انسان مانند که به کرات دیگر تعلق داشته باشد در موزه‌های ما وجود ندارد این اصل را بپذیریم؟ این عقیده که زمین ما در این کیهان پر ستاره تنها کره‌ای است که دارای انسان است هنوز به شدت مورد قبول می‌باشد.

ولی به محض اینکه ما نتایج حاصله از تحقیقات اخیر خود را مورد بررسی قرار بدهیم با انبوه سئوالات روبرو می‌شویم.

آنطور که ستاره‌شناسان می‌گویند در یک شب که آسمان صاف است ما با چشم غیر مسلح قادر هستیم در حدود ۴۵۰۰ ستاره را ببینیم و با تلسکوپ یک رصدخانه کوچک می‌توانیم تقریباً دو میلیون ستاره و با تلسکوپ‌های مدرن انعکاسی میلیون‌ها ستاره را مشاهده نماییم. و ما در مقابل ابعاد غیر قابل درک فضا و سیستم‌های ستارگان به جز ذره‌ای ناچیز بیش نیستیم.

گفته می‌شود در مسافتی در حدود $1\frac{1}{2}$ میلیون سال نوری تقریباً ۲۰ کهکشان وجود دارد (یک سال نوری عبارت است از مسافتی که نور در یک سال طی می‌کند و برابر است با $186,000 \times 60 \times 24 \times 365$ میل) و باز این تعداد بی‌شمار ستارگان در مقابل هزاران کهکشان پیچی که تلسکوپ الکترونیک نشان می‌دهد قابل مقایسه نمی‌باشد.

باید خاطر نشان کنم که امروزه تحقیقات در این باره تازه آغاز شده است. «هارلو شپلی»^۱ ستاره‌شناس معروف از روی محاسباتی که به عمل آورده حدس می‌زند که (با در نظر گرفتن قدرت تلسکوپ‌های کنونی) ۱۰۲۰ ستاره در برد دید تلسکوپ‌های امروزی باشد و هنگامی که «شپلی» امکان وجود یک سیستم کره‌ای را به یک در هزار ستاره قرار داده ما می‌توانیم حدس بزنیم که این

1 Harlow Shapley

نسبت از روی احتیاط تخمین زده شده است. اگر ما همچنان بر همین اساس ادامه بدهیم که بر فرض وجود محیط مناسب برای زیست فقط در یک در هزار ستاره باشد با این وجود محاسبه به رقم 10^{14} می‌رسد. «شپلی» می‌پرسد چند ستاره در این فضای بی‌انتهای اتمسفر قابل زیست دارند؟ یک در هزار؟ با این وجود تعداد 10^{11} ستاره باقی می‌ماند که قابلیت پرورش حیات را دارند. اگر فرض کنیم که فقط از هزار کره از این تعداد یکی قادر به وجود آوردن حیات باشد باز 100 میلیون کره باقی می‌ماند که ما می‌توانیم فرض کنیم زندگی درون آنها وجود دارد. این محاسبات بر روی تحقیقاتی که به وسیله روش‌های امروزی و با استفاده از تلسکوپ انجام شده به دست آمده و باید اضافه کرد که این رویه روز به روز رو به پیشرفت می‌باشد. اگر ما فرضیه بیوشیمیست دکتر «میلر»^۱ را که می‌گوید اوضاع برای ایجاد حیات ممکن است در یکی از این کرات زودتر از زمین دست به کار شده باشد قبول کنیم امکان وجود تمدن پیشرفته‌تر از ما در $100,000$ کره می‌باشد. پرفسور دکتر «ویلی لی»^۲ نویسنده علمی معروف و دوست «ورنرون بران»^۳ در نیویورک اظهار داشت:

تعداد ستارگان در جاده شیری به تنهایی به 30 میلیارد می‌رسد. این فرضیه که جاده شیری در حدود 18 میلیارد سیستم قمری در خود دارد مورد قبول ستاره‌شناسان امروزی می‌باشد. و اگر باز ما این رقم مورد بحث را تا آنجا که ممکن است پایین بیاوریم و بگوییم که فقط یک درصد کرات در مدار به دور خورشید خود می‌توانند در یک درجه حرارت مطلوب قرار بگیرند باز 180 میلیون کره باقی می‌ماند که امکان زیست بر روی آنها وجود دارد. و اگر باز فرض کنیم که یک درصد اقماری که می‌توانند ایجاد حیات نمایند در حقیقت حیات بوجود می‌آورند باز $1/8$ میلیون کره خواهیم داشت که امکان وجود حیات را دارند. باز هم فرض کنیم که از صد کره دارای حیات فقط یکی دارای موجوداتی است که از لحاظ فکری هم سطح موجودات انسانی باشد، باز جاده شیری رقم بزرگی معلول با 18 هزار کره را خواهد داشت که دارای موجودات زنده می‌باشند. بر طبق آخرین شمارش تعداد ستارگان جاده شیری 100 میلیارد برآورد شده که نشان می‌دهد از رقم محتاطانه پروفیسور «لی» به طور قابل ملاحظه‌ای بیشتر می‌باشند.

بدون در نظر گرفتن کهکشان‌ها و ارقام احتمالی دیگر در جاده شیری در حدود 1800 کره مشابه به زمین وجود دارد که دارای اوضاع و موقعیت لازم برای ایجاد حیات می‌باشند. و باز اگر بگوییم که فقط در یک درصد از این کرات حقیقتاً حیات وجود دارد 180 کره باقی می‌ماند! هیچ شکی نیست که کراتی مشابه زمین وجود دارند، با مخلوط گازهای اتمسفری مشابه، قوه جاذبه مشابه، گیاهان مشابه و شاید حیوانات مشابه. آیا برای کره‌ای که بخواهد دارای حیات باشد لازم است اوضاع طبیعی‌اش مشابه زمین باشد؟

این عقیده معروف که حیات فقط در اوضاعی مانند اوضاع طبیعی زمین بوجود می‌آید حقیقت ندارد. این کاملاً یک اشتباه است که زندگی نمی‌تواند بدون آب و اکسیژن به وجود بیاید. حتی بر روی زمین نوعی موجودات زنده وجود دارند که به اکسیژن احتیاج ندارند. یک نوع باکتری به نام

1 Miller

2 Willy Ley

3 Wernher Von Brann

«انیورابیک»^۱ می‌باشند که مقدار کمی اکسیژن برای آنها مانند سم می‌باشد. پس چرا نمونه عالی تری از موجودات زنده وجود نداشته باشد که از اکسیژن بی‌نیاز باشد؟

تحت فشار دانش‌های جدید که روزه‌به‌روز ما به دست می‌آوریم باید سعی کنیم که دنیای فکری خود را بالا برده و با دانش امروز همسطح نماییم.

تا چندی پیش تحقیقات علمی این دنیای خاکی ما را یک کره بسیار مطلوب می‌دانست که نه سرد است نه گرم - دارای مقدار زیادی آب می‌باشد - منبع نامحدودی از اکسیژن دارد و روش‌های «الی» دائماً به طبیعت زندگی می‌بخشد. اما این حقیقت که حیات می‌تواند فقط در محیط کره‌ای مانند زمین بوجود بیاید و تکامل پیدا کند اشتهاب است. بر طبق محاسبه در حدود دو میلیون انواع مختلف موجودات زنده بر روی زمین وجود دارد و از این دسته به طوری که حدس زده می‌شود در حدود ۱/۲ میلیون از آنها از لحاظ علمی شناخته شده می‌باشند. باز در میان این دسته انواع موجودات شناخته شده در حدود چندین هزار آنها بر طبق عقاید امروز ابداً نباید زنده باشند! محیط زیست باید دوباره مورد تفکر و آزمایش قرار گیرد.

مثلاً این کاملاً قبول شده است که آب رادیواکتیو خالی از هرگونه میکروب می‌باشد ولی در حقیقت یک نوع باکتری وجود دارد که زندگی خود را با این محیط، آب کشنده، وفق داده و در اطراف راکتورهای هسته‌ای به سر می‌برد.

آزمایشی که توسط دانشمند معروف دکتر «سیگل»^۲ در این مورد به عمل آمد به نظر چندش‌آور می‌باشد. او مصنوعاً اتمسفر کره مشتری را در آزمایشگاه خود بوجود آورد و در این اتمسفر باکتری و خزه پرورش داد که دارای هیچیک از موادی که ما لازمه حیات به شمار می‌آوریم نمی‌باشد. آمونیاک، متان و هیدروژن آنها را از بین نبرد. آزمایش «هیتن»^۳ و «بلام»^۴ انتومولوژیست‌های دانشگاه بریستول هم این چنین نتیجه شگفت‌انگیزی داشتند. دو دانشمند یک حشره را به مدت چندین ساعت در درجه حرارت ۱۰۰ درجه خشک نمودند و سپس فوراً خوکیچه هندی خود را داخل هیلوم مایع کردند، آنطور که معروف است به سردی فضای خلاء می‌باشد. بعد از آنکه آنها را تحت تشعشع قوی قرار دادند دوباره در محیط عادی خود رها نمودند. حشرات به زندگی بیولوژیکی خود ادامه دادند و پس از مدتی نوزادهای کامل و سالم به بار آوردند.

همچنین ما از باکتری‌هایی با اطلاع هستیم که در کوه‌های آتش‌فشان زندگی می‌کنند و برخی سنگ می‌خورند و برخی دیگر آهن می‌سازند. انبوه علامت‌های سؤال بیشتر می‌گردد. آزمایشات همچنین در مراکز علمی ادامه دارد و روزه‌به‌روز دلایل تازه‌ای به دست می‌آید که حیات فقط در محیطی مثل کره زمین پدید نمی‌آید.

از قرن‌ها پیش این چنین به نظر می‌رسید که زمین به دور قوانین و اوضاعی که حاکم به زندگی روی زمین است می‌گردد. این اعتقادات طرز فکر ما را در باره بسیاری از چیزها تیره و خموده کرده است. این بر محققین علمی چشم‌پوش زده، کسانی که بدون هیچ تردیدی مقایسات سیستم افکار

1 Anaerobic

2 Siegel

3 Hinton

4 Blum

ما را در باره کیهان بوجود می آورند.

«تیلهارد دو چاردین»^۱ متفکر معروف بر این عقیده بود که در کیهان فقط غیر ممکن امکان حقیقت بودن را دارد!

اگر طرز فکر ما بر عکس هم کار میکرد این چنین معنی می داد که متفکرین کرات دیگر محیط حیاتی خود را بعنوان اساس قبول می کردند. اگر آنها در محیطی که درجه حرارت آن از ۱۵۰ درجه الی ۲۰۰ درجه می باشد زندگی می کردند اینطور تصور می کردند که این درجه حرارت که ما فکر می کنیم برای زندگی ما کشنده است، لازمه حیات در کرات دیگر می باشد. این با منطقی که ما می خواهیم گذشته تاریک خود را روشن نماییم تطبیق می کند.

ما به خاطر حفظ شخصیت خود باید روشنفکر و منطقی باشیم. هر فرضیه ای زمانی غیر قابل قبول به نظر می رسد، و تا کنون تعدادی از آنها واقعیت های روزانه گردیده اند البته امثال بالا به منظور نشان دادن امکانات غیر قابل قبول ذکر شده اند و اگر چیزهای غیر قابل قبول که ما امروز نمی توانیم درک کنیم نشان داده شود که حقیقت دارند و خواهند بود، درها به روی ما باز خواهد شد و ما خواهیم توانست که به غیر قابل امکانات که کیهان در خود نهفته دارد دست یابیم، گرچه ما زنده نخواهیم بود که آن را به چشم ببینیم.

به طوری که حدس می زنید کیهان در حدود ۸ تا ۱۲ میلیارد سال سن دارد. «میتورایت»^۲ ذرات مواد آلی را به زیر میکروسکپ های ما می آورند و باکتریهای چندین میلیون ساله با زندگی تازه ای بیدار می شوند. ذرات معلق در فضا به وسیله واکنش نور خورشید بر آنها کیهان را طی می کنند و زمانی می رسد که در محیط جاذبه یک کره قرار گرفته و در آنجا حبس می شوند. حیات تازه همچنان به تکامل خود در این دوره بی انتهای پیدایش ادامه می دهد، همانطور که میلیونها سال ادامه داده است.

آزمایشات دقیق و متعددی که از سنگ های قسمت های مختلف زمین به عمل آمده ثابت می کند که پوسته زمین در حدود ۴۰۰۰ میلیون سال پیش بوجود آمده است و آنچه را که دانش می داند این است که چیزی مانند انسان یک میلیون سال پیش می زیسته! و از این رودخانه عظیم زمان انسان فقط قادر بوده است که جوی باریک ۷۰۰۰ سال تاریخ را سد نماید، آن هم به خرج زحمات های زیاد، حوادث بی شمار و مقدار زیادی کنجکاو. ولی در مقابل هزاران میلیون سال تاریخ کیهانی ۷۰۰۰ سال تاریخ انسانی چه اهمیتی دارد؟

ما سبیل آفرینش هستیم؟ ۴۰۰ هزار سال طول کشیده ما به این مقام و موقعیت برسیم. چه کسی می تواند دلایل محکمی بیاورد که نشان بدهد که چرا یک کره دیگر نمی تواند اوضاع موافقی برای زیست موجود متفکر مشابه دار باشد؟ آیا ما حق داریم که این فرضیه را رد کنیم؟ تا کنون که چنین کرده ایم.

چند بار ستون های دانش فرو ریخته اند. صدها نسل فکر می کردند که زمین مسطح می باشد. قوانین دوره آهن که می گفت خورشید به دور زمین می گردد هزاران سال مورد قبول بود. ما هنوز

1 Teilhard de Chardin

2 Meteorite

حتم داریم که زمین ما مرکز همه دنیا می باشد گر چه این ثابت شده است زمین به جز کره ای ناچیز و معمولی نمی باشد و فاصله اش تا مرکز جاده شیری ۳۰ هزار سال نوری است. زمانی فرا رسیده که ما به ناچیزی خود اقرار کنیم و در کشفیات کیهان بی انتها و دست نیافته بکوشیم. فقط آنموقع است که ما خواهیم دانست چیزی به جز مورچگان در این دیار عظیم کیهانی نیستیم. با این وجود آینده و پیشرفت ما در آسمان ها قرار دارد، جایی که «خدایان» قول داده اند. فقط موقعی می توانیم قوی و بی باک باشیم و در باره گذشته خود با صداقت و بی طرفی کاوش کنیم که بتوانیم به آینده خود بنگریم.

فصل دوم

هنگامی که سفینه فضایی ما به زمین نشست

«ژول ورن»^۱ پدر تمام داستان‌های علمی، یک نویسنده شناخته شده و مورد قبول می‌باشد. تخیلات او دیگر یک داستان علمی نمی‌باشد و فضانوردان ما به جای ۸۰ روز در ۸۶ دقیقه به دور زمین می‌گردند.

ما اکنون یک سفر تخیلی را که امکان دارد به وسیله یک سفینه فضایی انجام گیرد مورد بحث قرار می‌دهیم، اگر چه این سفر خیالی خیلی زودتر از فاصله بین داستان ژول ورن و سفر ۸۰ روزه‌اش به دور زمین و حرکت برق‌آسای فضانوردان ما در ۸۶ دقیقه خواهد بود ولی بگذارید در این فواصل کوتاه به بحث ادامه بدهیم.

فرض کنیم که سفینه فضایی ما در ۱۵۰ سال آینده زمین را به سوی خورشیدهای دور دست ترک کند.

سفینه فضایی ما به بزرگی کشتی‌های اقیانوس‌پیمای کنونی خواهد بود و به وزن ۱۰۰ هزار تن و با سوخت به وزن ۹۹۸۰۰ تن یعنی قدرت بار کمتر از ۲۰۰ تن، تعجب‌آور نیست!

هم‌اکنون ما قادر هستیم در حالی که در مدار زمین حرکت می‌کنیم یک سفینه فضایی را قطعه به قطعه بسازیم، و با این وجود این ساختمان در دو قرن دیگر لزومی نخواهد داشت چون امکان دارد این چنین سفینه غول‌پیکری را در کره ماه ساخت. بعلاوه تحقیقات در باره موتور و سوخت موشک‌ها به سرعت در پیشروی می‌باشد. موتور موشک‌های آینده کلاً از قدرت هسته‌ای استفاده خواهند کرد. و به سرعتی نزدیک به سرعت نور حرکت خواهند نمود. یک روش جسورانه، که صحت آن به وسیله آزمایشاتی که بر روی ذرات هسته‌ای جداگانه ثابت شده، موشک‌های فوتونی می‌باشد. سوخت حمل شده بوسیله راکت‌های فوتونی آنها را قادر می‌سازد که آنقدر به سرعت

سیر نور نزدیک بشوند که تحت تاثیر قوانین نسبی قرار بگیرند. مخصوصاً تکان زمانی بین سکوی پرتاب موشک و سفینه صورت خواهد گرفت. سوخت به تشعشعات الکترومغناطیسی تبدیل خواهد شد و به جای انفجار عکس العملی سفینه را به سرعت نور حرکت خواهد داد.

از نظر تئوری، موشک‌هایی که دارای محرک فوتونی می‌باشند می‌توانند تا ۹۹٪ سرعت نور حرکت نمایند. با این سرعت مرزهای منظومه شمسی از بین خواهد رفت، عقیده‌ای که ما را به فکر وامی‌دارد. ولی باید بدانیم که ما از پیشروی‌های عظیم تکنولوژی برخوردار هستیم، که پدران ما آغاز آن را دیدند و بهت زده شدند. راه آهن، برق، تلگراف، اولین اتومبیل و اولین هواپیما. خود ما موسیقی را برای اولین بار بوسیله امواج شنیدیم و تلویزیون رنگی دیدیم، اولین پرتاب سفینه فضایی را دیدیم و اخبار و عکس بوسیله ماهواره‌های متحرک در مدار زمین به دستمان رسید. فرزندان ما به مسافرت‌های بین ستاره‌ای خواهند رفت و به تحقیقات کیهانی در قسمت‌های فنی در دانشگاه‌ها مشغول خواهند شد.

بیایید سفر سفینه خود را به یک ستاره ثابت دنبال کنیم. خیلی جالب می‌شد اگر می‌دانستیم که سرنشینان سفینه در طول سفر خود برای گذراندن وقت چه می‌کردند. مسافت‌های طی شده بسیار وسیع و زمان برای افرادی که بر روی زمین باقی مانده‌اند به کندی خواهند گذشت و تئوری نسبی انیشتاین واقف خواهد بود. ممکن است به نظر عجیب بیاید ولی زمان برای سرنشینان سفینه که با سرعتی نزدیک به سرعت نور در حرکت می‌باشند کندتر از زمان برای مردم روی زمین خواهد گذشت.

اگر سفینه با سرعتی معادل با ۹۹٪ سرعت نور حرکت کند فقط ۱/۱۴ سال برای مسافران خواهد گذشت در حالی که برای افرادی که روی زمین جا مانده‌اند صد سال خواهد بود. تفاوت بین زمان برای فضانوردان و مردم روی زمین بوسیله فرمول زیر قابل محاسبه می‌باشد. فرمول به مبادله «لورنتز»^۱ معروف است.

$$\frac{t}{T} = \sqrt{1 - \left(\frac{V}{C}\right)^2}$$

t = زمان برای فضانوردان.

T = زمان برای زمین.

V = سرعت حرکت.

C = سرعت نور.

سرعت حرکت سفینه فضایی را می‌توان بوسیله فرمول عادی محرک راکت که توسط پرفسور

«اکرت»^۱ محاسبه شده به دست آورد.

$$\frac{V}{W} = \frac{I(I-t)^2 - \frac{W}{C}}{\frac{W}{C} \left[I(I-t^2) \frac{W}{C} \right]}$$

V = سرعت.

W = سرعت محرک.

C = سرعت نور.

t = بار سوخت در موقع پرتاب.

در موقعی که سفینه فضایی ما به هدف خود یعنی ستاره ثابت می‌رسد فضانوردان حتماً کره را مورد تحقیق قرار می‌دهند. موقعیت خود را به دست می‌آورند، تحقیقات طیفی بعمل می‌آورند و قدرت جاذبه و مدار آن را محاسبه خواهند نمود و بالاخره کره‌ای را که اوضاع آن نزدیکتر به زمین می‌باشد برای فرود آمدن انتخاب خواهند نمود. اگر سفینه فقط دارای بار سوخت باشد یعنی پس از سفر خود، فرضاً هشت سال نوری، چون تا به این موقع بار انرژی خود را مصرف نموده لازم خواهد بود که مخازن را در رسیدن به هدف از مواد سوختی فیژنی پر نماید. فرض کنیم که کره‌ای که برای فرود آمدن انتخاب کرده‌اند به زمین شباهت دارد. من خاطر نشان کرده‌ام که این کاملاً امکان دارد. بگذارید باز هم فرض کنیم که تمدن موجودات کره ملاقات شده در سطح تمدن مردم زمین در ۸ هزار سال پیش باشد. البته این موضوع قبل از فرود آمدن سفینه بوسیله دستگاه‌های آن روشن خواهد شد.

طبیعتاً سرنشینان محلی را برای فرود آمدن انتخاب خواهند کرد که به مخازن مواد فیژنی نزدیک باشد. دستگاه‌های آنها به دقت و فوریت نشان خواهد داد که در چه سلسله کوه‌هایی اورانیوم وجود دارد.

فرود بر طبق نقشه انجام خواهد گرفت.

فضانوردان ما شاهد ساختن ابزار سنگی خواهند بود، شاهد شکار و کشتن حیوانات بوسیله پرتاب نیزه خواهند بود، گله‌های بز و گوسفند را می‌بینند که در دامنه کوه‌ها به چرا مشغولند، کوزه‌گران بدوی را مشاهده می‌کنند که مشغول ساختن لوازمات ساده خانگی هستند. این مناظر عجیب تعجب فضانوردان را برمی‌انگیزد. ولی افراد بدوی در باره این شیء عجیب که فرود آمده و اشباحی که از آن خارج شده‌اند چه فکر خواهند کرد؟ فراموش نکنیم که ما هم در هشت هزار سال پیش نیمه وحشی بودیم، پس تعجب آور نخواهد بود که وقتی این افراد نیمه وحشی شاهد چنین اتفاقی می‌شوند صورت‌های خود را در خاک مخفی کرده و جرأت نگاه کردن از آنها سلب می‌گردد. تا آن روز آنها خورشید و ماه را پرستش می‌کردند ولی اکنون برای آنها اتفاق تکان دهنده‌ای روی داده است، خدایان از آسمان‌ها آمده‌اند!

از یک فاصله امن بومیان فضانوردان ما را تحت نظر می گیرند، کسانی که کلاه‌های عجیب شاخدار (کلاهخود و آنتن) بر سر دارند. آنها بهت زده می شوند وقتی شب در اثر پرتو نورافکن آنها مثل روز روشن می گردد. آنها وحشت می کنند و حتی این موجودات ناآشنا بدون هیچ اشکالی به وسیله کمربندهای موشکی به هوا بلند می شوند. دوباره آنها سرهای خود را در خاک مخفی می کنند وقتی این حیوانات پولادین عجیب و ناآشنا «هلیکوپتر» غرش کنان در هوا حرکت می کنند. آنها از ترس به غارهای امن خود پناه می برند وقتی رعد و غرشی وحشتناک (انفجارهای تحقیقاتی) از کوه به گوششان می رسد. بدون شک فضانوردان ما در نظر این افراد نیمه وحشی مانند خدایانی پر قدرت خواهند بود.

روز به روز فضانوردان به کارهای پر زحمت خود ادامه می دهند و پس از مدتی چند نفر از موبدان و جادوگران بومی به فضانوردی که از روی غریزه نیمه وحشی خود او را رهبر می پندارند نزدیک می شوند که با «خدایان» آشنا شوند.

آنها با آوردن هدایا به مهمانان خود خیرمقدم می گویند. البته فضانوردان می توانند با کمک کمپیوتر فوراً زبان بومیان را فهمیده و از این اقدام آنها تشکر کنند. گرچه آنها می توانند به بومیان به زبان خود آنها بگویند از آسمان نیامده‌اند و خدایانی که قابل این نوع هدایا و سجده‌ها باشند آنها نیستند و یا موجودات برتری که لایق اینگونه ستایش‌ها باشند آنها نیستند، ولی فایده‌ای ندارد، دوستان نیمه وحشی ما ابداً باور نمی کنند که فضانوردان از ستارگان دیگر آمده‌اند، به اعتقاد آنها این موجودات حتماً دارای معجزات شگفت‌انگیز و قدرت فراوان می باشند، آنها باید «خدایان» باشند! هر چه که فضانوردان بخواهند توضیح بدهند کاملاً بی فایده خواهد بود چون همه توضیحات از قدرت درک این بومیان که به طور وحشتناکی تسخیر شده‌اند خارج است.

اگر چه غیرممکن است که تمام اتفاقاتی را که از روز فرود سفینه به بعد پیش می آید تصور نمود ولی حوادث زیر از روی نقشه حساب شده قبلی امکان وقوع دارد:

فضانوردان برخی از افراد را جدا کرده و پس از جلب رضایت به آنها می آموزند که چگونه برای مواد سوختی فیزیکی که برای بازگشت به زمین لازم است، در حفره‌های ایجاد شده به وسیله انفجار جستجو کنند.

باهوش‌ترین بومی را «پادشاه» می کنند و برای نشانه قدرتش یک رادیو بی سیم به او می دهند که به وسیله آن در هر زمانی با «خدایان» تماس بگیرد. فضانوردان ما سعی خواهند کرد که به بومیان نوع ساده‌ای از تمدن و آداب را که برای بهبود پیشرفت اجتماع لازم است بیاموزند.

چند زن بومی انتخاب شده به وسیله فضانوردان باردار خواهند شد و لذا نسلی تازه که برخلاف قانون طبیعت است بوجود خواهد آمد.

ما از پیشروی‌های خود می توانیم درک کنیم که چه مدت طول خواهد کشید که این افراد فضانوردان قادری شوند. لذا قبل از آن که فضانوردان ما برای بازگشت به زمین آماده شوند علایم واضحی به جای خواهند گذاشت که یک تمدن که براساس پیشرفت‌های فنی و علمی ساخته شده باشد بتواند بعدها آنها را درک نماید.

آگاه کردن این افراد از خطراتی که پیدا و پنهان در کمین آنهاست سود چندانی ندارد. نشان دادن

فیلم‌های وحشتناکی از جنگ‌های زمین و انفجارات اتمی افراد ساکن این کره را از دست زدن به همان اشتباهات باز نخواهد داشت، همانطور که مردم زمین را از بازی کردن با مرگ باز نداشته است. در حالی که سفینه فضایی ما در غبارهای کیهانی ناپدید می‌گردد افراد بهت‌زده که شاهد ماجرا بوده‌اند در باره معجزاتی صحبت خواهند نمود که «خدایان» انجام داده‌اند. آنها این اتفاقات را به زبان ساده خود ترجمه کرده و داستانی از آن بوجود می‌آورند و سینه به سینه برای فرزندان خود بازگو می‌کنند و هدایا، لوازمات و هر چیزی را که فضانوردان به جای گذارده‌اند بعنوان مقدسات مذهبی حفظ خواهند نمود.

اگر دوستان ما در نوشتن مهارت پیدا کرده باشند ممکن است از این حادثه نیز داستان‌ها بنویسند، مثلاً تحت عنوان: «معجزات عجیب و پر قدرت».

بعدها کتاب‌هایشان بازگو می‌کنند و نقاشی‌هاشان نشان می‌دهد که «خدایان» با البسه زرین در یک کشتی پرنده با غرشی بی‌مانند در آن سرزمین فرود آمده‌اند. آنها در باره ارا به‌هایی که «خدایان» در آنها بر روی زمین و دریا حرکت می‌کردند خواهند نوشت و از سلاح و وحشتناکی که مانند رعد بود صحبت خواهند کرد و وعده بازگشت «خدایان» را هم خواهند داد.

آنها با میخ و چکش چیزی را که شاهد وقوع آن بوده‌اند بر سنگ‌ها نقش خواهند نمود. غول‌های مبهمی با کلاه‌خودهایی که بر روی آن میله‌هایی وجود داشت، جعبه‌هایی که در جلوی سینه خود حمل می‌کردند، گوی‌هایی که این افراد ناآشنا و عجیب در آنها نشسته و در هوا حرکت می‌کردند، لوله‌هایی که تشعشعی چون خورشید از آن می‌جهید: اجسام عجیبی که شباهت بسیاری به حشرات عظیم‌الجثه داشتند در نقش اشکال رویایی که در اثر بازدید سفینه پدید آمده انتهایی نخواهد بود. ما بعداً خواهیم دید که چه اثری از «خدایان» که در سال‌های خیلی دور از زمین ما بازدید کرده‌اند بر روی سنگ‌های گذشته نقش بسته شده است. کاملاً آسان خواهد بود که طرح پیشرفت کره‌ای را که سفینه فضایی از آن بازدید نموده مجسم کنیم: بومیان با خیره شدن به اعمال «خدایان» چیزهای فراوانی آموخته‌اند، محلی که سفینه به زمین فرود آمده منطقه مقدس اعلام خواهد شد، محل سجده، محلی که در باره شجاعت اعمال خدایان ترانه‌ها خوانده خواهد شد، اهرام و معابدی بر روی آن بر پا خواهند شد، البته طبق قوانین نجومی.

جمعیت افزایش می‌یابد و جنگ‌هایی رخ خواهد داد که محل خدایان را ویران می‌کند، سپس نسل‌های بعد که آن منطقه را کشف کرده‌اند دست به حفاری زده و سعی می‌کنند که علایم نقش شده بر روی کتیبه‌ها را ترجمه و تفسیر نمایند. این موقعیتی است که ما به آن رسیده‌ایم. حالا که ما می‌توانیم انسان به ماه بفرستیم باید افکار خود را در مسافرت‌های فضایی ترقی دهیم.

ما از تاثیر ورود ناگهانی یک کشتی اقیانوس‌پیما فرضاً بر روی افراد بومی جزایر اقیانوس آرام با اطلاع هستیم، از تاثیر تکان دهنده مردی همچون «کورتز»^۱ که از تمدن دیگری بود بر روی افراد آمریکای جنوبی باخبریم، پس، گر چه به تیره‌گی، می‌توانیم اثری که ورود یک سفینه فضایی بر روی بشر ماقبل تاریخ داشته درک نماییم.

حالا نگاهی به انبوه علامت‌های سئوال بیاندازیم، مجموعه معماهای حل نشده، آیا ممکن

است آنها اثری از سفر فضانوردان در زمان‌های ماقبل از تاریخ باشد؟ آیا آنها ما را به گذشته خود متصل کرده و یا اینکه با نقشه‌های ما برای آینده تطبیق می‌کند؟

فصل سوم

دنیای غیر ممکن ابهامات

گذشته تاریخی انسان‌ها از ارتباط مدارک غیر مستقیمی بوجود آمده است. از حفاری‌ها، کتب قدیمی، کتیبه‌ها، نقاشی‌های غارها داستان‌ها و غیره برای یک فرضیه عملی استفاده شده. این فرضیه‌ای است که ما طبق دلخواه و سلیقه خود ساخته‌ایم و تمام وقایع بر طبق این فرضیه تفسیر می‌شوند. ولی آیا حقیقت این است؟ ما حق داریم، یعنی بایستی، در تمام نقش‌های قبول شده و قضایای عملی شک کنیم چون اگر عقاید کنونی مورد پرسش قرار نگیرند تحقیقات به آخر خود رسیده‌اند. پس گذشته تاریخی ما تا اندازه‌ای صحت دارد. اگر مدارک تازه‌ای پیش بیاید فرضیه‌های عملی قدیمی را هر چند مورد پسند باشند باید کنار گذارد. به نظر می‌رسد که زمان آن فرا رسیده که فرضیه‌های عملی تازه‌ای را معرفی کرد و آن را مرکز تحقیقات در باره گذشته قرار داد.

دانش تازه در باره کرات منظومه شمسی، کیهان، «مکروکازم»^۱ و «میکروکازم»^۲، پیشروی‌های قابل توجه در باره تکنولوژی و علم پزشکی در پیولژی و زمین‌شناسی و آغاز سفر فضایی، اینها و موضوعات دیگر مطالبی است که در کمتر از پنجاه سال طرز فکر ما را در باره دنیا تغییر داده است. امروز ما می‌دانیم که امکان دارد لباس‌های فضایی که قابل تحمل حرارت بیش از حد باشد ساخته شود، یا سفر فضایی دیگر یک رؤیا نمی‌باشد. از معجزات تلویزیون رنگی همگی باخبر هستیم همچنین می‌توانیم سرعت نور را محاسبه کرده و نتایج فرضیه نسبی را بررسی نماییم. تصویر بی‌حرکتی که ما از جهان تا کنون داشته‌ایم اکنون زنده شده است. فرضیه‌های عملی جدید احتیاج به مبنای جدیدی دارند. مثلاً در آینده باستان‌شناسی نمی‌تواند فقط به حفاری اکتفا کند و جمع‌آوری و طبقه‌بندی کشفیات دیگر کافی نخواهد بود.

1 Macrocosm

2 Microcosm

اگر بنخواهیم تصویر صحیحی از گذشته خود به دست بیاوریم باید از علوم دیگر نیز کمک بگیریم پس بیاید با یک اندیشه عمیق و جستجوگر وارد دنیای غیر ممکن جدید بشویم، بیاید میراثی را که از «خدایان» برای ما به جای مانده تصاحب کنیم.

در اوایل قرن هجدهم میلادی یک نقشه قدیمی که متعلق به یک افسر نیروی دریایی ترکیه به نام ادمیرال «پیری ریاز»^۱ بود در کاخ توپکاپی به دست آمد و دو اطلس دیگر نیز که شامل نقشه کل مدیترانه و نواحی اطراف بحرالمت می باشد و در کتابخانه دولتی برلین نگهداری می شود که آنهم متعلق به همین شخص است.

کلیه این نقشه ها به کار توگرافر آمریکایی «آرلینگتن مالری»^۲ سپرده شدند. مالری این حقیقت عجیب را که در نقشه ها تمام نقاط جغرافیایی وجود داشت تصدیق نمود، ولی آنها در جای خود رسم نشده بودند. او از «والترز»^۳ کار توگرافر مرکز هیدروگرافیک نیروی دریایی آمریکا درخواست کمک نمود: «والتر» و «مالری» یک شبکه بوجود آوردند و نقشه ها را بر روی یک کره جدید منعکس نمودند و کشف بسیار جالبی کردند. نقشه ها کاملاً صحیح بود، نه فقط از لحاظ دریای مدیترانه و بحرالمت و بلکه سواحل آمریکای شمالی و جنوبی و حتی ناهمواری های قطب جنوب هم کاملاً در نقشه های «پیری ریاز» درست بود.

نقشه ها نه تنها از لحاظ مرزهای قاره ها صحیح بودند بلکه نشان دهنده اوضاع جغرافیایی داخلی نیز بودند!

سلسله کوه ها، قله ها، جزایر، رودخانه ها و دشت ها نیز با صحت کاملی رسم شده بودند. در سال جغرافیایی ۱۹۵۷ نقشه ها به «چسویت فادر لاینهم»^۴ که رییس رصدخانه «وستن» و کار توگرافر نیروی دریایی آمریکا بود تحویل داده شد. بعد از امتحانات بسیار دقیق «فادر لاینهم» فقط می توانست صحت عجیب نقشه ها را تصدیق نماید. حتی در مورد قسمت هایی که تا به امروز هم اطلاعات زیادی در باره اش نداریم.

از همه مهمتر سلسله کوه های قطب جنوب که در نقشه های «ریاز» ثبت شده اند که تا سال ۱۹۵۲ کشف نشده بودند. این سلسله کوه ها صدها سال است که از برف و یخ پوشیده شده اند و مهم اینکه نقشه های امروز ما بوسیله دستگاه های انعکاس امواج به دست آمده. تحقیقات اخیر پروفیسور «چارلز هوپگود»^۵ و ریاضی دان معروف «ریچارد استراچن»^۶ اطلاعات تکان دهنده ای را به ما می دهد. با مقایسه با عکس های هوایی که به وسیله ماهواره ها از کره زمین برداشته شده این نتیجه به دست می آید که اصل نقشه های «پیری ریاز» می بایستی عکس های هوایی باشد که از ارتفاعات خیلی زیاد از زمین برداشته شده.

اگر سفینه ای در ارتفاعات زیاد بر فراز قاهره ثابت بماند و دوربین هایش را مستقیماً به طرف زمین نگه دارد و عکس برداری کند هر چیزی که تا شعاع ۵۰۰۰ میلی قاهره قرار دارد مطابق اصل در

1 Piri Reis

2 Arlington H. Mallery

3 Walters

4 Jesuit Father Lineham

5 Charles H. Hapgood

6 Richard W. Strachan

عکس دیده می‌شود چون زیر عدسی دوربین قرار دارد ولی هر چه کشورها و قاره‌ها از مرکز عکس دورتر شوند کوتاه‌تر و خموده‌تر به نظر می‌آیند و دلیل آن کرویت زمین و تمایل آنها به طرف پایین است، مثلاً آمریکای جنوبی به طور عجیبی طولاً خمیده به نظر می‌رسد، کاملاً مانند نقشه «پیری ریاز» و نیز مانند عکس‌هایی که بوسیله ماهواره‌های آمریکایی از زمین برداشته شده است.

پس نقشه‌های «پیری ریاز» چگونه ترسیم شده است؟ بدون شک اجداد ما این نقشه‌ها را نکشیده‌اند چون تهیه آنها بوسیله مدرن‌ترین روش‌ها از طریق عکس برداری هوایی کاملاً مورد قبول است پس چگونه این سئوالات را پاسخ بگوییم؟ آیا آن داستان قدیمی را که می‌گوید «خدایانی» آنها را راهنمایی کردند باور داشته باشیم؟ یا تمام معجزات را نفی کنیم، یا به خاطر این که این نقشه‌ها با تصویر ذهنی ما از دنیا تطبیق نمی‌کند یکمرتبه لانه زنبور را بر هم بزنیم و بکوشیم این کارتوگرافی کره بوسیله یک هواپیما یا یک سفینه بلند پرواز تهیه شده؟

در کنار جبال «اندیز» در پرو که تا دریا چندان فاصله‌ای ندارد شهر باستانی «نازاکا»^۱ خفته است. در دره «پالپا»^۲ یک قطعه زمین مسطحی وجود دارد که در حدود ۳۷ میل طول و یک میل عرض دارد و پر از قطعات سنگ‌هایی است که شباهت زیادی به آهن زنگ‌زده دارد. بومیان این منطقه را «پامپا»^۳ می‌نامند و در آنجا ابداً از گیاه خبری نیست. اگر بر فراز این قطعه زمین در «نازاکا» پرواز کنیم می‌توانیم خطوط عظیمی را تشخیص بدهیم که به طور هندسی کشیده شده‌اند. بعضی از آنها به موازات یکدیگر و بعضی متقاطع هستند و یک منطقه چند ضلعی می‌سازند. باستان‌شناسان می‌گویند که اینها جاده‌های «اینکا»^۴ می‌باشند. این یک عقیده واهی است! جاده‌هایی که به موازات یکدیگر کشیده شده‌اند به چه درد «اینکا»ها می‌خورده، یا با یکدیگر متقاطع بودند، یا در یک منطقه مسطح که یکمرتبه به انتها می‌رسد؟

طبیعتاً از کوزه‌ها و سفال‌کاری «اینکا»ها در این منطقه هم پیدا می‌شود. ولی موضوع خطوط هندسی را می‌توان به سادگی حل کرد و گفت که مربوط به تمدن «نازاکا» می‌باشد.

تا سال ۱۹۵۲ به یک حفاری جدی دست زده نشد و برای اشیاء بدست آمده نیز یک زمان تعیین شده وجود ندارد. فقط خطوط و اشکال هندسی بر طبق یک قاعده نجومی ترسیم شده‌اند. پروفیسور «آلدن میسون»^۵ که یک متخصص در تاریخ گذشته می‌باشد گمان می‌کند اینها شاید علائم یک تقویم باشد. وقتی من این منطقه به طول ۳۷ میل را از هوا دیدم چیزی که فوراً به فکرم آمد این بود که این منطقه به یک فرودگاه شباهت زیادی دارد. در این عقیده چه چیز غیرممکن وجود دارد؟

تحقیقات قابل امکان نخواهند بود مگر اینکه چیزی که دنبالش می‌گردند در حقیقت پیدا شود! و هنگامی که پیدا شد آنقدر صیقل و برش داده می‌شود که جای قطعات خالی را به خوبی پر کند. باستان‌شناسی کلاسیک قبول نمی‌کند که بشری قبل از تمدن «اینکا» می‌توانسته یک روش کامل محاسباتی داشته باشد و این فرضیه که در آن دوران امکان وجود هواپیما بوده یک فکر فریبنده

1 Nazaca

2 Palpa

3 Pampa

4 Inca

5 Alden Mason

بیش نمی‌باشد. در این صورت خاصیت این خطوط در «نازاکا» چه بوده؟

آنطور که به نظر من می‌رسد این خطوط با مقیاس عظیمش می‌بایستی از روی یک مدل و با استفاده از یک سیستم طول و عرض حساب شده و یا بر طبق دستوراتی که بوسیله یک هواپیما داده می‌شده ساخته شده باشند. هنوز امکان ندارد که بطور حتم گفته شود که آیا «نازاکا» زمانی فرودگاه بوده یا خیر.

اگر از آهن استفاده می‌شده حتماً از آن خبری نیست چون که اغلب فلزات در مدت چند سال زنگ زده و از بین خواهند رفت، ولی سنگ هرگز زنگ نمی‌زند. در این عقیده چه اشکالی دارد که بگوییم این خطوط برای این کشیده شده بودند که به «خدایان» بگویند «در اینجا فرود بیایید» «در اینجا فرود بیایید»، همه چیز بر طبق آنچه دستور داده بودید حاضر شده. حتماً سازندگان این اشکال هندسی ابتدا از ماهیت آنها خبری نداشتند ولی حتماً این را خوب می‌دانستند که خدایان برای فرود آمدن به چه چیز احتیاج داشته‌اند.

نقش‌های بزرگی که در اغلب کوهستان‌های (پرو) یافت می‌شود بدون شک برای موجودی که در هوا پرواز می‌کند علایمی می‌باشد، در غیر این صورت چه خاصیت دیگری می‌تواند داشته باشد؟ یک نقش بسیار عجیب دیگر بر روی صخره سرخ خلیج «پیسکو»^۱ رسم شده. اگر با کشتی وارد خلیج شوید از مسافت ۱۲ میلی می‌توان این نقش را که به ارتفاع ۸۲۰ پا می‌باشد تشخیص داد. اگر بنخواهید در باره ماهیت آن حدس بزنید اولین نظریه شما یک سپر یا یک شمعدان سه شاخه خواهد بود. یک طناب بلند در قسمت مرکزی این نقش سنگی پیدا شده. آیا در گذشته این یک پاندول بوده؟ ولی حقیقتاً باید بگوییم که حدس زدن در باره ماهیت این نقش دست کمی از یافتن سوزن در تاریکی ندارد. با توجه به طرز فکر کنونی نمی‌توان آن را با معنی تفسیر نمود، گرچه دانشمندان قادر هستند با حقه‌ای این حقیقت را در طرز فکر قبول شده باستان‌شناسی امروزه جابدهند. چه چیزی باعث شده بود که بشر ماقبل «اینکا» چنین خطوط عجیب و یا باند فرودگاه را در «نازاکا» نقش بنمایند.

چه دیوانگی باعث شده بود که آنها این نقش ۸۲۰ پایی را بر صخره سرخ «لیما»^۲ ایجاد نمایند؟ ایجاد این چنین پدیده‌ای بدون استفاده از ماشین‌ها و روش‌های مدرن امروزی سال‌ها طول می‌کشیده و تمام زحمات آنها بیهوده می‌بوده اگر نتیجه کار آنها به منظور علایمی به افرادی که از ارتفاعات زیاد نزدیک می‌شدند نبوده. ولی هنوز سؤال اصلی باید جواب داده شود که اگر آنها اطلاعی از موجودات فضایی نداشتند پس چرا اینهمه زحمات را متحمل می‌شده‌اند؟ شناختن و کشفیات دیگر فقط یک موضوع باستان‌شناسی نمی‌باشد. یک هیأت از دانشمندان تحقیقاتی در علوم مختلف مطمئناً ما را به حل این معما نزدیکتر خواهد نمود و رد و بدل عقاید و نظریات حتماً نتیجه مطلوبی در باره روشن نمودن این موضوع خواهد داشت. خطر نرسیدن به یک نتیجه قطعی روی این اصل خواهد بود که دانشمندان این سئوالات را جدی نگرفته و آنها را مسخره می‌کنند.

1 Pisco

2 Lima

فضانوردان در عمق تیره زمان؟

یک سؤال کاملاً نابجا برای یک دانشمند حرفه‌ای است و کسی که چنین سؤالاتی می‌کند باید نزد روانپزشک برود!

ولی سؤالات وجود دارند و خوشبختانه این سؤالات با کمال پررویی به ما خیره می‌شوند تا اینکه به آنها جواب بدهیم و سؤالات غیرممکن بسیار زیاد هستند مثلاً مردم چه فکر می‌کردند اگر تقویمی وجود داشت که نشان‌دهنده مبدأ فصول و فصول نجومی، حالات مختلف ماه برای هر ساعت و نیز حرکت آن باشد، البته با در نظر گرفتن حرکت زمین؟!^۱

این یک فرضیه نیست این تقویم وجود دارد. در گل خشک شده در «تیاخواناکو»^۱ یافت شده و یک کشف تکان‌دهنده است.

یک حقیقت واقعی و ثابت کننده که آیا اطمینان شخص ما می‌تواند چنین مدرکی را قبول کند که افرادی که این تقویم را تهیه کرده و از آن استفاده می‌نمودند تمدنی از ما برتر داشته‌اند؟ کشف باور نکردنی دیگری که در این محل بوجود آمد پیدایش مجسمه بزرگ است. این سنگ یک تخته سرخ‌رنگ ارتفاعش به ۲۴ پا و وزنش به ۲۰ تن می‌رسد و در معبد قدیمی کشف شده. دوباره ما در اینجا می‌بینیم که بر خلاف روش استادانه که در ایجاد این مجسمه و حک نقوش آن بکار رفته ساختمان آن ابداً قابل مقایسه نیست و به خاطر همین روش بدوی است که آن را معبد قدیمی می‌نامند.

«اس. اچ. بلامی»^۲ و «پی. الن»^۳ دلایل بسیار جالب و نزدیک به حقیقت در باره نقوش‌های این مجسمه دارند و در کتاب خود به نام مجسمه بزرگ ذکر نموده‌اند. آنها به این نتیجه خاتمه می‌دهند که این نقوش مجموعه عظیمی از معلومات ستاره‌شناسی است که در حقیقت اصول آن بر اساس کرویت زمین قرار داده شده. آنها همچنین ادامه می‌دهند که مدارک با قضیه اقمار «هوریگر»^۴ کاملاً مطابقت دارد. این فرضیه در سال ۱۹۲۷ به چاپ رسید، پنج سال قبل از کشف مجسمه بزرگ. فرضیه بر این است که یک سیاره به وسیله جاذبه زمین به مدارش داخل شده و همچنان که سیاره به طرف زمین کشیده می‌شده سرعت زمین را کاهش داده و بالاخره این سیاره منفجر شده و تبدیل به ماه کنونی گردید.

علایم روی مجسمه کاملاً واقعیت ستاره‌شناسی این فرضیه را همراهی می‌کند و زمانی را ثبت کرده که این سیاره ۴۲۵ دور، دور زمین می‌گردیده و سال زمین ۲۸۸ روز بوده.

آنها مجبور شدند اظهار نمایند این مجسمه اوضاع کیهانی را در ۲۷۰۰۰ سال پیش ثبت نموده. آنها اینچنین نوشتند، «از نقوش اینطور استنباط می‌شود که مجسمه مدرکی برای آیندگان نیز می‌باشد.» این مجسمه مدرکی است با قدرت بسیار و برای وجودش احتیاج به دلیل پر قدرتی می‌باشد. زیرا یک جواب معمولی پاسخی به این معما نخواهد بود، مثلاً این یکی از مجسمه‌های خدایان می‌باشد کاملاً بی‌ارزش است. برای اثبات حقیقت علایم ستاره‌شناسی روی مجسمه باید پرسید

1 Tiahuanaco

2 S. H. Bellamy

3 P. Allan

4 Hoerbiger

که آیا این افراد قدرت علمی به اندازه کافی برای چنین منظوری داشته‌اند زیرا آنها خیلی چیزها را می‌بایستی قبلاً بیاموزند. و آیا دست افراد ماوراء بشری در کار بوده؟ در هر دو مورد وجود این مقدار علم پیشرفته بر روی مجسمه و همچنین در تقویم بسیار بهت‌انگیز است.

شهر «تیاخواناکو» پر است از معماها. شهر در ارتفاع ۱۳۰۰۰ پایی قرار دارد و بعلاوه تا چندین میلی آنجا شهری وجود ندارد. پس از سفر چندین روزه با راه آهن و قایق از «کوزکو»^۱ در پرو به حفاری‌های این شهر می‌رسیم. فلات شباهت زیادی به یک کره ناآشنا دارد. کار جسمانی برای کسی که بومی نیست بسیار شاق است زیرا فشار هوا برابر یک دوم فشار هوا در سطح دریا و مقدار اکسیژن موجود نیز به همان اندازه کم است و با این وجود این شهر عظیم بر روی این فلات قرار دارد. هیچ نوع رسوم اصیل در «تیاخواناکو» وجود ندارد. شاید در این مورد باید سپاسگزار باشیم چون نمیتوان به اصول عادی دانش ارثی متکی باشیم. بر فراز خرابه‌ها که بی‌اندازه قدمت دارند (نمیدانیم چقدر) مه زمان، معما و نادانی آن را فرا گرفته.

دیوار از قطعات ۱۰۰ تنی سنگ ماسه که بر روی آنها قطعات ۶۰ تنی قرار دارد ساخته شده. سطح سنگ‌ها بسیار صاف و محل اتصال آنها بی‌اندازه دقیق می‌باشد. قطعات شامل تخته سنگ‌های مکعب می‌باشد که به وسیله بست‌های مسی به یکدیگر متصل هستند. بعلاوه تمام کنده‌کاری‌ها بی‌اندازه به ظرافت انجام شده. در قطعات ۱۰ تنی سوراخ‌هایی به عمق ۸ پا وجود دارد که دلیل آن هنوز روشن نیست. همچنین سنگ استوانه به طول ۱۶ ۱/۲ پا وجود دارد که از یک سنگ یک تکه بریده شده و ابتدا به روشن شدن ابهامات در «تیاخواناکو» کمکی نمی‌کند. مجرای آب سنگی به طول ۶ پا و عرض ۱ ۱/۲ پا مثل اسباب‌بازی در همه جا پراکنده شده که نشان‌دهنده یک تحرک بسیار عظیمی است. این کشفیات با دقت کار خود ما را مبهوت می‌نمایند. آیا اجداد ما سال‌های سال در «تیاخواناکو» کار دیگری به جز ساختن لوله‌های سنگی نداشته‌اند. و آن هم به آن دقت و ظرافت و بدون داشتن هیچگونه ابزاری، که لوله‌های سیمانی امروزی در مقابل مثل یک ساخته ناشیانه است. در محوطه معبد تعداد بی‌شماری مجسمه از سر وجود دارند که پس از معاینه مشاهده می‌شود که متعلق به نژادهای مختلفی می‌باشد چون بعضی از صورت‌ها دارای لب‌های باریک و بعضی لب‌های پهن هستند. بعضی بینی‌های بلند قوس‌دار و برخی بینی‌های ظریف، بعضی گوش‌های کلفت و بقیه نازک و معمولی، بله، و بعضی از سرها دارای کلاه‌خود عجیبی هستند.

آیا این اشکال نشان‌دهنده موضوعی هستند که ما نمی‌خواهیم یا نمی‌توانیم آن را درک کنیم و علت آن افکار و عقاید قبول شده قدیمی ما است؟ یکی از عجایب باستان‌شناسی در آمریکای جنوبی در «تیاخواناکو» قرار دارد و آن دروازه خدایان است. یک مجسمه عظیم به ارتفاع ۱۰ پا و به عرض ۱۶ ۱/۲ پا که از یک تخته سنگ یک تکه ساخته شده. گمان می‌رود که وزن این تخته سنگ در حدود ۱۰ تن باشد. چهل و هشت شکل مربع در سه ردیف نشان‌دهنده یک خدای فضایی از پهلوی می‌باشد. افسانه‌ها در باره شهر معمایی «تیاخواناکو» چه می‌گویند؟

در باره سفینه طلایی که از ستاره‌ها آمد نقل می‌کنند، و همراه آن زنی به نام «اورینا»^۱ آمد که مأموریت داشت مادر زمین باشد. اورینا فقط چهار انگشت داشت که بین آنها نیز پره وجود داشت. مادر «اورینا»ی بزرگ هفتاد کودک زمین به دنیا آورد و سپس به ستاره‌ها بازگشت. در حقیقت در «تیاخواناکو» ما اشکال افرادی را بر روی سنگ‌ها می‌بینیم که دارای چهار انگشت هستند و قدمت آنها را نمی‌توان تخمین زد. ما از هیچ فردی در هیچ دورانی اطلاع نداریم که «تیاخواناکو» را زمانی که ویران نبوده دیده باشد. چه معمایی در این شهر نهفته است؟

چه پیامی از دنیا‌های دیگر در این دشت بولوویه منتظر جوابگویی است؟ هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای برای پیدایش و نابودی این تمدن وجود ندارد ولی البته این بعضی از باستان‌شناسان را باز نمی‌دارد که یک حدس بی‌پروا و جسورانه بزنند و بگویند خرابه‌ها در حدود ۳۰۰۰ سال قدمت دارند. آنها این تخمین را از روی دو شکل سفالی مسخره که امکان ندارد به عمر مجسمه ربطی داشته باشد می‌زنند. دانشمندان کارهای خود را آسان می‌کنند آنها چندین تکه سفالی را به هم می‌چسبانند و برای یک یا دو تمدن مجاور کاوش می‌کنند و برچسبی به اشیاء مرمت شده می‌زنند و یک بار دیگر همه چیز در جاهای تعیین شده خود در طرز فکر و عقاید مورد قبول به خوبی جایگزین می‌شوند. البته این راه ساده است تا آن که عقیده‌ای تازه پیشنهاد شود، که شاید این روش پیشرفته حقیقت داشته و یا فضانوردانی در گذشته وجود داشته‌اند. ما نباید «ساکسی هیوامن»^۲ را فراموش کنیم. منظورم طرح دفاعی و باور نکردنی «اینکا»ها که چند پا ارتفاع دارد و در «کوزکو»ی کنونی واقع است نمی‌باشد. بنای سنگی که بیش از ۱۰۰ تن وزن دارد هم نیست. دیواره طولی که طول آن ۱۵۰۰ پا و عرض آن ۵۴ پا است که توریست‌ها در مقابلش می‌ایستند و عکس‌های یادگاری برمی‌دارند هم منظور من نیست.

منظور من «ساکسی هیوامن» است که در حدود نیم میلی برج معروف «اینکا»ها قرار دارد. برای ما مشکل است که تصور کنیم چگونه اجداد ما یک تخته سنگ یک پارچه عظیم را که در حدود ۱۰۰ تن وزن دارد از یک معدن استخراج کرده و سپس آن را به یک نقطه دور حمل نموده که بر روی آن کار کنند. ولی وقتی ما با یک تخته سنگ که وزن آن در حدود ۲۰۰۰۰ تن تخمین زده شده مواجه می‌شویم اندیشه ما که به خاطر قدرت تکنولوژی کنونی حاضر به قبول هر چیزی خواهد بود ناگهان دستخوش دگرگونی می‌شود و بهت‌زده می‌شویم.

در راه بازگشت از «ساکسی هیوامن» در حدود چند صد یارد در کنار کوه، در یک حفره، به یک معبد جالب بر می‌خوریم. این یک ساختمان است که باز هم از یک سنگ یک پارچه ساخته شده و برابر است با یک ساختمان چهار طبقه. این بنا به طرز باور نکردنی با مهارت بسیار تزیین شده، دارای پلکان پیچی و سوراخ‌های تزیینی می‌باشد. ولی تزیین این معبد امکان ندارد که یک کار تفننی برای «اینکا»ها بوده باشد. حتماً برای منظوری ساخته شده است که ما هنوز از آن آگاهی نداریم. برای اینکه مشکلات پیچیده‌تر شوند باید اضافه کنم که ساختمان غول‌پیکر یک پارچه بر روی سرش قرار دارد بنابراین پلکان از پشت‌بام به پایین می‌آید. سوراخ‌ها مانند برجستگی‌های

1 Oryana

2 Sacsayhuaman

نارنجک به سمت‌های مختلفی نگاه می‌کنند. یک فرو رفتگی عجیب که بی‌شبهت به صندلی نیست به نظر می‌آید که در فضا معلق است. چه کسی می‌تواند قبول کند که دست‌های انسان و قدرت او این تخته‌سنگ را استخراج کرده، حمل و تزیین نموده است؟

چه کسی این را تعبیه کرده؟ چه قدرت‌های مافوق بشری در کار بوده‌اند و قصدشان از این کار چه بوده؟ باز دید کننده که از دیدن این سنگ غول‌پیکر در حالت شک قرار دارد تقریباً در ۹۰۰ یارد پایین‌تر به یک صخره برخورد می‌کند که تغییر حالت پیدا کرده و این تغییر حالت به جز با حرارت بی‌اندازه زیاد امکان‌پذیر نیست. به باز دید کننده مبهوت فوراً جواب داده می‌شود که این صخره در اثر حرکت یخچال‌ها تغییر حالت داده است و این پاسخ بسیار مسخره‌ای است. یخچال مانند هر جسم متحرکی بنا بر منطق می‌بایستی به یک سو سرازیر شود. گمان نمی‌رود که این خاصیت در زمانی که صخره تغییر شکل داده فرق می‌کرده است. به هر صورت نمی‌شود تصور کرد که یک یخچال در مسافت ۱۸۰۰۰ یارد مربع در شش سمت مختلف در حرکت بوده. «ساکسی هیوامن» و «تیاخواناکو» پر از معماهای ماقبل تاریخ هستند که برای هر یک جوابی سطحی و غیر قابل قبول وجود دارد.

علاوه بر این، تغییر شکل ماسه در صحرای گبی و در نزدیکی حفاری‌های باستانی عراق یافت می‌شود. چه کسی می‌تواند بگوید که چرا این تغییر شکل ماسه شباهت زیادی به تغییر حالت ماسه در صحرای نوادا که در اثر انفجار اتمی صورت گرفته دارد؟

کی می‌شود که یک فکر قطعی در باره یافتن جواب قابل قبول به این معماهای ماقبل تاریخ بکنیم. در «تیاخواناکو» تپه‌های مصنوعی زیادی وجود دارد و همچنین همواری‌هایی که در مسافت ۴۷۸۴ یارد مربع کاملاً مسطح می‌باشد به چشم می‌خورد. کاملاً امکان دارد که در زیر آن ساختمان‌هایی نهفته باشد. تا کنون هیچ‌گونه حفاری در این سلسله تپه‌ها به عمل نیامده و هیچ کلنگی برای حل این معما به زمین زده نشده است. البته پول کم است، گرچه مسافران اغلب سربازان و افسران زیادی را می‌بینند که دنبال کاری می‌گردند، چه اشکالی دارد که یک گروه سرباز تحت نظر متخصص دست به حفاری بزنند؟ پول برای خیلی چیزهای دیگر در دنیا وجود دارد. تحقیقات برای آینده یک امر لازم می‌باشد و تا موقعی که گذشته‌ها مبهم بماند قسمتی از آینده روشن نخواهد شد. آیا گذشته نمی‌تواند در حل مشکلات فنی که باید برای اولین بار کشف شوند کمک کند، شاید این مشکل در گذشته یک مشکل نبوده است؟ اگر علاقه به کشف گذشته آنقدر قدرت ندارد که در محققین ایجاد انگیزه بنماید شاید از خط کش محاسبه بتوان استفاده کرد. تا کنون از هیچ دانشمندی خواسته نشده که مقدار تشعشعات موجود در «تیاخواناکو»، «ساکسی هیوامن» و «سودوم» افسانه‌ای در صحرای گبی را بوسیله مدرن‌ترین وسایل اندازه بگیرد.

در کتیبه‌های میخی «اور»^۱ که از قدیمی‌ترین مدارک بشریت می‌باشد از خدایانی که در سفینه‌ها در کیهان حرکت می‌کردند، خدایانی که از ستارگان آمدند و سلاح وحشتناکی داشتند و به ستارگان بازگشتند، صحبت شده است. چرا ما در باره این «خدایان» قدیمی کاوش نمی‌کنیم؟ دانشمندان ستاره‌شناسی رادیویی دائماً امواج به اعماق کیهان مخابره می‌کنند که شاید با یک

تمدن ناشناخته و مجهول تماس بگیرند. چرا ما اول یا همزمان با آنها، به دنبال این تمدن ناآشنا در روی زمین خود که نزدیکتر است دست به جستجو زده‌ایم؟ به دنبال سوزن در تاریکی نباید گشت، تمام مدارک در جلوی چشم ما قرار دارد.

در حدود ۲۰۰۰ سال پیش قوم سومری دست به کار ثبت گذشته پرشکوه خود شدند، و تا به امروز ما نمی‌دانیم که این قوم از کجا آمده‌اند. ولی این را می‌دانیم که آنها یک تمدن پیشرفته با خود آوردند که آن را به قوم نیمه‌وحشی «سمیت»^۱ تحمیل نمودند. و این را هم می‌دانیم که آنها خدایان خود را بر روی قله کوه‌ها جای می‌دادند و اگر قله‌ای در دست نبود مصنوعاً کوهی در فلات می‌ساختند. علم ستاره‌شناسی آنها بی‌اندازه پیشرفته بوده. مشاهدات آنها در باره حرکت ماه بسیار جالب است به طوری که زمان گردش ماه در مدارش که به وسیله آنها محاسبه شده با زمانی که امروزه به دست آمده فقط ۰/۴ ثانیه تفاوت دارد. علاوه بر «گلیگمش»^۲ افسانه‌ای که بعداً در باره آن صحبت خواهیم کرد آنها یک بازمانده دیگری به جای گذارده‌اند که بی‌اندازه قابل توجه است. در تپه «کویوندجیک»^۳ (ناینوه سابق)^۴ یک سری محاسبه به دست آمد که رقم آن در مقیاس ما ۱۹۵،۹۵۵،۲۰۰،۰۰۰،۰۰۰ خواهد بود. یک شماره پانزده رقمی!!

صاحبان قدیمی تمدن غرب یعنی یونانی‌ها در پرشکوه‌ترین دوره تمدن خود از رقم ۱۰،۰۰۰ تجاوز نکرده بودند و هر شماره‌ای بالاتر از آن بی‌نهایت محسوب می‌شده.

بر طبق کتیبه‌های میخی، سومری‌ها طول عمر بسیار زیادی داشته‌اند، لذا ده تن از اولین پادشاهان سومری مدت ۴۵۶۰۰۰ سال سلطنت کردند و بیست و سه پادشاه که مأموریت دشوار آبادی را پس از طوفان مشهور بر عهده داشته‌اند به مدت ۲۴۵۱۰ سال و سه ماه و ۳ ۱/۲ روز سلطنت نمودند. مدت زمانی که با طرز فکر ما ابداً وفق نمی‌کند ولی اسامی تمام فروانروایان در یک صورت بلند بالا وجود دارد و بر روی سکه‌ها برای ابد نقش شده است. چطور می‌شد اگر ما باز هم عینک تیره خود را برمی‌داشتیم و با چشم‌های آزاد به این مدارک می‌نگریستیم.

فرض کنیم که هزاران سال پیش فضانوردان خارجی به دیدن سومری‌ها آمده‌اند. فرض کنیم که آنها آمدند و پایه و اساس یک تمدن و اجتماع را برای سومری‌ها پی‌ریزی نمودند و پس از آنکه اساس پیشرفت را فراهم کردند به کره خود بازگشتند. باز هم فرض کنیم که این فضانوردان هر صد سال یکبار بازگشتند که نتیجه کار خود را ببینند. برابر با طول زندگی امروزی این کاملاً امکان دارد که آن فضانوردان می‌توانستند ۵۰۰ سال زمین عمر کنند؟

بر طبق فرضیه نسبی فضانوردان که در سفینه فضایی که با سرعت نزدیک به سرعت نور رفت و آمد می‌کردند در مدت سفر رفت و برگشت سفینه فقط در حدود چهل سال عمر می‌کردند.

در طول قرن‌ها سومری‌ها برج‌ها، کاخ‌ها و اهرامی بر پا می‌کردند و هرگونه وسیله راحتی که امکان داشت برای خدایان فراهم می‌نمودند و منتظر بازگشت آنها می‌شدند. پس از صدها سال

1 Semit

2 Gilgamesh

3 Kuyundjik

4 Nineveh

آنها باز گشتند.

سپس طوفان آغاز شد و پس از طوفان بار دیگر سفینه از آسمان‌ها به زمین آمد...، این در کتیبه‌های سومری ذکر شده است. سومری‌ها به چه صورتی خدایان خود را تصویر کرده بودند؟ از افسانه‌ها و تصاویر سومری و بعضی کتیبه‌های «آکادین»^۱ اطلاعاتی در این باره به دست می‌آید. خدایان سومری شخصیت انسانی نداشتند و هر یک به ستاره‌ای نسبت داده شده بودند. ستارگان در کتیبه‌های «آکادین» مانند نقش ستارگانی است که ما امروز رسم می‌کنیم فقط چیز جالبی که وجود دارد این است که هر ستاره دارای چندین کره به اندازه‌های مختلف می‌باشد که به دور آن در حال گردش‌اند.

چگونه سومری‌ها که تکنیک و قدرت فنی امروزه ما را نداشته‌اند می‌دانستند که ستاره‌ای دارای کراتی بوده؟ تصاویری هست که افرادی را نشان می‌دهد ستاره‌ای بر سر دارند و بعضی به گوی‌های بالدار سوار هستند.

تصویری وجود دارد که به محض دیدن بیننده را فوراً به یاد تصویر اتم می‌اندازد، کراتی که در پهلوی یکدیگر در مدار به دور هسته مرکزی در حال گردش می‌باشند. اگر ما با در نظر گرفتن امکانات فضایی به زمان سومری نگاه کنیم ابهامات، سئوالات و وحشت گذشته تاریک، همگی از بین خواهند رفت.

اینها چندین مورد تعجب‌آور دیگر مربوط به همان زمان و نقطه جغرافیایی می‌باشد. نقش «اسپایرل»^۲ در ۶۰۰۰ سال پیش یک واقعیت غیر قابل تصور است در تپه «جوی»^۳.

صنعت چخماق که به ۴۰،۰۰۰ سال پیش نسبت داده شده، در خارکوبه نمونه‌های مشابه که به ۳۰،۰۰۰ سال پیش نسبت داده شده در «بارادوستیان»^۴ یافت شده است. مجسمه‌ها، مقبره‌ها، و لوازمات سنگی در تپه آسیاب به ۱۳۰۰۰ سال پیش نسبت داده شده. بازمانده وحشت زاده‌ای که از نوع انسان نمی‌باشد در همان منطقه یافت شده. لوازمان و نقوش سنگی در کریم شهر یافت شده.

سلاح و ابزار چخماقی در «باردابالکا»^۵ حفر گردیده. اسکلت یک مرد کامل و یک بچه در غار «شندایر» کشف گردیده.

کلیه این اشیاء به وسیله روش کربن ۱۴ (C14) به ۴۵۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح نسبت داده شده‌اند.

این لیست را می‌توان طویل‌تر نمود و با اضافه کردن هر مدرک اثبات خواهد شد که در منطقه جغرافیایی سومریه در حدود ۴۰،۰۰۰ سال پیش مخلوطی از افراد نیمه وحشی زندگی می‌کردند و ناگهان به دلایلی که فعلاً روشن نیست سومری‌ها با علم ستاره‌شناسی، تمدن و صنعت خود در این منطقه پیدا شدند. نتایجی که از حضور موجودات ناشناخته فضایی در زمین گرفته شده فعلاً

1 Akkadian

۲ (Spiral) اسپایرل یک شکل مارپیچی است و دسته‌ای از کهکشان‌ها، منجمله کهکشان‌ها، در سیر تکاملی خود این شکل را اتخاذ نموده‌اند: دیدن این نوع کهکشان‌ها به جز با تلسکوپ‌های پر قدرت مقدور نیست «مترجم».

3 Geoy

4 Baradostian

5 Baradabalka

حدسی بیش نیست ولی می توانیم گمان کنیم که خدایان افراد نیمه وحشی در نواحی سومریه را به دور خود گرد آورده و علوم خود را به آنها منتقل کرده اند. مجسمه ها و اشکالی که از پشت ویتترین موزه ها به ما خیره می شوند نشان دهنده مخلوطی از نژادهای مختلف می باشد، با چشمان عینک دار پیشانی گرد لب های باریک و اغلب بینی های باریک کشیده، تصویری که با طرز فکر ما در باره افراد اولیه خیلی فرق دارد.

آیا آنها مهمانانی هستند که از فضا آمده بودند؟

در لبنان قطعه سنگ شیشه مانند به نام «تکتایت»^۱ وجود دارد که دکتر «استر»^۲ آمریکایی در آن ایزوتوپ رادیواکتیو آلومینیوم کشف نمود. در مصر و عراق عدسی هایی از کریستال برش داده شده به دست آمده که امروزه آنها را فقط می توان با استفاده از اکسید سیزیوم ساخت، اکسیدی که در اثر روش الکتروشیمیایی ایجاد می شود.

در هلوآن تکه پارچه ای کشف شده که امروزه آن را فقط می توان با روش مخصوص در کارخانه ریسندگی بافت.

باتری های خشک که روی اصول گالوانیک کار می کند در موزه بغداد به تماشا گذاشته شده است.

بازدید کننده در همان غرفه می تواند المنت های الکتریکی با الکترودهای مسی و یک الکترولیت ناشناخته را ببیند.

در منطقه کوهستانی آسیا به نام کوهستان در غاری در یک نقش حک شده موقعیت کامل ستارگان همانطور که ۱۰ هزار سال پیش بوده اند ثبت شده است، زمین و زهره با خطی به یکدیگر متصل شده اند.

تزیین آلاتی از پلاتین در فالت پرو به دست آمده. قسمتی از یک کمر بند آلومینیومی در قبر «چوچو»^۳ (در چین) کشف گردیده. در دهلی ستونی آهنی وجود دارد که در آن فسفر و یا سولفور یافت نمی شود لذا در اثر تأثیرات جوی از بین نمی رود.

وجود این غیرممکن ها باید ما را متفکر و کنجکاو بنماید. به چه وسیله ای و با چه دانشی این غارنشینان توانسته بودند که ستارگان را در موقعیت اصلی خود نقش نمایند؟ از کدام کارخانه دقیقی این کریستال های برش داده شده بیرون آمده اند؟ چگونه توانسته بودند پلاتین را ذوب نمایند و از آن آلات تزیینی بسازند در صورتی که پلاتین در ۱۸۰۰ درجه سانتیگراد ذوب می شود؟ و چگونه چینی های قدیم توانسته بودند آلومینیوم بسازند، فلزی که فقط از باکسایت به دست می آید، آن هم با دشواری بسیار؟

به طور حتم این سئوالات غیرممکن می باشند، ولی روی این اصل آیا حق نداریم سؤال کنیم، چون حاضر نیستیم قبول کنیم که قبل از ما تمدن برتر و یا تکنولوژی همترازی وجود داشته است؟ پس تنها چیزی که باقی می ماند فرضیه ملاقات از فضا می باشد. تا زمانی که باستان شناسی با همین روشی که تا کنون اجرا می شود ادامه پیدا کند ما هرگز نخواهیم توانست بدانیم که آیا گذشته تاریک

1 Tektite

2 Stair

3 Chu Chu

ما حقیقتاً تاریک بوده یا در اصل کاملاً پیشرفته نبوده است.

به زودی سال باستان‌شناسی تشکیل خواهد شد که در طی آن باستان‌شناسان، فیزیک‌دانان، شیمی‌دان‌ها، زمین‌شناسان، فلز‌شناسان و کلیه متخصصین قسمت‌های علوم مربوطه بایستی تمام زحمات خود را بر روی یک سؤال متمرکز نمایند، آیا اجداد ما ملاقاتی از فضا داشته‌اند؟ مثلاً یک فلز‌شناس قادر است فوراً و دقیقاً به یک باستان‌شناس بگوید که به دست آوردن آلومینیوم چقدر مشکل است. آیا این غیر قابل قبول است که یک فیزیک‌دان ممکن است فرمولی را در یک نقش فوراً تشخیص بدهد؟ یک شیمی‌دان با لوازمات و دستگاه‌های مدرن خود ممکن است بتواند این فرضیه را که آلیسک به وسیله نم دادن ترکیه‌های چوبی بر روی سخره‌ها به دست آمده و یا به وسیله یک اسید ناشناخته حل نماید. زمین‌شناسان جواب‌های بسیاری به سؤالاتی در باره اهمیت باقیمانده‌های زمان‌های یخبندان به ما می‌دهند. این گروه دانشمندان سال باستان‌شناسی عده‌ای غواص را مأمور تحقیق در بحرال‌میت جهت یافتن آثار رادیواکتیویک انفجار اتمی در سدوم و گومورا خواهند نمود. چرا قدیمی‌ترین کتابخانه‌ها، کتابخانه‌های مخفی می‌باشد؟ مردم از چه ترس داشته‌اند - آیا آنها از این می‌ترسیدند حقیقتی که چندین هزار سال پنهان بوده آشکار شود؟ پیشرفت و تحقیقات را نمی‌توان متوقف کرد.

مصریان چهار هزار سال خدایان خود را موجودات حقیقی می‌پنداشتند. در قرون وسطی ما هنوز در اثبات ایدئولوژی خود جادوگران را آتش می‌زدیم. اعتقادی که یونانی‌های قدیم داشتند که می‌توانستند آینده را به وسیله رد پای غاز پیشگویی نمایند همان قدر صحت دارد که ناسیونالیزم اهمیت دارد. ما هزار و یک اشتباه گذشته را باید جبران نماییم. خودخواهی محض دیگر پوسیده شده و در حقیقت یک نوع کله‌شقی می‌باشد. در مباحث و یا افکار دانشمندان هنوز این عقیده حکمفرما است که موضوعی باید ثابت شود تا اینکه مورد رسیدگی قرار بگیرد.

در گذشته فردی که عقیده تازه‌ای را عرضه می‌کرد می‌بایستی خود را برای تمسخر و آزار همکاران و روحانیون آماده نماید، ولی اوضاع می‌بایستی بهتر شده باشد. دیگر کسی را به چهارمیخ نمی‌کشند و بی‌سبب آتش نمی‌زنند ولی مشکل اینجاست که روش‌های زمان ما آنقدرها هم جالب نیستند و کمتر مسدود کننده پیشرفت نمی‌باشند.

امروزه همه چیز متمدن‌تر شده و هیاهوی کمتری به پا می‌شود. تئوری‌ها و عقاید غیر قابل هضم را به قول آمریکایی‌ها با جملات کشنده‌ای چون «امکانات بسیاری دارد» ساکت می‌کنند. یا با جملاتی چون

«این برخلاف قوانین است» (و همیشه هم یک قانون وجود دارد).

«این آنقدرها هم کلاسیک نیست».

«خیلی انقلابی است» (که در خرد کردن بی‌همتای باشد).

«دانشگاه‌ها با آن موافقت نمی‌کنند» (باور کننده).

«دیگران هم در این مورد سعی نموده‌اند» (البته، ولی آیا موفق بوده‌اند؟)

«خاصیتی در آن نمی‌بینیم» (و همین و بس...)

«این هنوز باید ثابت شود»!...

پانصد سال پیش دانشمندی در دادگاه فریاد زد:

«شعور باید به افرادی که می گویند زمین گرد است بفهماند اگر این چنین بود مردمی که در قسمت زیر زندگی می کنند به فضا می ریختند!»

دیگری تأکید می کند که در هیچ کجای انجیل گفته نشده که زمین به دور خورشید می گردد پس چنین عقایدی شیطانی می باشند!

به نظر می رسد هنگامی که عقاید تازه ای عرضه می گردد کوتاه فکری مانع اصلی بر سر راه پیشرفت آن می باشد ولی در ابتدای قرن بیست و یکم محققین باید خود را برای حقایق باور نکردنی آماده نمایند. او باید در زنده نمودن قوانین و علمی که قرن ها خفته بوده است با سئوالاتی که پیشرفت ایجاد کرده کمک کند. حتی اگر یک ستون انقلابی در صدد مسدود نمودن این طغیان فکری باشد، به نام حقیقت و درستی باید با چنگ و دندان با آن مبارزه نمود.

۲۰ سال پیش هر کسی که در محافل علمی صحبت از ماهواره می کرد دست به یک خودکشی علمی می زد. امروزه این اجسام مصنوعی به نام ماهواره ها به دور خورشید می گردند، از مریخ عکسبرداری می کنند و به نرمی به سطح ماه و زهره فرود آمدند و از سرزمین های ناشناخته به وسیله دوربین های توریستی خود عکس رادیویی به زمین مخابره می کنند.

در بهار سال ۱۹۵۸ هنگامی که اولین عکس رادیویی از مریخ به زمین مخابره شد قدرت به کار رفته برابر بود با ۰۱/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ وات یعنی نیرویی بی اندازه ضعیف.

با این وجود دیگر هیچ چیزی تعجب آور نمی باشد. کلمه غیرممکن برای علم جدید می بایستی غیرممکن شود و هر کس که این را امروز قبول نکند فردا با حقیقت خرد خواهد شد. پس بیایید فرضیه خود را محکم در دست بگیریم، فرضیه ای که می گوید هزاران سال پیش فضانوردان از کرات دور دست به زمین آمدند.

می دانم که اجداد باهوش و بدوی ما نمی توانستند تکنولوژی پیشرفته فضانوردان را فراموش کنند. آنها فضانوردان را چون خدایان می پرستیدند و فضانوردان نیز چاره ای جز قبول این موضوع نداشتند که چون خدایان مورد ستایش قرار بگیرند، در ضمن موضوعی که قبل از سفر به یک کره برای آن آمادگی قبلی داشته اند.

در قسمت هایی از زمین هنوز افرادی بدوی زندگی می کنند که برای آنها مسلسل اسلحه شیطان است و یک هواپیمای جت کاملاً امکان دارد یک پرنده بهشتی باشد. افراد بدوی به جای مانده نسل به نسل در داستان های خود به سادگی این پیشرفت های تکنولوژی را که برای ما عادی می باشد بازگو می کنند. آنها هنوز اشکال روحانی، کشتی های شگفت انگیز خود را بر روی تخته سنگ ها و دیوارهای غارها می تراشند و بدین وسیله این افراد وحشی در حقیقت چیزی را که به دنبال آن هستیم نگهداری می نمایند.

نقش های سنگی در کوهستان های فرانسه، آمریکای شمالی، رودزیای جنوبی در صحرا، پرو و شیلی به فرضیه ما کمک می کند.

«هنری لهوت»^۱ یک دانشمند فرانسوی در «تاسیلی»^۲ (صحرا) چند صد دیواره را با هزاران نقاشی حیوانات و انسان و اشکالی ملبس به کت‌های کوتاه و زیبا کشف نمود. آنها یک چوب در دست دارند که یک جعبه غیر قابل توصیفی بر روی آن قرار گرفته. در کنار نقش حیوانات موجودی در لباسی که شباهت زیادی به لباس غواصی است دیده می‌شود که باعث تعجب زیاد ما شد.

«خدای بزرگ مریخ» نامی که «لهوت» برای او انتخاب نمود. در ابتدا ۱۸ پاقد داشته ولی آن افراد بدوی که این نقش را برای ما به جای گذارده‌اند آنقدرها هم که ما فکر می‌کنیم بدوی نبوده‌اند. زیرا هر چه که باشد این افراد بدوی برای کشیدن این نقوش در اندازه متناسب می‌بایستی که از داریست استفاده کنند چونکه در چند میلیون سال گذشته تغییری در ارتفاع کف غار ایجاد نشده است.

بدون این که به مغز خود فشار بآوریم اینطور به نظر می‌رسد که «خدای بزرگ مریخ» در یک لباس فضایی یا غواصی کشیده شده. بر روی شانه‌های سنگین و پر قدرتش کلاه خودی تکیه کرده که به وسیله چفت مانندی به لباسش متصل می‌باشد. بر روی کلاه چندین شکاف در جایی که دهن و بینی قرار دارد موجود است. فوراً این فکر دست می‌دهد که اگر این تصویر بی‌مانند باشد یا بایستی اتفاق بوده و یا فقط پدیده تخیلات افراد بدوی باشد. ولی از این اشکال چندین نمونه با همین نوع آلات در «تاسیلی» و انواع مشابه‌ای بر روی صخره‌های آمریکا و ناحیه تولیر، کالیفرنیا یافت شده.

میخواهم که دست و دل باز باشم و حاضرم اظهار عقیده کنم که این هنرمندان بدوی مهارتی نداشته‌اند و این اشکال ناشیانه‌ای که نقش کرده‌اند روی این اصل می‌باشد که بهتر از آن نمی‌توانستند رسم کنند. ولی با این وجود پس چرا همین غارنشینان انسان‌های عادی و حیوانات را با آن مهارت نقاشی کرده‌اند؟ لذا قابل قبول است اگر بگوییم این هنرمندان کاملاً قادر بودند که آنچه را که می‌بینند به خوبی رسم نمایند.

در ایالت ایلینوی کالیفرنیا بدون این که فشاری به مغز خود بیاوریم یک تصویر هندسی را بر روی دیواره غار تشخیص می‌دهیم، تصویر یک خط کش محاسبه، البته عقیده باستان‌شناسان بر این است که این تصویر یک خدا می‌باشد.

تصویر یک حیوان با شاخ‌های بسیار بلند که نوع آن مشخص نمی‌باشد بر روی ظروف سفالی که در سیالک ایران به دست آمده دیده می‌شود.

چرا نه؟

هر دو شاخ دارای پنج پیچ به چپ و به راست می‌باشند. اگر دو میله عایق چینی را در نظر بگیریم این شاخ‌ها شباهت زیادی به آن دارند. باستان‌شناسان در این باره چه می‌گویند؟ به طور خلاصه آنها تصاویر خدایان هستند.

«خدایان» پاسخ خوبی می‌باشند. مردم خیلی چیزها را بدین وسیله بیان می‌کنند، مخصوصاً هر چیز که قابل فهم نباشد، هر چیز مافوق بشری. در این دنیای ناآرام آنها نمی‌توانند در آسودگی زندگی کنند.

هر مجسمه‌ای که به دست می‌آید هر شیئی که سر هم شود هر جسم سفالی را که بتوان قطعاتش

1 Henri Lhote

2 Tassili

را جور کرد فوراً به یک دین و فرقه نسبت داده می‌شود. ولی اگر شیئی را نتوان به یکی از ادیان نسبت داد، حتی به زور، فوراً، مثل خرگوشی که از کلاه معجزه‌گران بیرون می‌آید، یک دین من‌درآوردی قدیمی بوجود می‌آید. خورشید دوباره کار خودش را کرد.

ولی اگر این افراد بدوی حقیقتاً آنچه را که به چشم خود دیده بودند در تاسیلی، آمریکا و یا در فرانسه نقش کرده‌اند چه می‌توانیم بگوییم؟

چه می‌گوییم اگر پیچ‌های شاخ این حیوان حقیقتاً نشان‌دهنده آنتن بوده، همانطور که افراد بدوی آنها را بر روی سر خدایان ناآشنا دیده بودند؟ آیا امکان ندارد که چیزی که نباید وجود داشته باشد در حقیقت وجود داشته؟ یک وحشی که به اندازه کافی قادر بوده بر روی دیوارهای غار نقاشی کند آنقدرها هم وحشی نبوده.

نقاشی‌های «بانوی سفید برن‌برگ»^۱ در آفریقای جنوبی می‌تواند از نقاشی‌های قرن بیستم باشد. این «بانو» یک بلوز آستین کوتاه، شلوار چسبان، دستکش، جوراب و کفش به تن دارد و تنها هم نمی‌باشد، در پشت سر او یک مرد باریک اندام که چوبدستی عجیبی در دست دارد و کلاه خود مبهم و بسیار پیچیده‌ای نیز به سر دارد دیده می‌شود. از لحاظ یک نقاشی مدرن کاملاً قابل قبول است ولی موضوع اینجاست که ما در باره یک نقاشی بر روی دیواره یک غار صحبت می‌کنیم. تمام خدایانی که در نقاشی‌های غارها در سوئد و نروژ رسم شده‌اند دارای سرهای یکنواخت و نامفهومی می‌باشند. آیا این موضوع زننده‌ای نیست که خدایی را مورد پرستش قرار دهند که در ضمن آن را نیز می‌کشند و می‌خورند؟

ما اغلب کشتی‌هایی را می‌بینیم که دارای بال می‌باشند و بیشتر دارای آنتن‌هایی هستند. اشکالی در لباس‌های گشاد نیز در «وال کامونیکا»^۲ (ایتالیا) وجود دارند و موضوع عصبانی‌کننده این است که همه آنها دارای شاخ‌هایی بر روی سر می‌باشند و من مدعی نمی‌شوم که این غارنشینان ایتالیایی بین آمریکای شمالی یا سوئد، صحرا و اسپانیا سفر می‌کردند که ذوق و ایده هنری خود را رواج بدهند ولی این سؤال مشکل باقی می‌ماند که چرا افراد بدوی اشکال را در لباس‌های گشاد که آنتن بر روی سر دارند، بدون هیچگونه ارتباطی با یکدیگر، بوجود آورده‌اند.

من یک کلمه هم حرف نمی‌زدَم اگر این عجایب غیر قابل تشریح فقط در یک نقطه از دنیا وجود داشت ولی آنها تقریباً در همه جا یافت می‌شوند. به محضی که با طرز فکر امروزی خود بنگریم و از رؤیای تکنولوژیکی زمان خود برای پر کردن جاهای خالی استفاده کنیم پرده تاریکی که گذشته را می‌پوشاند شروع به برخاستن می‌کند. در قسمت بعدی مطالعه کتب مذهبی قدیمی به من کمک می‌کند که فرضیه خود را آنچنان واضح و روشن بنمایم که محققین که گذشته ما را مورد بررسی قرار می‌دهند، دیگر نمی‌توانند از سؤالات انقلابی روی برگردانند.

1 Brandberg

2 Val Camonica

فصل چهارم

آیا خدا یک فضا نورد بود؟

انجیل پر است از اسرار و تضادها، مثلاً کتاب پیدایش از بوجود آمدن زمین شروع می کند و با صحت بسیاری، از دقایق زمین شناسی گزارش می دهد. ولی چگونه نویسنده می دانست که مواد معدنی قبل از ایجاد کره پدید آمده و کره قبل از بوجود آمدن حیوانات بوده است؟

و خداوند گفت بگذارید بشر را مثل خود بسازیم: (کتاب پیدایش) چرا خداوند به زبان جمع صحبت می کند؟ چرا او می گوید «ما» و نه «من»؟ به نظر می رسد که خدای یکتا در خطاب به بشر باید خود را مفرد مخاطب قرار دهد نه جمع.

... «سپس بشر بر روی زمین شروع به ازدیاد نمود و دخترانی از آنها به دنیا آمدند و پسران خدا دختران بشر را دیدند، و دیدند که آنها زیبا بودند و آنها را به تعدادی که می خواستند به همسری بردند»... (کتاب پیدایش)

چه کسی می تواند بگوید که کدام پسر خدا دختران بشر را به همسری گرفت؟ قوم بنی اسرائیل فقط یک خدای مقدس داشت. پس «پسران خدا» از کجا آمده بودند؟

... «در آن روزگار غول ها بر روی زمین بودند، و همچنین بعد هنگامی که پسران خدا به نزد دختران بشر آمدند، و دختران بشر از آنان باردار گردیدند و هم آنان نیز مردان پر قدرت بودند، چون از مردان پاک بودند»... (کتاب پیدایش)

دوباره در باره پسران خدا که با بشر تولید مثل نموده اند گفته شده و همچنین اینجا اولین برخورد را با غول ها پیدا می کنیم.

غول ها در نقاط مختلف زمین پدید می آیند: در متولوژی شرق و غرب، در داستان های «تیاواناکو» و قصه های اسکیموها. غول ها اغلب صفحات کتب قدیمی را سحر می کند. پس حتماً وجود آنها یک واقعیت بوده. این غول ها چه نوع موجوداتی بوده اند؟

آیا آنها اجداد ما هستند که ساختمان‌های عظیم و آثاری باور نکردنی را به راحتی بوجود آوردند و یا افرادی بودند که از ستارگان دیگر آمدند و معلومات فنی برتری داشتند؟

یک چیز مطمئن است، انجیل در باره غول‌ها صحبت می‌کند و آنها را پسران خدام معرفی می‌نماید و این پسران خدا با دختران بشر تولید مثل نمودند و نوع بشر را افزایش دادند.

در کتاب پیدایش شرح بسیار واضحی از ناحیه سدوم و گومورا نوشته شده... «در شب هنگامی که لوط در کنار دروازه شهر نشسته بود دو فرشته به سدوم آمدند»...

واضح است که لوط منتظر این فرشتگان بوده و معلوم شد آنها مذكر بودند چون او آنها را فوراً شناخته و از آنها با مهربانی دعوت می‌کند که شب را در منزل او به سر برند.

انجیل می‌گوید: «مردان شهر می‌خواستند بدانند که این غریبه‌ها که بودند، ولی غریبه‌ها قادر بودند با یک حرکت شهوت جنسی این افراد را از بین ببرند، آنها خطاکاران را کور می‌کردند»...

بنابر کتاب پیدایش فرشتگان به لوط گفتند... که هر چه زودتر زن، پسران، دختران، دامادها و عروس‌هایش را از شهر بیرون ببرد و به او هشدار دادند که شهر به زودی ویران خواهد شد. خانواده حاضر نبودند که هشدار عجیب را قبول کنند و فکر کردند که این هم یکی از شوخی‌های بد لوط می‌باشد.

کتاب پیدایش ادامه می‌دهد:

«و هنگام صبحگاهان فرشتگان لوط را شتاب نمودند، گفتند برخیز و همسر خود را و دو دختر خود را که اینجا هستند با خود ببر، نگذار در از هم پاشیدگی شهر از بین بروی، و هنگامی که او سستی می‌کرد مردان دست‌های او را، دست‌های همسرش را و دست‌های دخترانش را می‌گرفتند آنها را به پیش می‌بردند. خداوند نسبت به تو بخشنده است و آنها را پیش بردند و از شهر خارج ساختند و هنگامی که او را به خارج آوردند به او گفتند به خاطر زندگیت بگریز.

به پشت سر خود ننگر و در حوالی باقی نمان، به کوهستان بگریز و بگذار زنده بمانی، شتاب کن و بگریز چون من نتوانم کاری برای تو انجام دهم مگر تو از این مکان دور شوی»...

بنابر این گزارش بدون شک دو غریبه، فرشتگان، قدرتی ناآشنا دارا بودند. شتاب تحمیل شده و سرعتی که لوط و خانواده‌اش را بیرون برد ما را به فکر وامی‌دارد. هنگامی که لوط خسته شده بود او را با دست‌هایش گرفته و پیش می‌کشیدند. آنها می‌بایستی در چند دقیقه دور می‌شدند.

به لوط دستور دادند که به کوهستان برود و به پشت سر نگاه نکند، با این وجود به نظر می‌رسد که لوط احترام بی‌انتهایی برای فرشتگان قایل نبوده، چون دائماً اعتراض می‌کند... «من نمی‌توانم به کوهستان بگریزم بگذارید شیطان مرا در بر گیرد و من بمیرم»... و لحظه‌ای بعد فرشتگان به او می‌گویند که اگر او با آنها نرود کاری برایش نمی‌توانند بکنند.

در حقیقت چه به سر سدوم آمد؟ نمی‌توان تصور کرد که خداوند قادر تحت برنامه‌ای کار انجام دهد، پس چرا فرشتگان در این چنین عجله‌ای بودند؟ و آیا ویرانی شهر بوسیله قدرتی بود که تا آخرین ثانیه حساب شده بوده؟ آیا شمارش برای نابودی آغاز شده بود، و آیا فرشتگان در باره‌اش با اطلاع بودند؟

در این صورت زمان نابودی حتمی بوده. آیا روش ساده‌تری برای آوردن لوط به پناهگاه وجود

نداشته؟

چرا آنها به هر قیمتی که شده بود می‌بایستی به کوهستان بروند؟ و به چه دلیل غیر معقولی آنها حق نداشتند به عقب نگاه کنند؟

البته این سئوالات بسیار پیچیده می‌باشند، ولی پس از انفجار دو بمب اتمی بر روی ژاپن واقف هستیم که چگونه این نوع بمب‌ها تخریب می‌نمایند و افرادی که تحت تشعشعات مستقیم آن قرار بگیرند خواهند مرد و یا دچار امراض بی‌درمانی می‌شوند. بگذارید فرض کنیم که سدوم و گومورا طبق نقشه قبلی ویران شده‌اند، یعنی مستقیماً به وسیله انفجار اتمی. شاید این فرشتگان می‌خواستند مواد اتمی خطرناکی را از بین ببرند و همزمان با آن مطمئن شوند که یک نسل فاسد بشری را کاملاً از بین ببرند.

زمان ویرانی تعیین شده بود و آنهایی که قرار بود زنده بمانند، چون خانواده لوط، می‌بایستی چندین میل از مرکز انفجار دور می‌شدند و به کوهستان می‌رفتند، چون طبیعتاً صخره‌ها تشعشعات سخت و خطرناک را جذب می‌کند. و همه از این داستان با اطلاع هستیم که همسر لوط به عقب برگشت و مستقیماً به خورشید اتمی نگاه کرد. امروزه هیچکس متعجب نیست که چرا او بلادرنگ در همان نقطه مرد.

...«سپس خداوند بر سدوم و گومورا سنگ و آتش بارید... و ابراهیم صبح زود به محلی که او در مقابل خداوند ایستاده بود رفت و او به سوی سدوم و گومورا نگریست و به سوی زمین‌های اطراف نگریست و آگاه باش که دودی چون دو تنور از این شهر به آسمان بر می‌خواست»... (کتاب پیدایش) و بدین طریق جریان این فاجعه خاتمه می‌یابد.

ممکن است که ما به اندازه اجداد خود متدین نباشیم ولی کنجکاو تر هستیم. با بهترین نیت در دنیا نمی‌توان تصور کرد که خدایی مهربان و بی‌اندازه بخشنده و برتر از عامل زمان، نداند که چه اتفاقی روی خواهد داد.

خداوند بشر را آفرید و از آفریده‌اش راضی است، ولی به نظر می‌رسد که بعداً از عمل خود پشیمان شده باشد چون خالق تصمیم می‌گیرد که بشر را از بین ببرد. همچنین برای ما فرزندان روشن فکر امروزی مشکل است پدر بی‌اندازه مهربانی را در نظر بگیریم که بین فرزندان مورد علاقه‌اش، چون خانواده لوط و عده کثیر دیگر استثناء قایل شود.

تورات عهد عتیق شرح مفصلی نوشته که خداوند، و یا فرشتگان او، از آسمان‌ها با غرش عظیم و دودی سنگین به زمین آمدند.

یکی از اولین مشروح واقعه از حزقیال به دست ما رسیده:

... «سی‌امین سال، چهارمین ماه و پنجمین روز ماه من در میان زندانیان در کنار رود چبار بودم که بهشت گشوده شد، به آسمان نگریستم، آگاه باش، گردبادی از شمال بیرون آمد، ابر سیاه و آتش عظیمی نمایان گردید و روشنایی پرابهتی در اطرافش بود و در میان ابر و آتش روشنایی عجیبی به رنگ خون نمایان گردیده و از میان آنها چهار موجود زنده نمایان شد و ظاهر آنها این چنین بود: آنها به انسان شباهت داشتند. پاهای آنها مستقیم بود و پاشنه پای آنها چون سم گوساله بود و آنها چون مس شفاف می‌درخشیدند»... حزقیال شرح کاملی از به زمین نشستن سفینه می‌دهد.

او سفینه‌ای را شرح می‌دهد که از شمال می‌آمد تشعشعاتی بیرون می‌دهد و می‌درخشد و ابری از ماسه صحرا به هوا بلند می‌کند.

خداوند تورات عهد عتیق خداوندی قادر بود پس چرا این خداوند می‌بایستی از یک سمت مشخص به زمین بیاید؟ آیا نمی‌توانسته بدون اینهمه صدا و دشواری هر کجا که می‌خواسته باشد؟ بگذارید شرحی که حزقیال شاهد آن بوده قدری بیشتر دنبال کنیم:

... «من آنچنان که به این موجودات می‌نگریستم چرخ‌های چهار صورت که بوسیله یکی از موجودات در آسمان نگه داشته شده بود ظاهر گردید. و کار این چرخ‌ها چون رنگ‌های یاقوت بود: و هر چهار یک شباهت داشتند و ظاهر و کار آنها مانند چرخ‌های میان چرخ‌های بود، هنگامی که آنها حرکت کردند بر چهار سمت خود حرکت می‌کردند و در هنگام حرکت نمی‌چرخیدند. و حلقه آنها آنقدر بلند بود که وحشتناک بود، و دور حلقه دارای چشم بود و هنگامی که موجودات حرکت می‌کردند حلقه‌ها نیز با آنها حرکت می‌کردند و هنگامی که موجودات به هوا برمی‌خاستند چرخ‌ها نیز برمی‌خاست»...

این تشریح بسیار جالب است. حزقیال می‌گوید هر چرخ در میان چرخ‌های دیگر بود. آیا یک سراب بوده؟ با دانش و طرز فکر امروزی این جسم که او دیده بود مانند یکی از خودروهای مخصوص است که آمریکایی‌ها در بیابان‌ها و مناطق باتلاقی به کار می‌برند. حزقیال مشاهده کرد که چرخ‌ها، با هم، با موجودات بالدار به هوا بلند شدند. طبیعتاً چرخ‌های یک خودروی چند خاصیتی، چون هلیکوپتر، در هنگام برخاستن جا نمی‌ماند. حزقیال ادامه می‌دهد:

... «ای فرزند انسان بر پاهای خود بایست تا من با تو صحبت کنم»...

بازگو کننده این صدا را شنید از ترس صورت خود را در خاک مخفی نمود و بدنش به لرزش افتاد. این ظهور عجیب حزقیال را فرزند بشر خطاب نمود و می‌خواست با او صحبت کند: تشریح اینچنین ادامه پیدا می‌کند.

... «و از پشت سر خود صدای بال‌های این موجودات را شنیدم که به یکدیگر برخورد می‌کردند، و صدای چرخ‌ها را بر فراز آنها، آن غرش عظیم...» علاوه بر تشریح دقیق سفینه حزقیال متوجه صدای غول‌آسایی که در هنگام برخاستن از خود بوجود می‌آورد می‌گردد. او صدایی که بال‌ها و چرخ‌ها می‌کردند غرشی عظیم می‌خواند. مطمئناً شهادت عینی بوده. خدایان با حزقیال صحبت کردند و به او گفتند که برقراری قانون و حق در این منطقه بر عهده اوست. او را با خود در سفینه بردند و مطمئن ساختند که هنوز آنها را ترک نکرده‌اند. این تجربه اثر عجیبی بر حزقیال داشت چون از تشریح این جسم ابداً خسته نمی‌شود. در سه مرحله مختلف می‌گوید که هر چرخ در میان چرخ دیگر است و هر چهار چرخ می‌توانست در چهار سمت خود حرکت کند... و در حرکت نمی‌چرخیدند. او مخصوصاً از این که تمام سفینه، پشت بال‌ها و حتی چرخ‌ها، پوشیده از چشم بودند بی‌اندازه تحت تأثیر قرار گرفته بود. خدایان بعداً منظور سفر خود را به او می‌گویند که او در میان خانه پر آشوبی زندگی می‌کند که چشم دارند که ببینند ولی نمی‌بینند، گوش دارند که بشنوند ولی نمی‌شنوند. هنگامی که او را در باره همشهری‌هایش مطلع می‌سازند، همچون شرح دیگر این نوع بازدیدها،

نصیحت و سیری در باره قانون، و نیز راهنمایی در باره تمدن صحیح به او داده می‌شود. حزقیال این مسئولیت را بسیار جدی می‌گیرد و دستورات خدایان را دست به دست می‌دهد.

دوباره ما با سئوالات گوناگونی روبرو شده‌ایم. چه کسی با حزقیال صحبت نمود؟ آنها چگونه موجوداتی بودند؟ آنها مطمئناً خدا به معنای واقعی کلمه نبودند و الا برای نقل از محلی به محل دیگر احتیاجی به وسیله نقلیه نداشتند. این نوع تحرک به نظر من با مفهوم خداوند متعال جور در نمی‌آید. اختراع دیگری در کتاب کتاب‌ها ذکر شده که ارزش دارد آن را مورد بررسی قرار دهیم. در کتاب مهاجرت موسی دستورات کاملی را که خداوند در باره ساختن تابوت عهد به او داده بازگو می‌کند. دستورات تا آخرین سانتیمتر داده شده که در کجا حلقه‌ها کوبیده شوند و فلز آن از چه آلیاژی ساخته شود. دستورات به این منظور بود که همه چیز دقیقاً طبق آنچه که خداوند خواسته بود باشد. او چندین بار به موسی هشدار داده بود که مبادا اشتباهی بکند:

... «و مراقب باش که آنها را طبق دستوراتی که به تو در کوهستان دادیم بسازی». (کتاب مهاجرت). همچنین خداوند به موسی گفته بود که با او از تخت بخشش صحبت خواهد کرد. به موسی گفت که هیچکس نباید به تابوت عهد نزدیک شود و دستورات کاملی در باره اینکه چه نوع لباسی و چه نوع کفشی در هنگام حمل آن بپوشد به او داده شده بود. با وجود این همه سعی و کوشش اشتباهی رخ می‌دهد:

داود تابوت عهد را حرکت داد و اوزاه در بردن گاری که تابوت عهد در آن بود کمک نمود. در حین حرکت حیوانات تکان خوردند که در نتیجه امکان داشت تابوت عهد به زمین بیافتد، اوزاه آن را محکم گرفت. او جابجا مرد، چون کسی که رعد و برق به او اصابت کرده بود... (سموئیل) بدون شک تابوت عهد از لحاظ الکتریکی شارژ بوده! اگر آن را امروزه طبق دستوراتی که موسی داده است بسازیم اختلاف پتانسیلی معادل صدها ولت به دست خواهد آمد.

خازن بوسیله دو صفحه طلا که یکی دارای بار مثبت است و دیگری بار منفی ساخته شده. بعلاوه اگر یکی از قطعات به جای آهن ربا کار کند بلندگوی کاملی بوجود می‌آید. شاید یک نوع دستگاه مخابراتی بین موسی و سفینه فضایی بوده. دستورات ساختن یک تابوت عهد بطور کامل در انجیل وجود دارد. بدون اینکه به کتب مهاجرت مراجعه کنم به نظرم می‌رسد که به یاد می‌آورم که نوشته شده تابوت عهد از جرقه‌هایی پوشیده شده بود و موسی هرگاه احتیاجی به کمک و نصیحت داشت از این «فرستنده» استفاده می‌کرد.

موسی صدای خدای خود را شنید ولی هیچگاه او را از نزدیک ندیده بود. هنگامی که از او خواست که خودش را نشان بدهد جواب خداوند این بود:

... «تو نمی‌توانی صورت مرا ببینی چون بشری نخواهد بود که مرا ببیند و زنده بماند. و خداوند گفت آگاه باش برای تو پیش من جایی هست، بر روی صخره‌ای بایست و هنگامی که شکوه من بر تو عبور نماید ما تو را بر روی قله‌ای خواهیم گذاشت و در حین عبور تو را با دست خود می‌پوشانیم و دست خود را بر خواهیم داشت و تو پشت ما را خواهی دید: ولی صورت ما را نخواهی دید»... (کتاب مهاجرت)

شبهات عجیبی در نوشته‌های کتب قدیمی وجود دارد. در پنجمین رساله «گیلگمش» که متعلق

به سومری‌ها می‌باشد و از انجیل قدیمی تر است کاملاً با همین مطالب روبرو می‌شویم: «هیچ بشری به کوهستان که خدایان در آن به سر می‌برند نخواهد آمد. او که به صورت خدایان نگاه کند باید بمیرد». در کتب قدیمی دیگری که قسمت‌های مختلف تاریخ بشریت را به ما می‌دهد گفته‌های مشابه‌ای مشاهده می‌نماییم. چرا خدایان نمی‌خواستند صورت خود را نشان بدهند؟ چرا نمی‌گذاشتند صورتشان بدون ماسک شود؟ از چه چیزی واهمه داشتند؟

و آیا تمام مشروح کتاب مهاجرت از رساله‌های «گیلگمش» سرچشمه گرفته؟ حتی این هم ممکن است، چون ظاهراً موسی در خانواده سلطنتی مصری بزرگ شده بود. شاید او به کتابخانه دسترسی داشت و بدین وسیله از رموز قدیم آگاهی پیدا کرده بود. شاید بهتر باشد تاریخ‌های ذکر شده در تورات عهد تحقیق را مورد بررسی قرار بدهیم. چون دلایل زیادی وجود دارد که داود که ظاهراً با غول شش انگشتی جنگیده مدت‌ها بعد زندگی می‌کرده. (سموئیل)

در ضمن بایستی این امکان را در نظر گرفت که تمام تاریخ‌ها، حماسه‌ها و نقل‌ها در یک نقطه بوجود آمده‌اند سپس دست به دست و یا بوسیله کتیبه‌ها مطالب تغییر کرده و به نقاط دیگر رفته است. کشفیات اخیر در بحرالمیت (کتیبه‌های کوموران)^۱ در بزرگ‌نمایی کتاب پیدایش تأثیر با ارزش و مهمی دارد. در اینجا نیز چندین کتیبه نامعلوم به ارابه‌ها، پسران بهشتی، چرخ‌ها و دود که سراب پرنده را ایجاد می‌کند اشاره شده.

در روایات موسی آمده که حوا به آسمان نگریست ارابه‌ای از نور دید که بوسیله چهار عقاب درخشان کشیده می‌شدند. موسی می‌گوید هیچ بشر خاکی نمی‌تواند عظمت آن را بیان نماید. بالاخره ارابه به طرف آدم آمد، و از میان چرخ‌هایش دود برمی‌خاست. این داستان در حقیقت چیز تازه‌ای به ما نمی‌گوید. با این وجود از ارابه، نور، چرخ‌ها و دود، چون رؤیای پرشکوهی صحبت شده، حتی در زمانی دور چون دوران آدم و حوا. یک واقعه باور نکردنی در کتیبه «لمک» یاد شده. چون از کتیبه تعدادی از قطعاتش از بین رفته جملات و قسمت‌هایی خالی هستند ولی آنچه که در دست می‌باشد آنقدر عجیب است که جالب باشد.

کتیبه اینچنین می‌گوید:

«روزی پدر نوع به خانه آمد و از دیدن پسری در خانواده‌اش که وضع ظاهریش نشان می‌داد به او تعلق ندارد متعجب می‌گردد. او به نزد زنش رفته و مدعی شد که این پسر فرزند او نیست. همسرش به تمام مقدسات سوگند می‌خورد که این طفل از او بوده و نه از یک غریبه و یا یکی از پسران بهشت. (در اینجا باید بپرسیم که منظور او کدام پسر بهشت بوده. در هر صورت این درام خانوادگی قبل از طوفان صورت گرفته) با این وجود لمک گفته‌های زنش را باور نکرد و در حالی که بی‌اندازه مضطرب بود به نزد پدرش رفت که از او یاری بطلبد.

در هنگام ورود او این واقعه که به شدت باعث دگرگونی‌اش شده بود بازگو می‌نماید. پدرش

1 Qumran

به آرامی واقعه را شنید و در باره‌اش فکر کرد سپس به خود فرو رفت که او از «ایناک» دانا کمک بگیرد. این نورسیده آنقدر باعث ناراحتی شده بود که پیرمرد مشقت این سفر طولانی را بر خود متحمل نمود. موضوع این پسر کوچک می‌بایستی روشن شود. مسوزله شرح داد که چگونه این پسر کوچک در خانواده پسرش پیدا شده که بیشتر به فرزند بهشتیان شباهت دارد تا به فرزند بشر. چشم‌هایش، موهایش، پوست بدنش و تمام وجودش ابداً شباهتی به بقیه فامیل ندارد. «ایناک» تمام داستان را شنید و سپس مسوزله را با خبر بسیار ناراحت کننده‌ای روانه خانه‌اش نمود. به او گفت روز قضاوت برای زمین و انسان خواهد آمد و آنچه که گوشت و خون است از بین خواهد رفت چون همه فاسد و منحرف می‌باشند ولی پسر عجیبی که خانواده تو از او مظنون هستند انتخاب شده که آنهایی را که پس از روز قضاوت باقی می‌مانند راهنما باشد. لذا بایستی به پسرش دستور دهد که این پسریچه را نوح بنامد. به خانه بازگشت و آنچه را که در انتظار آنها برد به پسرش بازگو نمود. او چه می‌توانست بکند به جز این که این طفل را فرزند خود بداند و نامش را نوح بگذارد.

چیز عجیبی که در داستان این خانواده است این است که به والدین نوح از آمدن طوفان اطلاع داده شده بود و حتی توسط «ایناک» به مسوزله هشدار داده شده بود. همین ایناک بنا به روایات فوراً بعد از این اتفاق بوسیله اربابه‌های آتشین بهشتی برای همیشه ناپدید شد.

این موضوع ما را با یک سؤال جدی روبرو می‌کند که آیا نژاد بشر در اثر یک تولید مثل عمدی توسط افراد ناشناس کرات دیگر بوجود آمده بوده؟ در غیر این صورت چه دلیلی داشت که بشر بوسیله غول‌ها و فرزندان بهشت دائماً بارور می‌گردیدند و نوع تولید شده ناسالم از بین برده می‌شده. با دانستن این موضوع، طوفان معروف قبلاً طرح شده بود و قصد آن از بین بردن نژاد بشر بوده، به غیر از چند تن که برگزیده شده بودند. پس اگر طوفان، که صحت آن از لحاظ تاریخ ثابت شده، عمداً طرح شده بوده (چند صد سال قبل از آن نوح دستور ساختن کشتی معروف را دریافت داشته بود) پس نمی‌توان این قضاوت الهی را دانست.

امروزه تولید یک نسل باهوش‌تر دیگر یک فرضیه مسخره نمی‌باشد. در حماسه‌های «تیاواناکو» و کتیبه‌های دروازه آفتاب در باره سفینه‌ای که به زمین آمد و «مادر زمین» را همراه آورد که بتواند فرزندانی بار آورد گفته شده. نوشته‌های ادیان قدیمی هرگز از گفتن «خدا بشر را در ضمیر خود آفرید» خسته نمی‌شوند.

در چندین کتاب حتی اشاره شده که آزمایشات زیادی لازم بود تا اینکه بشر آن طور که خداوند می‌خواسته آفریده شود. بنا بر فرضیه بازدید زمین توسط موجودات ناشناس پیشرفته می‌توانیم بگوییم که ما نیز به آن موجودات ناشناخته جالب بستگی داریم.

در این سلسله مدارک، هدایایی که اجداد ما برای خدایان می‌بردند ایجاد اشکال می‌کند. این هدایا تنها به مواد معطر و قربانی کردن حیوانات ختم نمی‌شده. صورت هدایایی که خدایان می‌خواستند اغلب شامل سکه با دستورات مخصوصی برای ساختن آنها نیز بوده. در حقیقت بزرگترین مرکز ذوب فلز در شرق عتیق در «ایزیون گبر»^۱ بوده. یک مرکز ذوب بسیار مدرن که شامل سیستم تونل‌های هوا، دودکش‌ها و مدخلی که برای مقصود بخصوص بوده، می‌باشد. متخصصین ذوب

امروزی با مشکلی روبرو هستند و آن این است که چگونه با این روش ماقبل تاریخی امکان داشته مس را ذوب و تصفیه نمایند. این بدون شک دلیل وجود مقدار زیادی سولفات مس در غارها و دالان‌های نواحی ایزیون گبر می‌باشد. تمام این کشفیات متعلق به بیش از ۵۰۰۰ سال پیش است. اگر روزی فضانوردان ما با افراد بدوی در کره‌ای روبه‌رو شوند حتماً موجب این تصور خواهد بود که فضانوردان ما فرزندان بهشتی و یا از خدایان می‌باشند. شاید دانش مایخی برتر از افراد بدوی آن قسمت‌های هنوز ناشناخته فضا باشد، همچون که دانش آن موجودات که اجداد ما را ملاقات کردند از آنها برتر بوده. ولی بی‌اندازه ناراحت کننده می‌شد اگر زمان در این مقصد خیالی نیز به سرعت پیش می‌رفت و در هنگام به زمین نشستن فضانوردان ما به جای این که چون خدایان از آنها استقبال نمایند به علت این که از زمان عقب هستند به آنها بخندند.

فصل پنجم

ارابه‌های آتشین از آسمان‌ها

در ابتدای قرن کشف بی‌اندازه جالبی در کوه «کویندجیک» صورت گرفت. این سرگذشت یک قدرت بزرگ است که در کتیبه سفالی کنده شده. این کتیبه متعلق به کتابخانه پادشاه آشوری «آشور بانپال»^۱ بوده و به زبان «آکادین» نوشته شده. بعداً نسخه‌ای نیز به دست آمد که به زمان شاه همورابی نسبت داده می‌شود.

این یک حقیقت ثابت شده و تایید شده‌ای است که نسخه اصلی رساله «گیلگمش» متعلق به قوم سومری می‌باشد، افرادی که از ابتدای آنها بی‌اطلاع هستیم و از خود شماره مبهوت کننده ۱۵ رقمی و یک علم ستاره‌شناسی بسیار پیشرفته به جای گذاشتند. نیز این هم واضح است که متن اصلی رساله «گیلگمش» به موازات کتاب پیدایش می‌باشد.

در اولین کتیبه سفالی کشف شده در «کویندجیک» در باره فاتح شجاع «گیلگمش» که دیوار دور شهر «اورک»^۲ را ساخته نوشته شده. اینچنین می‌خوانیم: که خدای بهشتی در یک خانه مجلل زندگی می‌کرد و محافظان بر دیوارهای شهر پاسداری می‌دادند. همچنین می‌آموزیم که «گیلگمش» مخلوطی از خدا و بشر بوده، دو سوم خدا و یک سوم بشر. زیارت کنندگانی که برای دیدن او به «اوروک» می‌آمدند از ترس به لرزش می‌افتادند چون تا کنون موجودی به زیبایی و قدرت او ندیده بودند. به هر صورت این نشان دهنده این است که حتی از زمانی که نوشتن آغاز شده بوده این موضوع تولید مثل و مخلوط بین «خدا» و بشر وجود داشته.

در کتیبه دوم می‌آموزیم که شخصیت دیگری به نام «اینکیدو»^۳ به وسیله «ارورو»^۴ خدای

1 Assurbanipal

2 Uruk

3 Enkidu

4 Aruru

مؤنث بهشتی آفریده شده. «اینکیدو» به طور بسیار دقیقی تشریح گردیده: تمام بدنش از مو پوشیده می باشد و پوست به تن دارد. او علف می خورد و از محلی که دام ها آب می خورند برای آشامیدن استفاده می کند. هنگامی که «گیلگمش» پادشاه شهر «اوروک» در باره این موجود زشت مطلع می شود پیشنهاد می کند که به او زن زیبایی داده شود که او را از زندگی حیوانی جدا نماید. «اینکیدو»، موجود ساده، گول این حقه شاه را می خورد و شش روز و شب را با زن بسیار زیبایی می گذراند. این رفتار شاهانه ما را به این فکر می دارد که این تولید مثل بین نیم خدا و نیم حیوان موضوع عادی در آن دوران وحشی گری نبوده.

کتیبه سوم در باره ابری از خاک که از دور دست می آمد سخن می گوید. بهشت غرش نموده، زمین لرزید و بالاخره فرزند خدا پدید آمد و «اینکیدو» را در چنگال و بال های خود گرفت، و با کمال تعجب می خوانیم که او چون سرب به روی «اینکیدو» نشست و وزن بدنش به نظرش چون تخته سنگی بود.

اگر ما قدرت تخیل نویسنده داستان را در نظر بگیریم و اضافاتی که مترجم و کپی کننده نموده اند حذف نماییم با این وجود موضوع بسیار تعجب آوری باقی می ماند: چگونه آن کتیبه نویس قدیم ممکن بود که بداند بدن انسان تحت سرعتی به سنگینی سرب در می آید؟ امروز ما کاملاً از قدرت جاذبه و سرعت آن با اطلاع هستیم. یک فضا نور در هنگام پرتاب با قدرتی معادل با چندین برابر قوه جاذبه به صندلی خود فشرده می شود و این نیرو قبلاً محاسبه شده است. ولی چگونه چنین فکری به مغز یک کتیبه نویس رخ داده بود؟

پنجمین کتیبه می نویسد که چگونه «گیلگمش» و «اینکیدو» با هم برای ملاقات خدایان به قصر آنها می روند: برجی که «ایرنینز»^۱ خدای مؤنث در آن زندگی می کرد، درخشندگی بی اندازه ای داشت و مسافت ها قبل از آن که به آن برسند دیده می شد.

تیرها و سنگ هایی که افراد و لگرد کنجکاو به سوی پاسداران پرتاب می کردند کاملاً بر آنها بی اثر بود. هنگامی که به نزدیکی محل خدایان رسیدند صدایی غرش کنان به آنها گفت: به عقب برگردید! هیچ بشری به کوهستان مقدس که خدایان به سر می برند نمی آید: او که به صورت خدا بنگرد خواهد مرد. در کتاب مهاجرت چنین نوشته شده، «تو نمی توانی به صورت من بنگری چون بشری که مرا ببیند زنده نخواهد ماند».

در هفتمین کتیبه اولین گزارش عینی توسط «اینکیدو» در باره کشتی های فضایی نوشته شده. او مدت چهار ساعت در عقاب پولادین پرواز نمود. داستان اینچنین ادامه پیدا می کند: ... به من گفت «به زمین نگاه کن چگونه به نظر تو می آید؟»

«به دریا بنگر در نظر تو به چه شباهت دارد؟» و زمین به مانند کوهی بود و دریا چون استخری و دوباره به مدت چهار ساعت پرواز نمود و از من پرسید: «به زمین نگاه کن چگونه به نظر تو می آید؟ به دریا بنگر در نظر تو به چه شباهت دارد؟» و زمین به مانند باغی بود و دریا چون نهری در میان باغ و او دوباره به مدت چهار ساعت پرواز نمود و بالاتر رفت و گفت «به زمین نگاه کن چگونه به نظر تو می آید؟ به دریا بنگر در نظر تو به چه شباهت دارد؟ و زمین به خمیری شباهت داشت و

دریا چون جویی. در این صورت موجود زنده‌ای می‌بایستی زمین را از ارتفاعات زیاد دیده باشد. این تشریح صحیح‌تر از آن است که فقط پدیده تخیل باشد. چه کسی ممکن بود بگوید زمین مانند خمیر است و دریا چون جویی اگر هیچگونه تفهیمی در باره زمین از ارتفاعات زیاد را نداشته باشد، چون در حقیقت زمین از ارتفاع زیاد بی‌شبهت به گلوله‌ای از خمیر نیست و دریا مانند جویی به نظر می‌رسد. هنگامی که کتیبه می‌گوید که دری همچون موجود زنده صحبت نمود ما فوراً این پدیده عجیب را یک بلندگو تشخیص می‌دهیم.

در هشتمین کتیبه همین اینکیدو که می‌بایستی زمین را از ارتفاع بسیار زیادی دیده باشد توسط مرض بسیار مرموزی می‌میرد و آنقدر مرموز بوده که «گیلگمش» را به این فکر می‌دارد که شاید تنفس مسموم حیوانات بهشتی به او خورده باشد. ولی از کجا این فکر به «گیلگمش» دست داده که تنفس مسموم حیوانات بهشتی ممکن است ایجاد یک مرض کشنده و مداوا ناپذیر نماید؟

نهمین کتیبه شرح می‌دهد که چگونه «گیلگمش» در مرگ دوستش «اینکیدو» سوگواری می‌کند و دست به سفر طولانی به سوی خدایان می‌زند چون این عقیده را داشت که او نیز مانند دوستش از همان مرض از بین خواهد رفت و این فکر بسیار شکنجه‌اش می‌دهد. نویسنده می‌گوید که «گیلگمش» به دو کوه رسید که بهشت را چون ستونی نگه داشته بودند و بین آنها دروازه آفتاب قرار گرفته بود. در دروازه او باد و غول روبه‌رو شده پس از مباحثه طولانی به او اجازه دادند که عبور نماید چون او نیز دو سوم خدا بود. بالاخره «گیلگمش» باغ خدایان را پیدا می‌نماید که در پشت آن دریایی بی‌انتهای قرار گرفته بود. در این هنگام خدایان دو بار به او هشدار دادند:

«گیلگمش» عجله تو بر چیست؟ تو آن زندگی که می‌جویی نخواهی یافت. به هنگامی که خدایان بشر را آفریدند به او مرگ نیز دادند و زندگی را از آن خود نگه داشتند. «گیلگمش» توجه نمی‌کند: او می‌خواست به «او تناپیشتم»، پدر بشر، برسد و از هیچ خطری واهمه نداشت. ولی «او تناپیشتم» در سوی دیگر دریایی عظیم زندگی می‌کرد و هیچ راهی به طرف او نمی‌رفت و هیچ کشتی به جز کشتی خدای آفتاب به آن سو پرواز نمی‌کرد. با تحمل دشواری‌های بسیار «گیلگمش» از دریا عبور می‌کند. در کتیبه یازدهم شرح بر خورد او و «او تناپیشتم» دنبال می‌شود.

«گیلگمش» متوجه شد که پدر بشر نه از او بزرگتر است و نه قوی‌تر و نیز شباهتی چون پدر و پسر به یکدیگر دارند «او تناپیشتم» سپس در باره گذشته‌اش با «گیلگمش» صحبت می‌کند ولی تعجب‌آور اینجاست که خود را مفرد مخاطب قرار می‌دهد.

با کمال تعجب شرح بسیار کاملی از طوفان داده می‌شود. او واقعه‌ای را بازگو می‌کند، که چگونه خدایان از وقوع طوفان به او هشدار دادند و او را مسئول ساختن کشتی نمودند که زن‌ها و بچه‌ها هنرمندان و صنعتگران را در آن پناه بدهد. شرح طوفان شدید، تاریکی و طغیان و فاجعه افرادی که به جای مانده بودند تا به امروز تکان‌دهنده می‌باشد. و همچنان که در انجیل می‌خوانیم، داستان «ریون» و کبوتری که آزاد شد، که چگونه عاقبت آب پایین رفت و کشتی در کوهی به خاک نشست. توازی داستان طوفان در رساله «گیلگمش» و انجیل بی‌اندازه می‌باشد و دانشمندی وجود ندارد که این را قبول نکند، ولی موضوع بسیار جالب در باره این توازی اینجاست که ما با سوانح متفاوت و خدایان متفاوتی روبه‌رو هستیم.

اگر شرح طوفان در انجیل دست دوم است پس بازگو کننده این موضوع می بایستی نجات یافته یا شاهی از دوران «گیلگمش» بوده باشد.

کاملاً ثابت شده که هزاران سال پیش در شرق طوفان وحشتناکی روی داده. کتیبه های بابلی ها به طور دقیق محلی را که باقی مانده کشتی ممکن است وجود داشته باشد بیان می دارد و در حقیقت محققین در قسمت جنوبی کوه آرات سه قطعه چوب به دست آوردند که امکان دارد بازمانده کشتی به خاک نشسته باشد. ناگفته نماند یافتن باقی مانده کشتی که تماماً از چوب ساخته شده بوده و طوفان مهیبی را ۶۰۰۰ سال پیش طی نموده بسیار ضعیف می باشد.

کتیبه «گیلگمش» نه تنها شامل گزارشات دست اول است بلکه شرح وقایع غیر عادی را بازگو می کند که ممکن نیست پدیده تخیلی بشری که در زمان نوشته شدن کتیبه زندگی می کرده باشد، یا توسط مترجمین و کپی کننده هایی که در طول قرون کتیبه را مطالعه کرده اند ساخته شده باشد. چون اگر ما با دانش کنونی خود به متن کتیبه بنگریم می بینیم حاوی حقایقی است که نویسندگان در آن زمان می بایستی از آن اطلاع داشته باشد.

شاید بتوان با پرسش سئوالات تازه ای به تاریکی واقعیت نور بیافشانیم. آیا این امکان هست که کتیبه «گیلگمش» ابتدا در شرق پدید نیامده و متعلق به نواحی «تیاواناکو» باشد؟ آیا قابل قبول است که اجداد «گیلگمش» از آمریکای جنوبی به آسیا کوچ کردند و کتیبه را نیز را خود آوردند؟ جواب مثبت لااقل اشاره ای که در کتیبه به دروازه خدایان و عبور از دریا شده، بابلی ها و همچنین علت پیدایش ناگهانی قوم سومریه و پدیده های بابلی ها که بعد از سومری ها می باشد روشن می نماید. بدون شک در تمدن پیشرفته فراعنه مصر کتابخانه هایی وجود داشته که کتیبه های قدیمی مقدس نگهداری می شده و آنها را می آموختند، تدریس می کردند و می نوشتند. همچنان که اشاره شد موسی در دربار مصر بزرگ شد و بدون شک به کتابخانه های آن دست داشته. موسی مرد باهوش و دانشمندی بود. گفته می شود او خودش نویسنده پنج جلد از کتاب هایش بوده، فقط این روشن نیست که او این کتاب ها را به چه زبانی می توانسته بنویسد. و اگر ما این فرضیه را که کتیبه «گیلگمش» از طریق سومری ها به آشوری ها، از آشوری ها به بابلی ها، از بابلی ها به مصر آمده باشد و موسی جوان در آنجا به آن دست یافته و از آن برای مقاصد خود استفاده نموده مورد بررسی قرار دهیم به این نتیجه می رسیم که طوفان سومری ها از آن که در انجیل تفسیر شده به حقیقت بیشتر نزدیک است. آیا ما نباید چنین سئوالاتی بکنیم؟ به نظر من روش های قدیمی تحقیق از کار افتاده می باشند و نمی توان به یک نتیجه قاطع دست یافت. این روش ها بستگی زیادی به طرز فکر یکنواخت قدیمی دارد به طوری که هیچگونه جایی برای عقاید، تخیلات و فرضیه ها که به تنهایی می توانند محرک پدیده عقاید نو باشند نمی گذارد.

بدون شک علت عقب ماندگی تحقیق در شرق ماقبل تاریخ دست نیافتن به کتب و مقدس بودن آنها می باشد.

روی این اصل مردم جرأت نمی کردند که سؤال کنند و شک خود را با صدای بلند بازگو نمایند. حتی دانشمندان قرون نوزدهم و بیستم که بیش از محققین گذشته قدرت فکر داشته اند هنوز هم در این اشتباه هزار ساله باقی مانده بودند، چون تغییر فکر، در قسمت هایی از داستان های انجیل

شک به وجود می‌آورد. اما حتی مؤمن‌ترین مسیحی‌ها حتماً درک کرده‌اند که خیلی اتفاقات بیان شده در انجیل عهد عتیق با شخصیت خوب و یگانه یک آفریننده متفاوت می‌باشد. همان شخصی که می‌خواهد عقیده مطلق دینی انجیل را حفظ نماید بایستی در روشن شدن اینکه در حقیقت چه کسی بشر اولیه را آموزش داد، چه کسی اولین آلات را برای زندگی اجتماعی به آنها داده چه کسی قوانین نظافت را به آنها آموخت و چه کسی دستجات مضره را از بین برد کنجکاو باشند.

اگر طرز فکر اینچنین باشد و اینچنین سؤال شود دال بر لامذهبی نمی‌شود.

من مطمئن هستم که هنگامی که به آخرین سؤال در مورد گذشته ما پاسخ صحیح داده شود چیزی که آن را خدا می‌نامم تا ابدیت باقی خواهد ماند.

اما تا آنجایی که دلیل قاطعی ارایه نشود آن خدای غیر قابل تصور که برای حرکت احتیاج به چرخبال و دستگاه متحرک داشته و با بشر بدوی جفت‌گیری کرده جرأت نکرده ماسک خود را از صورتش بردارد یک فرضیه گستاخانه باقی خواهد ماند.

جواب روحانیون که خداوند داناست و ما نمی‌توانیم تصور کنیم که او به چه صورت خود را نشان می‌دهد که بشر را مطیع خود سازد در حقیقت شانه از زیر بار خالی کردن است. مردم هم می‌خواهند چشم‌های خود را در مقابل حقایق نو ببندند، ولی روزبه‌روز گذشته جای خود را به آینده می‌دهد. در حدود دوازده سال دیگر اولین بشر به سطح مریخ فرود خواهد آمد. اگر در آنجا تنها یک مجسمه به جا مانده از گذشته وجود داشته باشد، اگر در آنجا تنها یک شیء نشان دهنده مغزهای متفکر گذشته وجود داشته باشد، اگر در آنجا یک نقش قابل درک بر روی سنگی وجود داشته باشد آن موقع است که این کشفیات پایه‌های دینی ما را تکان می‌دهد و گذشته بشریت را کاملاً مبهم می‌نماید.

با توجه به اینکه آینده گذشته را به ثبوت خواهد رسانید آیا این عاقلانه‌تر نیست که در تفکر در باره گذشته از عقاید و تخیلات جدیدی استفاده نماییم؟ بدون آن که کاملاً منکر مذهب بشویم دیگر نمی‌توانیم کاملاً معتقد باشیم. هر مذهبی دارای روش و چهارچوبی است در باره خدا، و تفکر و اعتقاد را به داخل این چهارچوب خلاصه و محدود می‌کند، ولی در زمان مسافرت‌های کیهانی قیامت تحول افکار فرا می‌رسد و ابرهای عقاید یکطرفه مذهبی به کنار خواهد رفت.

با اولین قدم محکم در کیهان ما بایستی تشخیص بدهیم که دو میلیون خدایان وجود ندارند، بیست هزار فرقه وجود ندارد و ده مذهب بزرگ وجود ندارد، بلکه فقط یک، یک خدا و یک دین ولی بگذارید باز هم در تکمیل فرضیه خود در باره گذشته نامشخص ادامه بدهیم. تصویری که تا کنون کشیده بودیم اینچنین بوده.

در گذشته مبهم و نامشخص یک سفینه فضایی کره ما را کشف می‌کند. سرنشینان سفینه به زودی در می‌یابند که زمین دارای تمام خصایص لازمه برای تکامل موجود متفکر می‌باشد. البته انسان در آن موقع «هوموسپین» نبوده، بلکه چیزی کاملاً متفاوت. فضاوردان عده‌ای از اعضاء ماده این موجودات را بارور ساخته و همانطور که حماسه‌های قدیمی ذکر می‌کند آنها را به خواب طولانی فرو برده سپس زمین را ترک می‌نمایند. هزاران سال بعد فضاوردان باز می‌گردند و دستجات پراکنده‌ای از نوع «هوموسپین» می‌یابند. آنها این آزمایش را چندین بار تکرار می‌کنند تا اینکه

موجودات ذی شعوری پدید می آورند که بتوانند تابع قوانین اجتماعی باشند. این افراد هنوز وحشی بودند و چون این خطر وجود داشت که این افراد ترقی معکوس نموده و با حیوانات جفت گیری نمایند، فضانوردان افراد مردود شده در این آزمایش را از بین برده یا به نقاط دیگر زمین منتقل می نمایند. اولین اجتماعات و اولین صنایع و هنرها ایجاد گردید، صخره های درون غارها نقاشی شد و سفال سازی پدید آمد و اولین قدم در زراعت برداشته شد.

بشر اولیه احترام شدیدی نسبت به فضانوردان قایل بودند، چون آنها از جای کاملاً مبهمی آمدند و سپس بدانجا باز گشتند. در نظرشان آنها چون خدایان بودند. به دلایل نامعلومی این خدایان نخواستند که بشر اولیه را از اشتباه بیرون آورند. آنها از موجودات پرورده خود مراقبت می کردند، می خواستند آنها را در مقابل فساد و گمراهی محافظت نمایند. می خواستند مطمئن شوند که این اجتماع به طور مثبتی پیشرفت نماید. آنها افراد عقب مانده و فاسد را از بین بردند و پیشگیری نمودند که احتیاجات اولیه که لازمه رشد یک اجتماع می باشد برآورده شود.

بدون شک این فرضیه به هیچ وجه کامل نیست. به من خاطر نشان خواهد شد که این فرضیه فاقد مدرک برای اثبات آن می باشد. آینده نشان خواهد داد که چه قسمت هایی از این فرضیه کامل خواهد شد. چون این کتاب فرضیه ای را ارائه می دهد که از حدسیات و تخیلات بوجود آمده بنابراین می بایستی این فرضیه غلط باشد. اما وقتی که این را با فرضیه هایی که ادیان مختلف در سایه آن، و قدرت خرافات، مورد قبول قرار گرفته اند مقایسه می کنم به خود حق می دهم که جزئی درصد امکان دارد که فرضیه من حقیقت داشته باشد. شاید مؤثر باشد که چند کلمه ای در باره حقیقت گفته شود، کسی که عقیده به مذهبی دارد و هرگز نشده در باره آن مورد مباحثه قرار گیرد و مطمئن است که حقیقت نزد اوست! این نه تنها شامل مسیحیون است بلکه در باره ادیان مختلفه چه کوچک و چه بزرگ این موضوع صدق می کند.

مذهب شناسان، روحانیون و فلاسفه آموزش خود، استاد خود و آموزش او را منعکس نموده اند و آنها مطمئن هستند که حقیقت را یافته اند. طبیعتاً هر مذهب دارای تاریخ و نویدهایی از خدا و عهده های او می باشد، و دارای پیامبران و معلمان دانا که گفته اند، مدرک حقیقت همیشه درون اعتقادات یک فرد نهفته و از آنجا آغاز می شود. این نتیجه یک طرز فکر یکطرفه می باشد که به ما از دوران کودکی آموخته می شود. با این وجود نسل ها زیسته اند، و هنوز هم زندگی می کنند، و در این اعتقاد هستند که حقیقت نزد آنهاست.

من با کمی شکسته نفسی معتقد هستم که ما از حقیقت مطلع نیستیم، گرچه ممکن است خلاف آن را تصور بکنیم. کسی که جویای حقیقت است نبایستی با طرز فکر یکطرفه و در چهارچوب اعتقادات خود آن را کاوش نماید. گر این چنین باشد بجز این است که او خودش را گول می زند؟ منظور و هدف از این زندگی چیست؟ اعتقاد به حقیقت است یا جستجوی آن؟

اگر چه حقایق انجیل عهد عتیق ممکن است توسط باستان شناسی در بین النهرین ثابت شود ولی این دلیلی برای اثبات اصول دین مذکور نخواهد بود. اگر یک شهر باستانی، یک دهکده یا یک کتیبه در یک منطقه بخصوص کشف شود این کشفیات نشان دهنده تاریخ زندگی افرادی است که در آن محل می زیسته اند ولی به هیچ وجه ثابت نمی کند که خدایی که این افراد می پرستیدند خدایی

یگانه بوده. امروزه حفاری‌ها در اغلب نقاط دنیا نشان می‌دهد که ظاهر با حقیقت متغایر است ولی آیا هرگز این به فکر حتی یک مسیحی خطوط خواهد کرد که خدای تمدن ماقبل «اینکا» که در اثر حفاری به دست آمده ممکن است خدای حقیقی باشد.

منظور من این است که تاریخ بشریت مجموعه‌ای است از تجربیات و تخیلات و فقط همین، ولی با این وجود من معتقد هستم که همین هم کافی است.

بنابراین کسی که جویای حقیقت می‌باشد نمی‌تواند نظریات تازه و انقلابی را که هنوز ثابت نشده‌اند فقط به خاطر این که با نظریات و یا اعتقادات خودش متفاوت است ندیده بگیرد. چون صد سال پیش فضانوردی ناشناخته بود پدران و پدربزرگ‌های ما نمی‌توانستند این موضوع را درک کنند که ممکن است اجداد ما شاهد فرود افرادی از کیهان بوده‌اند. بگذارید در باره فرضیه و حشتناک و تأسف‌آور و قریب‌الوقوع ویران شدن زمین بوسیله بمب‌های هیدروژنی فکر کنیم. پنج هزار سال بعد باستان‌شناسان در حفاری‌های خود در نیویورک قطعاتی از مجسمه آزادی به دست خواهند آورد. بر اساس طرز فکر امروزی، آنها تصور خواهند کرد با یک مجسمه مقدس مواجه شده‌اند، شاید یک خدای آتش (به خاطر داشتن مشعل در دستش) و شاید خدای آفتاب (به خاطر داشتن نشانه خورشیدی بر سرش) آنها هرگز جرأت نخواهند کرد که گمان کنند با یک جسم عادی روبرو هستند، مثلاً یک مجسمه آزادی.

دیگر امکان ندارد که جاده به گذشته را با عقاید مطلق مسدود بنماییم. اگر ما در کاوش طولانی به دنبال حقیقت هستیم باید همگی با جرأت از مسیر طرز فکر قدیمی که تا کنون در آن بوده‌ایم خارج شویم و برای برداشتن اولین قدم بایستی در هر چه که تا کنون حقیقت می‌شماردیم شک کنیم. آیا ما هنوز می‌توانیم چشم‌ها و گوش‌های خود را در مقابل عقاید نو ببندیم، تنها به خاطر اینکه این عقاید مسخره و کفر به شمار می‌روند؟ هر چه باشد پنجاه سال پیش فرود انسان بر کره ماه یک عقیده کاملاً مسخره به شمار می‌رفت.

فصل ششم

تخیلات و حماسه‌های قدیمی یا حقایق

طبق مشاهدات قبلی در دوران عتیق چیزهایی وجود داشته که بر اساس عقاید کنونی نمی‌بایستی وجود داشته باشد ولی دست من هنوز از کشفیاتم خالی نشده است.

حماسه اسکیموها نیز می‌گوید که اولین قبایل توسط خدایان با بال‌های درخشان به شمال آورده شدند. و داستان‌های بسیار قدیمی سرخ‌پوستان از پرنده آتشی که به آنها استفاده از میوه و آتش را آموخت گفتگو می‌کند. و در حماسه «مایا»^۱ «پوپال واه»^۲ بازگو می‌کند که خدایان قادر بودند همه چیز را بشناسند، کیهان، چهار نقطه اصلی قطب‌نما و حتی کرویت زمین مطلع بودند. چرا اسکیموها در باره پرنده فلزی صحبت می‌کنند؟ چرا سرخ‌پوستان از پرنده آتشین می‌گویند؟ و چگونه ممکن بوده که اجداد «مایا» بدانند که زمین گرد است؟

«مایا»ها بسیار باهوش بودند و یک تمدن پیشرفته داشته‌اند. آنها نه تنها یک تقویم بسیار عالی استخراج نموده بودند، بلکه محاسباتی هم به جای گذاشتند که باور نکردنی می‌باشند. آنها می‌دانستند که سال زهره ۵۸۴ روز می‌باشد و سال زمین را به ۳۶۵/۲۴۲۰ روز تخمین زده بودند (محاسبه دقیق امروزی ۳۶۵/۲۴۲۲ روز می‌باشد). «مایا»ها محاسباتی از خود به جای گذاشته‌اند که تا ۶۴ میلیون سال دیگر باقی خواهد ماند. در کتیبه‌های بعدی محاسباتی شده که به حدود ۴۰۰ میلیون سال می‌رسد. کاملاً قابل قبول است که فرمول معروف زهره توسط یک مغز الکترونیکی محاسبه شده. در هر صورت این باور نکردنی است که افراد بدوی جنگل‌نشین چنین محاسبه‌ای را استخراج کرده باشند. فرمول زهره «مایا»ها به شرح زیر است:

تزالکین ۲۶۰ روز، زمین ۳۶۵ روز و سال زهره ۵۸۴ روز می‌باشد، این ارقام حاوی امکان

1 Maya

2 Popol Vuh

تقسیم باور نکردنی می‌باشد. ۳۶۵ پنج بار به ۷۳ تقسیم شود و ۵۸۴، هشت مرتبه. و فرمول مذکور این چنین صورت می‌گیرد.

$$۳۷،۹۶۰ = ۷۳ \times ۲ \times ۲۶۰ = ۷۳ \times ۲ \times ۱۳ \times ۲۰ - (\text{ماه})$$

$$۳۷،۹۶۰ = ۷۳ \times ۵ \times ۱۰۵ = ۷۳ \times ۵ \times ۱۳ \times ۸ - (\text{خورشید})$$

$$۳۷،۹۶۰ = ۷۳ \times ۸ \times ۶۵ = ۷۳ \times ۸ \times ۱۳ \times ۵ - (\text{زهره})$$

یعنی تمام دوره‌ها پس از ۳۷،۹۶۰ روز مواجهه می‌گردند.

در حماسه گفته شده که «مایا»ها معتقد بر این بودند که در این تاریخ خدایان به استراحتگاه عظیم باز خواهند گشت. حماسه مذهبی افراد ماقبل «اینکا» بر این بود که ستارگان دارای موجودات زنده می‌باشد و خدایان از دسته ستاره هفت اختران به زمین آمده بودند. کتیبه‌های سومری‌ها، آشوری‌ها، بابلی‌ها و مصری‌ها نیز این چنین می‌گویند: خدایان از ستارگان آمدند و بدانجا باز گشتند. آنها در کشتی‌های آتشین آسمان‌ها را طی می‌کردند، دارای سلاح و حشتناکی بودند و زندگی ابدی را به فرد فرد بشر نوید می‌دادند.

البته این کاملاً طبیعی است که بشر بدوی خدایان خود را در آسمان‌ها جستجو نمایند، و در تصویر ظاهر این موجودات مبهم و پرشکوه تخیلات خود را مهار نمایند. با این وجود اگر تماماً این موضوع را قبول کنیم باز هم سئوالات جواب نگفته بسیار باقی می‌ماند.

مثلاً کتیبه‌نویس «ماهابهاراتا»^۱ چگونه می‌توانسته بداند سلاخی که قادر به ایجاد دوازده سال خشکسالی برای تنبیه یک قوم بوده وجود داشته، و آنقدر پر قدرت بوده که طفل را در رحم مادر از بین ببرد؟ این کتیبه قدیمی «ماهابهاراتا» سریع‌تر از انجیل می‌باشد. حتی با تخمین کم نیز متن اصلی بالغ بر پنج هزار سال از عمرش می‌گذرد. کاملاً بجاست که در پرتو نور دانش امروزی این کتیبه را مورد مطالعه قرار بدهیم. ابداً متعجب نخواهیم شد که در «رامایانا»^۲ می‌خوانیم که «ویماناس»^۳ یعنی ماشین پرنده، در ارتفاعات بسیار زیادی به کمک جیوه و با طوفان عظیمی حرکت می‌کرده. «ویماناس» قادر بوده مسافت‌های طولانی را طی کند و می‌توانسته جلو و یا بالا برود. ظاهراً یک سفینه بسیار محرک بوده و این قسمتی از ترجمه آن. دات در سال ۱۸۹۱ می‌باشد.

«به میل «راما»^۴ کالسکه پر شکوه در کوهی از ابر و غرشی عظیم به هوا برخاست»...

ما باز متوجه می‌شویم که در اینجا نه تنها اشاره به جسم پرنده شد، بلکه نویسنده از غرش عظیم صحبت می‌کند. باز هم قسمت دیگری از «ماهابهاراتا»:

«بیهما»^۵ با «ویماناس» بر اشعه عظیمی که چون خورشید درخشان بوده و صدایی چون غرش طوفان داشت پرواز کرد (سی. روی ۱۸۸۹)^۶.

حتی تخیلات نیز احتیاج به محرکی دارند. چطور کتیبه‌نویس می‌تواند شرحی بدهد که لااقل احتیاج به جزیی فهم از ساختمان موشک را دارد، و اینکه این سفینه‌ها با تشعشع و صدای مهیبی

1 Mahabharata

2 Ramayana

3 Vimanas

4 Rama

5 Bhima

6 C. Roy

حرکت می‌کنند؟ در «سمسپتاکبادها»^۱ توصیفی در باره ارابه‌هایی که می‌توانند پرواز کنند و آنهایی که نمی‌توانند پرواز کنند ذکر شده. در اولین نسخه «ماهابهاراتا» شرح بسیار دقیقی از «کانتی»^۲ مجرد بیان شده که نه تنها توسط خدای آفتاب ملاقات شد بلکه از او دارای پسری نیز می‌شود، پسری که گفته می‌شده همچون خورشید درخشان بوده. چون «کانتی»، حتی در آن روزگاران، از این که مبادا مورد سرزنش قرار گیرد پسرک را به درون سبدی می‌گذارد و او را به رودخانه می‌سپارد. «ادهیراتا»^۳ نیک‌مرد ماهیگیری از «سوتا»^۴ سبد را از آب می‌گیرد و طفل را نجات می‌دهد و او را بزرگ می‌کند.

اگر به خاطر شباهت زیادش به سرگذشت موسی نبود این داستان ابداً ارزش بازگو کردن را نداشت و البته اشاره دیگری به باروری بشر توسط خدایان شد و همچون «گیلگمش» و «آریوانا»^۵ شجاع «ماهابهاراتا» دست به سفر طولانی در جستجوی خدایان می‌زنند که از آنها تقاضای اسلحه کند و هنگامی که «آریوانا» پس از مشقات بسیار خدایان را می‌یابد «ایندرا»^۶ خدای بهشت و همسرش «ساجی»^۷ در کنارش به او اجازه شرفیابی اختصاصی می‌دهد. آن دو «آریوانای» شجاع را در یک محل معمولی نمی‌پذیرند، او را در یک ارابه جنگی ملاقات می‌کنند و حتی از او دعوت می‌کنند که همراهشان به سفر در آسمان بپردازد.

در «ماهابهاراتا» آنقدر اطلاعات و ارقام دقیق وجود دارد که خواننده را به این فکر وامیدارد که کتیبه‌نویس این اطلاعات را برای خودش شخصاً طبق معلومات خود درج نموده. مملو از نفرت، او اسلحه‌ای را شرح می‌دهد که می‌تواند تمام جنگجویانی که قطعات فلزی بر خود دارند از بین ببرد. اگر جنگجویان به موقع از این واقعه با اطلاع می‌شدند تمام اشیاء فلزی را از خود دور می‌کردند و خود را به آب می‌انداختند و کاملاً خود و آنچه را که لمس کرده بودند می‌شستند و بدون دلیل نیست چون نویسنده شرح می‌دهد که این اسلحه موها و ناخن‌ها را از بین می‌برد.

هر موجود زنده‌ای که در مقابل این اسلحه قرار می‌گرفت ضعیف و رنجور می‌گردید. در هشتمین نسخه ما «ایندرا» را در ارابه بهشتی‌اش ملاقات می‌کنیم. از تمام بشریت او «یادهیسترا»^۸ را انتخاب نموده که اجازه داشته باشد در کالبد فناپذیرش به کیهان سفر کند. در اینجا نیز شباهت این حماسه و داستان «ایناک»^۹ و «الیجاه»^{۱۰} مشاهده می‌گردد. در همین نسخه بازگو شده که «گورخا»^{۱۱} از «ویمانای»^{۱۲} پر قدرت تنها یک جسم بر روی شهر پرتاب کرد، که این شاید اولین شرح فرود بمب هیدروژنی باشد.

نویسنده لغاتی به کار می‌برد که پس از شرح انفجار بمب هیدروژنی در بیکینی توسط شهود به

1 Samsaptakabadha

2 Kunti

3 Adhirata

4 Suta

5 Aryuna

6 Indra

7 Sachi

8 Yudhisthira

9 Enoch

10 Elijah

11 Gurkha

12 Vimana

خاطر ما بسیار آشنا می آید. دود پر حرارتی، هزاران مرتبه درخشان تر از خورشید و با درخشندگی مهیبی، بپا خواست و شهر را به خاکستر مبدل نمود. هنگامی که «گورخا» به زمین نشست سفینه اش همچون سرمه درخشان بود. و برای رضای خاطر فیلسوفان باید متذکر شوم که «ماه‌بهاراتا» می گوید که «زمان نطفه کیهان می باشد».

«کن تیوا»^۱ و «کان تیوا» کتب تبتی نیز اشاره ای به سفینه های پرنده می کنند که آن را مصیبت آسمانی می خوانده اند. هر دو کتاب مخصوصاً متذکر می شود که این دانش مقدس بوده و برای عموم نمی باشد. در «سامارانگانا سوترادهارا»^۲ یک فصل کامل به شرح کشتی فضایی اختصاص داده شده که نوشته این کشتی فضایی از عقبش آتش و جیوه پرتاب می کرد. کلمه آتش در کتب عتیق به منظور آتش سوزان نبوده چون بالغ بر چهل نوع آتش که اغلب به خواص الکتریکی و مغناطیسی نسبت داده شده اشاره گردیده. بسیار مشکل است که قبول کنیم که بشر گذشته می دانسته که امکان دارد از فلزات سنگین انرژی بدست آورد و او از طریق آن نیز مطلع بوده. به هر صورت ما نباید همه را ساده بگیریم و نوشته های سنسکریت را بعنوان حماسه رد کنیم. فصول بی شماری از رساله های قدیمی به شرح برخورد بشر و خدایان و سفینه های آنها اختصاص داده شده که این خود شک را مبدل به یقین می نماید.

ما با طرز فکر قدیمی که متأسفانه دانشمندان هنوز بدان معتقدند به جایی نخواهیم رسید: «چنین چیزی وجود ندارد»... «اشتباه در ترجمه است»... «این تفسیر پر زرق و برق به وسیله نویسنده یا کپی کننده می باشد». باید یک فرضیه جویا شویم یا از دانش تکنولوژیکی امروزه خود بیاموزیم و غباری که گذشته ها را پوشانیده روشن نماییم. همچنان که خارقه سفینه فضایی در گذشته دور قابل تعبیر می باشد همانطور ممکن است دلیل کاملاً منطقی برای سلاح وحشتناکی که خدایان، حداقل یکبار، در آن گذشته به کار برده اند و آنقدر در باره اش اشاره شده وجود داشته باشد. قسمتی از «ماه‌بهاراتا» حتماً ما را به فکر و خواهد داشت:

... «اینچنین می نمود که تمام قدرت های طبیعت لگام گسیخته اند. خورشید به دوران آمد، در اثر حرارت سلاح زمین در آتش تب می سوخت، فیل ها در اثر حرارت به درون آتش هجوم بردند و برای نجات از این عمل وحشتناک مایوسانه به هر سو می گریختند. آب به جوش آمد، جانوران مردند و دشمن در شعله های آتش خشمناک که درختان را چون کاهی از بین می برد نابود شدند. فیل ها نعره ای پر وحشت کشیدند و همگی به زمین کوبیده شدند و مردند. اسب ها و ارابه های جنگی همگی سوختند و منظره آنچنان بود که جهنم عبور کرده باشد. هزاران ارابه نابود شده و سپس، سکوت دریاها را فرا گرفت. بادها شروع به وزیدن نمود و زمین درخشان گردید. منظره وحشتناکی بود، اجساد گناهکاران آنچنان در گرما سوخته شده بود که دیگر شباهتی به جسد انسان نداشت. هرگز تا کنون چنین اسلحه وحشتناکی دیده نشده و هرگز تا کنون در باره چنین اسلحه ای نشنیده ایم.» (سی. رویا درونا پاروا ۱۸۸۹)^۳ داستان همچنان ادامه می دهد که آنها که گریختند خود و هر چه که داشتند شستند چون همه چیز از تنفس مسموم و کشنده خدایان آلوده شده بود. کتیبه «گیلگمش»

1 Kantyua

2 Samarangana Sutradhara

3 C. Roy Drona Parva

چه می‌گوید؟ «آیا تنفس مسموم حیوان بهشتی بر تو نشسته؟»
 «آلبرت تولی»^۱ متصدی سابق قسمت مومیایی‌های مصری در موزه واتیکان قطعه کتیبه‌ای متعلق به زمان «توتوموسیس»^۲ سوم که در ۱۵۰۰ سال قبل از مسیح می‌زیسته به دست آورد.
 از فرود گلوله آتشین از آسمان می‌گوید، که تنفس شیطنانی داشته - «توسوموسیس» و سربازانش این واقعه مهیج را تماشا کردند تا آنکه گلوله آتشین از زمین برخاست و در مسیری به سمت جنوب از دیده‌ها پنهان گردید.

تمام تفاسیر به تاریخ‌هایی در حدود هزاره قبل اشاره می‌کنند. نویسندگان در قاره‌های متفاوتی می‌زیستند و متعلق به نژادهای مختلفی بودند. قاصد بخصوصی وجود نداشته که اخبار را پخش کند و سفرهای بین قاره‌ای یک عمل عادی نبود.

با این وجود از نقاط مختلف جهان، رسوم، بازگو کننده یک حماسه می‌باشد. آیا همگی دارای یک تخیل بوده‌اند؟ آیا همگی تحت تأثیر یک پدیده خارقه قرار گرفته بودند؟ این کاملاً غیر ممکن و غیر قابل تصور است که تفاسیر «ماهابهاراتا» انجیل، کتیبه گیلگمش، حماسه‌های اسکیموها و سرخ‌پوستان، اسکاندیناوی‌ها، تبتی‌ها و منابع بسیار دیگر همگی داستان‌هایی در باره خدایان پرنده، سفینه‌های عجیب و عذاب‌های وحشتناک که به پیدایش این پدیده نسبت داده شده بازگو کنند. امکان ندارد که همگی دستخوش یک تخیل شده باشند. تفسیر تقریباً یکسان فقط ممکن است از روی حقیقت باشد، یعنی اتفاقات ماقبل تاریخ واقعیت داشته. آنها آنچه را که اتفاق افتاده بازگو کرده‌اند. حتی اگر مخبر زمان عتیق، همچون خبرنگاران امروز، داستان خود را با اضافات جالب مفصل‌تر کرده باشند در عمق آن واقعه اصلی باقی می‌ماند، همانطور که امروزه نیز چنین می‌باشد. و کاملاً واضح است که ممکن نیست این واقعه در نقاط مختلف و زمان‌های متفاوت همگی ساختگی باشد، بگذارید مثالی بزنم.

یک هلیکوپتر اولین بار در دشت‌های آفریقا به زمین می‌نشیند. هیچ یک از بومیان چنین دستگاهی را تا کنون ندیده‌اند. هلیکوپتر با صدای ترسناک در یک منطقه فرود می‌آید. خلبانان در لباس‌های رزمی با کلاه‌خود و مسلسل دستی از آن بیرون می‌آیند. وحشیان ملبس به پوست حیوانات از این واقعه مات و مبهوت در جای خود خشک شده‌اند و وجود این شیء را که از آسمان‌ها به زمین آمده و خدایان ناآشنا را با خود آورده ابداً درک نمی‌کنند. پس از مدتی هلیکوپتر به هوا برمی‌خیزد و در آسمان ناپدید می‌شود.

هنگامی که بشر بدوی تنها می‌شود باید در فکر خود این خارقه را ترجمه نماید. آنچه را که دیده به آنان که حاضر نبوده‌اند بازگو می‌کند. یک پرنده، یک سفینه بهشتی، که هنگام سقوط غرش وحشتناکی داشت و موجودات پوست سفید با سلاحی که آتش پرت می‌کرد از آن بیرون آمد. این بازدید معجزه‌آسا برای همیشه ثبت می‌شود و سینه به سینه نسل‌ها را طی خواهد نمود. هنگامی که پدر داستان را برای فرزندش بازگو می‌کند، مثلاً سفینه کوچکتر نخواهد شد و موجودات حتماً خارق‌العاده‌تر و قوی‌تر می‌شوند. اینها و خیلی مطالب دیگر به داستان اضافه خواهد شد، ولی متن

1 Alberto Tulli

2 Tuthmosis

اصلی داستان همان فرود هلیکوپتر می باشد که در نقطه بازی از جنگل فرود آمد و خلبانان از آن خارج شدند. سپس واقعه مبدل به متولوژی قبیله می شود. بعضی چیزها را نمی توان ساخت. من هرگز به دنبال سفینه های بهشتی، تاریخ عهد عتیق را زیر و رو نمی کردم اگر شرح این واقعه فقط در دو سه کتاب قدیمی بیان شده بود اما وقتی که تقریباً تمام کتب افراد بدوی سراسر دنیا همین داستان را بازگو می کنند حس می کنم که باید سعی کنم که حقیقت نهفته در این صفحات را به دست بیاورم. فرزند بشر تو در خانه ای پر از اغتشاش به سر میبری، کسانی که چشم دارند و نمی بینند گوش دارند و نمی شنوند... (حزقیال)

می دانیم که تمام خدایان سومری ها به ستاره بخصوصی نسبت داده می شوند. اینچنین گفته می شود که مجسمه از «مارداک»، مریخ^۱، ارفع ترین خدایان وجود داشته که وزن آن ۸۰۰ «تالت» طلای خالص بوده. اگر هرودوت را باور کنیم این معادل است با ۴۸۰۰۰ پوند. «نینورتا»^۲ یا سیروس، قاضی کیهان به شمار می رفته و کیفر بشر فانی را تعیین می کرده. کتیبه های متعددی موجود است که به مریخ، سیروس و «پلائیدیز» نسبت داده اند. کراراً در دعاها و اشعار سومری به سلاح مقدسی که نوع و عواقب آن برای مردم آن روز کاملاً نامفهوم بود اشاره شده.

در توصیفی از مریخ گفته شده که او دشمنانش را با بارانی از آتش و صاعقه ای درخشان نابود کرد. گفته شده که «اینانا»^۳ با درخشندگی هولناک و جلایی کور کننده در آسمان حرکت می کرده و خانه دشمنانش را ویران می ساخته. نقوش و حتی مدلی از یک بنا به دست آمده که بی شباهت به یک پناهگاه نمی باشد، مدور و عظیم با روزنه های عجیب.

از همان دوره، در حدود ۳۰۰۰ سال قبل از مسیح باستان شناسان مدل یک دسته ارابه و راننده بعلاوه دو نفر ورزشکار در حال کشتی گرفتن را به دست آورده اند که نشان دهنده هنر بسیار ارزنده ای می باشد. ثابت شده که سومری ها استادان هنر عملی بوده اند.

پس چرا سومری ها از یک پناهگاه خشن مدل ساخته اند با علم به اینکه در حفاری های بابل و «اوروک» آثار ظریف تری به دست آمده؟ چندی پیش یک کتابخانه کامل سومری حاوی ۶۰،۰۰۰ کتیبه سفالی در «نیپور»^۴ واقع در ۹۵ میلی جنوب بغداد به دست آمد. اکنون ما قدیمی ترین شرح واقعه طوفان را که بر روی کتیبه در شش ستون کنده شده در دست داریم. پنج شهر در این کتیبه نام برده شده. «اریدو»^۵ «باتیبیرا»^۶ «لاراک»^۷ «سیتپار»^۸ و «شوروپک»^۹ و دو شهر از این پنج شهر هنوز کشف نشده. در این کتیبه ها که فعلاً قدیمی ترین کتیبه ترجمه شده می باشد نوح سومری ها «زیوسودرا»^{۱۰} نامیده شده و گفته شده که او در «شوروپک» زندگی می کرده و کشتی خود را در آنجا ساخته. شرح طوفان که ما فعلاً در دست داریم از آن که در کتیبه «گیلگمش» ذکر شده قدیمی تر

1 Marduk

2 Ninurta

3 Inanna

4 Nippur

5 Eridu

6 Badtibira

7 Larak

8 Stipar

9 Shuruppak

10 Ziusudra

می‌باشد. کسی نمی‌داند که با کشفیات تازه تاریخ قدیمی تری به دست خواهد آمد یا خیر. به نظر می‌رسد که بشر گذشته عقیده زندگی ابدی و یا زندگی پس از مرگ را حقیقت می‌پنداشته و اعتقاد شدیدی به آن داشته‌اند. طبیعتاً نوکران و بردگان پس از مرگ سروران خود با تمایل کامل در مقبره آنها می‌ماندند. در مقبره «شاب‌آت»^۱ بالغ بر هفتاد اسکلت با نظم خاص در کنار هم قرار دارند. بدون هیچگونه اثری از شکنجه، آنها در انتظار مرگی که بدون شک سریع و بدون درد بوده، که شاید به وسیله سم انجام گرفته، در لباس‌های پرشکوه خود نشسته و یا خوابیده‌اند. با اراده‌ای راسخ همگی در انتظار زندگی پس از مرگ در کنار سروران خود بوده‌اند. چه کسی این عقیده تولد مجدد را به مغز این کافران فرو کرده بود؟ حماسه‌های مصر نیز به همان اندازه گیج‌کننده است در شرح مردم نیل نیز از موجودات پر قدرتی که در کشتی‌ها در آسمان سفر می‌کردند گفتگو می‌کند. رساله خدای آفتاب «را» (RA) اینچنین می‌گوید:

«تو در زیر ستارگان و ماه جفت‌گیری کردی و کشتی‌ها را که همچون ستاره سرگردان خستگی‌ناپذیر، و ستاره قطب که هرگز غروب نمی‌کند در زمین و آسمان پیش کشیدی...»
این هم نوشته‌ای از اهرام می‌باشد:

«او کسی است که کشتی آفتاب را میلیون‌ها سال راهنما بود».

حتی اگر ریاضی دانان مصری بسیار پیشرفته بوده‌اند باور نکردنی است که آنها در مورد ستارگان و سفینه بهشتی از میلیون‌ها سال صحبت کنند. «ماهاباراتا» چه می‌گوید؟ «زمان نقطه کیهان می‌باشد». در «ممفیس»، پناه^۲ به پادشاه دو مجسمه می‌دهد که با آنها فرمانروایی او را جشن بگیرد و به او دستور داد که این جشن را تا شش صد هزار سال ادامه دهد. آیا احتیاج دارد که متذکر بشویم که «پناه» برای دادن مجسمه به پادشاه در یک ارابه در خشان ظاهر می‌شود و سپس در افق ناپدید می‌گردد؟ امروزه آفتاب بالدار و عقاب پرنده که علامت ابدیت و زندگی ابدی را حمل می‌کند بر سر درب معابد در «ادفو»^۳ دیده می‌شود. در هیچ نقطه شناخته شده جهان همچون مصر دیده نشده که تا به این حد علامت خدایان پرنده بشمار و محافظت شده باشد. هر توریستی با جزیره فیل در رود نیل آشنایی دارد. این جزیره حتی در قدیم‌ترین رساله‌ها فیل نامیده شده چون شباهت بسیاری به فیل دارد. ولی چگونه مصری‌های قدیم به این شباهت واقف بوده‌اند، چون این شباهت فقط از یک هواپیما در ارتفاع زیاد قابل تشخیص می‌باشد و کوه بلندی در نزدیکی جزیره وجود ندارد که بتوان از ارتفاعات آن جزیره را دید و به این شباهت پی برد.

یک نوشته که به تازگی از بنایی در «ادفو» به دست آمده می‌گوید که بنا به ساخت موجودات مافوق طبیعت می‌باشد. نقشه بنا توسط «ایم هوتپ»^۴ فناپذیر کشیده شده. این «ایم هوتپ» شخصیت عجیب و دانایی به شمار می‌رفته، انشتاین زمان خودش محسوب می‌شده. او نویسنده، پزشک، عابد، معمار و فیلسوف بوده. در دنیای عتیق، در زمان «ایم هوتپ»، تنها ابزاری که معمار به کارگزارانش اجازه می‌داد از آن استفاده کنند چوب و مس بوده که هیچکدام برای بریدن سنگ‌های عظیم قابل

1 Shub-At

2 Memphis Ptah

3 Edfu

4 Im-Hotep

استفاده نمی‌باشد. با این وجود «ایم هوتپ» نابغه هرم پله‌دار «ساکارا»^۱ برای فرعونش که «زوسر»^۲ نام داشت ساخت. این بنا که ۱۹۷ پا ارتفاع دارد با چنان مهارتی ساخته شده که معماری مصر هرگز قادر نبوده با آن برابری نماید. پایه آن با دیواری به ارتفاع ۳۳ پا و طول ۱۷۵۰ پا احاطه شده که «ایم هوتپ» آن را خانه ابدیت نامید. دستور داد که خودش را در آنجا دفن کنند که خدایان در بازگشت او را نیز بیدار نمایند.

می‌دانیم که تمام اهرام بر حسب موقعیت ستاره بخصوصی ساخته شده‌اند. آیا این دانش با علم به اینکه هیچگونه مدرکی از ستاره‌شناسی مصری‌ها در دست نیست تا اندازه‌ای باور نکردنی نمی‌باشد؟ سیروس یکی از ستارگانی است که مورد نظر آنها بوده.

ولی این توجه به سیروس تا اندازه‌ای عجیب به نظر می‌رسد چون سیروس از ممفیس فقط در ماه طغیان نیل دیده می‌شود، و آنهم فقط در افق. و یک مطلب گیج‌کننده دیگر اینکه مصری‌ها در ۴۲۲۱ سال قبل دارای تقویم کاملی بودند! این تقویم از روی طلوع سیروس استخراج گردیده بود (اول توات = نوزدهم ژوئیه) و دور سالانه را تا بیش از ۳۲۰۰۰ سال محاسبه کرده بودند.

ناگفته نماند که منجمین گذشته وقت بسیاری داشتند که سال‌های متوالی آفتاب، ماه و ستارگان را تحت نظر بگیرند و متوجه شوند که ستارگان پس از تقریباً ۳۶۵ روز به همان نقطه باز می‌گردند. ولی آیا احمقانه به نظر نمی‌رسد که با وجود ماه و آفتاب که آسانتر دیده می‌شوند و می‌توان محاسبه دقیق‌تری از حرکت آنها نمود، سیروس را مبدأ تقویم قرار داد. شاید تقویم سیروس یک سیستم بخصوص باشد، فرضیه امکانات، چون ظهور ستاره را نمی‌توانستند پیشگویی نمایند. اگر سیروس در سپیده صبح هنگام طغیان نیل بر افق ظاهر می‌شده این فقط یک اتفاق بیش نبوده، زیرا طغیان نیل هر ساله نمی‌باشد و هر طغیان در یک روز نیست. در این صورت چرا یک تقویم سیروسی؟

آیا نوشته یا عهد مخصوص بوده که توسط موبدان حفاظت می‌شده؟

مقبره‌ای که گردنبند طلا و اسکلت یک حیوان شناخته نشده در آن کشف شده شاید متعلق به شاه «یودیمو»^۳ می‌باشد. این جانور از کجا آمده؟ چگونه می‌توان سیستم اعشاری را که مصری‌ها در دوران اول دارا بودند توضیح بدهیم؟ چگونه آنچنان تمدن پیشرفته‌ای در چنین زمان دوری پدید آمد؟ اشیاء مسی و برنزی در ابتدای تمدن مصر از کجا پیدا شد؟ چه کسی این دانش باور نکردنی ریاضی و یک خط حاضر به آنها داد؟

قبل از اینکه در باره چند بنا و آثار که انبوهی سؤال در بر دارند صحبت کنیم بگذارید نگاه دیگری به رساله‌های قدیمی بیاندازیم.

سازنده داستان هزار و یکشب این چنین تخیلات را از کجا به دست آورده بود؟ چگونه ممکن است یک نفر به این فکر بیافتد که چراغی را توصیف کند که مالک آن با مالیدن چراغ جادوگری را احضار نماید؟

چه تفکر پر جرأتی در داستان علی‌بابا و چهل دزد بغداد «دیوار دهن بگشا» را پدید آورده؟ البته امروزه این تخیلات ما را مبهوت نمی‌سازد چون با فشار یک تکمه، تلویزیون تصاویر ناطق

1 Sakkara

2 Zoser

3 Udimu

به ما نشان می‌دهد. و همانطور در اغلب فروشگاه‌های بزرگ به وسیله لامپ‌های فتوالکتریکی باز می‌شود و دیگر «دیوار دهن بگشا» برای ما موضوع عجیبی نیست. با این وجود قدرت تخیلی داستان‌سرایان قدیم آنقدر باور نکردنی است که کتب داستان‌های علمی نویسندگان امروز در مقابل آنها کودکانه جلوه می‌کنند. بنابراین داستان‌سرایان قدیم حتماً چیزهایی دیده بودند یا می‌دانستند و یا تجربه کرده بودند که تخیلاتشان را به کار بیاندازند. در دنیای تمدن‌های حماسه‌ای و افسانه مانند، ما بر زمین لرزانی قرار گرفته‌ایم و نقطه ثابتی در دست نداریم. طبیعتاً رسوم قدیمی ایسلندی و نروژی از خدایان صحبت می‌کنند، خدایانی که در آسمان‌ها سفر می‌کنند. «فریگ»^۱ یک خدای مؤنث است و ندیمه‌ای به نام «گنا»^۲ دارد. «فریگ» ندیمه را سوار بر اسبی که بر فراز زمین‌ها و دریاها حرکت می‌کند به دنیاهای دیگر می‌فرستد. نام اسب «حوف» می‌باشد. حماسه چنین ادامه می‌دهد که روزی «گنا» موجود عجیبی را در آسمان می‌بیند. در رساله‌های عتیق مستند بر اینکه زمین، ماه و خورشید از نقطه نظر چه کسی، خدایان، غول‌ها، انسان‌ها و یا کوتوله‌ها، مورد بحث می‌باشد اسامی مختلفی به خود می‌گرفته ولی چگونه ممکن است در گذشته تاریک بشر با افق محدود فکریش ابعادی مختلف این چنین ایجاد نماید؟

اگر چه «استور لوسن» دانشمند، حماسه‌ها، داستان‌ها، آهنگ‌های نروژی و ژرمن را تا سال ۱۲۰۰ بعد از مسیح نوشته بود ولی گفته می‌شود که این حماسه‌ها و داستان‌ها هزاران سال عمر دارند. در این نوشته‌ها سمل زمین به مثال توپ توصیف شده و «ثور»^۳ پیشوای خدایان همیشه با علامت چکش نشان داده شده، یعنی نابود کننده.

پروفسور «کوهن»^۴ بر این عقیده است که کلمه چکش به معنی سنگ می‌باشد و به دوران سنگ مربوط می‌شود و فقط بعداً به چکش برنزی و آهنی تبدیل شده. بنابراین ثور و علامت چکش می‌بایستی خیلی قدیمی بوده و حتی شاید متعلق به دوران سنگ باشد، علاوه بر این کلمه «ثور» در حماسه‌ها (سنسکریت) «تانایتشو»^۵ می‌باشد که کم و بیش به معنی «رعده‌ساز» است. «ثور» خدای نروژی، خدای خدایان، خدای «وانن»^۶ ژرمن است که آسمان‌ها را ناامن می‌سازد.

اگر در باره روش‌های کاملاً تازه‌ای که من در باره تحقیق در گذشته عرضه کرده‌ام مباحثه شود ممکن است این چنین اعتراض شود که نمی‌توان رسوم و حماسه‌های عتیق را که به نحوی دارای متن در باره آسمان‌ها باشد جمع کرده و دلیلی برای سفرهای فضایی ماقبل تاریخ نمود، ولی آنچه که من می‌گویم اینچنین نیست، من فقط به قسمت‌هایی از تفاسیر قدیم که جایی در طرز فکر و عقاید و فرضیه‌های عادی ندارند اشاره می‌کنم. من به هر نقطه که حقیقتاً حساس می‌باشند و نویسندگان، مترجمین و کپی‌نویس‌ها فهم کافی از علم برای تحلیل آن را دارا بوده‌اند مورد حمله قرار می‌دهم. اگر همین اشتباهات و تفاسیر پر زرق و برق، در چهارچوب یک دین یا اعتقاداتی مورد قبول نبود من نیز کاملاً آماده بودم که قبول کنم، ترجمه‌ها غلط و کپی‌ها نادرست می‌باشد. این کاملاً

1 Frigg

2 Gna

3 Thor

4 Kuhn

5 Tanayitnu

6 Wanen

نابجاست که یک محقق علمی چیزی را به خاطر اینکه با عقایدش مطابقت نمی‌کند رد کند و اگر مکمل فرضیه اوست آن را قبول کند. تصور کنید که اگر ترجمه‌های تازه‌ای با طرز فکر تکنولوژیکی امروزه به دست می‌آمد فرضیه‌های من چه قدرت و شکلی به دست می‌آوردند.

برای اینکه در پیشرفت آهسته و صبورانه ما کمک بگیریم اشاره‌ای به یک کشف تازه می‌کنم. چندی پیش کتیبه‌هایی نزدیک بحرالمیت به دست آمده و یک بار دیگر ما در کتب رساله ابراهیم و موسی در باره ارابه‌های آسمانی که دارای چرخ هستند و آتش پرتاب می‌کنند می‌خوانیم، اگر چه اینگونه اشارات نیز در کتب ایتیوپین و اسلاویک «ایناک»^۱ دیده می‌شود.

«در پشت آن موجود ارابه‌ای دیدم که چرخ‌هایی آتشین داشت و هر چرخ پوشیده از چشم‌هایی بود و بر هر چرخ تیغی قرار داشت که از شعله پوشیده بود و شعله در اطرافش بود». ابراهیم (رساله ابراهیم) بنا بر تفسیر پروفیسور «شولوم»^۲ سمبل تیغ و ارابه در حماسه یهود تقریباً با «پلروما»^۳ (فراوانی نور) در عقاید باطنی مسیحی قدیم «هلنستیک»^۴ مطابقت دارد. این جواب محترمانه‌ای است ولی آیا می‌توان گفت که به طور علمی ثابت شده؟

می‌توانیم خیلی ساده پرسیم که چه می‌شد اگر حقیقتاً عده‌ای ارابه‌های آتشین را، که کراراً توصیف شده، دیده‌اند؟ در طومارهای «کومران»^۵ یک نوشته مقدس کراراً به کار برده شده بود: در مدارک به دست آمده از غار چهارم علایم مختلفی در یک پدیده به خوبی متناوب می‌باشد. یک نظریه نجومی تیتز مطلب می‌باشد.

قضاوت، آنچه را که خطاب به تمام فرزندان طلوع گفته:

ولی چه اعتراض قابل قبول و مثبتی علیه این موضوع وجود دارد که آنچه را که توصیف می‌کردند حقیقتاً یک ارابه آتشین بوده؟ مسلماً نه این دلیل مبهم و ابلهانه، که در آن زمان‌ها ممکن نبوده ارابه‌های آتشین وجود داشته باشد. این گونه جواب‌ها شایسته فردی نیست که من می‌خواهم با سئوالاتم او را وادار به قبول و درک راه تازه و متفاوتی بکنم. همین دیروز بود که دانشمندان بر این بودند که هیچ سنگی (میتور)^۶ از آسمان فرو نمی‌آید چون سنگی در آسمان نیست. حتی ریاضی‌دانان قرن نوزدهم به این نتیجه رسیدند، و در آن زمان کاملاً قابل قبول بود، که راه آهن نمی‌تواند از ۲۱ میل در ساعت سریعتر حرکت کند چون اگر سریعتر برود هوا از داخل آن بیرون رانده می‌شود و مسافران در اثر خلاء ایجاد شده خفه خواهند شد!

کمتر از صد سال پیش ثابت شده بود که جسمی سنگین‌تر از هوا پرواز نخواهد کرد. در انتقادی از کتاب «علایمی از کیهان» نوشته «والتر سولیوان»^۷ در یک روزنامه معروف، آن را یک افسانه علمی تلقی نمود و ادامه می‌دهد: که حتی در آینده بسیار دوری امکان رسیدن به «ایپسیلون اریدانی»^۸ و یا

1 Enoch
2 Sholem
3 Pleroma
4 Helenistic
5 Qumran
6 Meteor
7 Walter Sullivan

۸ (Epsilon - eridani) ایپسیلون اریدانی و (Tau - Citi) تو - سیتی دو ستاره نزدیک به کرات خورشیدی می‌باشد. مترجم

«تو-سیتی»^۱ وجود ندارد. حتی با وجود خاصیت تکان‌زمانی و یا خواب عمیق فضانوردان قادر نخواهند بود مانع این مسافت‌های غیر قابل تصور را از سر راه بردارند. جای بسی شکر است که همواره متفکرانی شجاع وجود داشته که به انتقادات بی‌اعتنا بوده‌اند. بدون آنها امروز یک سیستم عظیم راه‌آهن وجود نداشت، با قطارهایی که با سرعتی معادل ۱۲۴ میل در ساعت حرکت می‌کنند (مسافران در سرعت بیش از ۲۱ میل در ساعت خفه خواهند شد) و موشک‌هایی به کره ماه نمی‌رفت (چون بشر قادر نمی‌بود کره‌اش را ترک کند) اگر به خاطر این آینده‌نگران نبود خیلی چیزها وجود نداشت. تعدادی از محققین می‌خواهند به واقعیات نزدیک باشند، ولی آنچه که آنها فراموش می‌کنند این است که آنچه را که آنها امروزه واقعیات می‌خوانند در گذشته چیزی بجز تخیلات یک آینده‌نگر بیش نبوده. تعداد کثیری از کشفیات انقلابی خود را که اکنون واقعیت می‌شمارند مدیون شانس می‌باشیم نه به تحقیق مداوم، و بعضی از آنها نشانه افتخاری برای آینده‌نگران جدی و افکار آنها می‌باشد که بر انتقادات، تعصبات و تبعیضات غلبه کرده‌اند. مثلاً «هاینریک اسکلیمن»^۲ که تفکر شگفت «هومر»^۳ را بیش از یک داستان شمرد و در نتیجه تروی^۴ را کشف نمود.

ما خیلی کمتر از آن در باره گذشته خود می‌دانیم که در باره آن قضاوت نماییم. کشفیات تازه ممکن است مشکلات مبهم بی‌شماری را حل نماید. مطالعه روایات قدیم قادر است دنیای واقعیتهای امروزی را سرنگون نماید. ناگفته نماند که به نظر من بیش از کتابهایی که به جای مانده از بین رفته است. گفته می‌شده که در آمریکای جنوبی کتابی موجود بوده که تمام دانش عهد عتیق را در بر داشته. روایت بر این است که این کتاب توسط شصت و سومین فرمانروای «اینکا» به نام «پاچاگوتی»^۵ پنجم از بین برده شده. در کتابخانه اسکندریه بالغ بر ۵۰۰,۰۰۰ جلد کتاب متعلق به «پتولیمی سوتر»^۶ موجود بوده که تمام رسوم بشریت را در بر داشته. این کتابخانه قسمتی توسط رومیان از بین رفت و بقیه در قرن‌ها بعد به دستور عمر خلیفه وقت سوزانیده شد. باور نکردنی است که نسخه‌هایی پر بها و غیر قابل تهیه برای گرم کردن حمام‌های اسکندریه به کار برده شده باشند. چه به سر کتابخانه معبد دارالسلام آمد؟ کتابخانه «پرگمن»^۷ که گفته می‌شده ۲۰۰,۰۰۰ جلد را جا داده بوده چه شد؟ هنگامی که «چای هوانگ»^۸ امپراطور چین در ۲۱۴ قبل از مسیح به دلایل سیاسی دستور نابودی انبوهی کتب تاریخی، نجومی و فلسفی را داد، چه گنج‌ها و اسراری را نابود کرده. چه مقدار نسخه اصلی را «پل»^۹ که به راه راست هدایت شده بود در «ایفسوس»^{۱۰} از بین برد. ما قادر نیستیم ثروت گرانی را از کلیه دانش‌ها، که در اثر از بین بردن نوشته‌ها، به علت تبعیض‌های مذهبی، از دست داده‌ایم برآورد کنیم. چندین هزار طومار، کتیبه و نسخه را پدران تارک دنیا در ترویج کورکورانه دین خود در آمریکای جنوبی نابود کردند.

- 1 Tau-Citi
- 2 Heinrich Schliemann
- 3 Homer
- 4 Troy
- 5 Pachacuti
- 6 Petolemy Soter
- 7 Pergemon
- 8 Chi-Hung
- 9 Paul
- 10 Ephesus

این صدها هزار سال قبل اتفاق افتاده، آیا بشریت از نتیجه‌اش چیزی آموخته؟ فقط چندین سال پیش بود که به دستور هیتلر در میدان‌های عمومی کتاب‌ها را سوزاندند و در ۱۹۶۶ همین اتفاق در چین در طول انقلاب بچه‌گانه مائو رخ داد. خدا را شکر که امروزه تنها یک نسخه از یک کتاب وجود ندارد.

نوشته‌ها و قطعات که هنوز به جای مانده قادر است منعکس کننده بسیاری از دانش گذشته دور ما باشد. در تمام قرون و اعصار بشریت اطلاع داشته که آینده همواره با خود جنگ و انقلاب با خون و آتش در بر دارد. آیا علم به این موضوع آنان را واداشت که اسرار و وریات خود را برای حفظ از صدمه، از بناهای عظیم به مکان‌های پنهانی نقل بدهند. آیا آنها اطلاعات و یا روایاتی را در اهرام، معابد و مجسمه‌ها پنهان کرده‌اند و یا آنها را به صورت رمز در آورده که صدمات زمانی را تحمل نماید؟ باید از رفتار بشر امروزی نیز هوشیار باشیم و چنین پیگیری برای آینده بنماییم. در ۱۹۶۵ آمریکایی‌ها دو کپسول زمان را که قادر است شدیدترین صدمات ممکنه را تا ۵۰۰۰ سال دیگر تحمل نماید در نیویورک به خاک سپردند. این کپسول‌های زمان حاوی اجناس برای آیندگان بود که اگر روزگاری بازماندگانی بخواهند گذشته تاریک اجداد خود را روشن نمایند قادر باشند چنین کنند. کپسول‌ها از فلزی سخت‌تر از فولاد ساخته شده که حتی قادر است انفجار اتمی را تحمل نماید. علاوه بر اخبار روزانه کپسول حاوی عکس شهرها، کشتی‌ها، اتومبیل‌ها، هواپیماها و موشک‌ها می‌باشد. نمونه‌هایی از فلزات پلاستیک، فابریک، نخ و پارچه در آن جایگزین شده، اشیاء روزمره چون سکه، ابزار و لوازم آرایش و کتابهایی در باره ریاضیات، پزشکی، فیزیک، بیولوژی و فضاوردی به صورت میکروفیلم در آن گنجانیده شده.

برای تکمیل همکاری با نسل ناشناخته آینده کلیدی نیز گذاشته شده، این کلید کتابی است که به وسیله آن تمام مطالب نوشته شده را بتوان به زبان آیندگان ترجمه نمود. بجای گذاشتن کپسول زمان برای نوادگان پدیده تخیلی عده‌ای از مهندسين و ستینگ‌هاوس الکتریک بود. «جان هرینگتن» کلید رمز را برای کشف آیندگان اختراع کرد. دیوانه‌ها یا آینده‌نگران؟ این پروژه به نظر من باعث دلگرمی می‌باشد.

باعث راحتی فکر است که بدانیم امروز کسانی هستند که ۵۰۰۰ سال دیگر را در نظر دارند. یک باستان‌شناس در آینده نامفهوم کارش همانقدر مشکل خواهد بود که امروزه برای ما مشکل است. زیرا پس از یک جنگ اتمی کتابخانه‌ها غیر قابل استفاده خواهند بود و از پیشرفت‌هایی که باعث سربلندی امروزه ما می‌باشد اثری به جای نخواهد ماند چون همه نابود شده‌اند. احتیاجی به یک درگیری اتمی نیست که عمل تخیلی نیویورکی‌ها را ثابت نماید. چند درجه انحراف در مدار زمین طغیانی عظیم و غیر قابل تحمل بوجود خواهد آورد در این صورت آنچه را نوشته شده نابود خواهد کرد. چه کسی جرأت می‌کند که بگوید گذشتگان در بجای گذاردن حماسه‌ها همچون نیویورکی‌ها آینده‌نگر نبوده‌اند. مسلماً طراحان یک جنگ اتمی یا هیدروژنی دهکده زولوها و اسکیموهای مظلوم را با سلاح خود مورد هدف قرار نخواهند داد، بلکه مراکز تمدن مورد نظر آنها خواهد بود. یعنی کابوس رادیواکتیو بر مردم پیشرفته و بسیار متمدن فروود خواهد آمد، وحشی‌ها و افراد بدوی که از مراکز تمدن بسیار دور هستند باقی خواهند ماند. آنها قادر نخواهند بود که منعکس کننده و یا

بازگو کننده تمدن ما باشند چون هرگز در آن شرکت نکرده‌اند. حتی مردان متفکر و آینده‌نگر قادر نخواهند بود که با کتابخانه‌های زیرزمینی خود کمکی به آینده بنمایند. و افراد بدوی بجای مانده اطلاعی از کتابخانه‌های پنهانی نخواهند داشت. تمام نقاط کره به بیابان‌های سوزان مبدل خواهد شد چون تشعشعات قرن‌ها باقی خواهند بود و پس از ۲۰۰۰ سال چیزی از شهرهای ویران شده به جای نخواهد گذارد. قدرت فناپذیر طبیعت مسیرش را در ویرانی‌ها طی خواهد نمود و آهن و فولاد به خاک مبدل خواهد شد.

همه چیز از نو آغاز خواهد شد: شاید بشر برای دومین و یا سومین بار به ماجراهای خود ادامه بدهد. شاید یک بار دیگر آنقدر تکاملش به سوی تمدن طول بکشد که تمام رسوم و روایات گذشته برای همیشه بر آنها پنهان بماند. پنج هزار سال پس از فاجعه باستان‌شناسان مدعی خواهند بود که بشر قرن بیستم حتی اطلاعاتی از آهن نداشته‌اند. بدون شک هر چقدر در جستجوی حفار نمایند چیزی به دست نخواهند آورد. در طول مرز روسیه کیلومترها تله‌های سیمانی ضد تانک کشف خواهند نمود و توضیح خواهند داد که این کشفیات نشان دهنده یک خط نجومی می‌باشد. اگر آنها یکدستگاه کاست با نوار کشف کنند نخواهند دانست که با آن چه بکنند، حتی قادر نخواهند بود که بین نوار پر شده و پر نشده تمیز بدهند و شاید این نوارها، حاوی جواب به سئوالات بی‌شماری باشد: نوشته‌هایی که از شهرهای غول‌آسا با بناهایی به ارتفاع چند صد پا سخن می‌گویند تمسخرآمیز خواهد بود چون چنین شهرهایی ممکن نبوده که وجود داشته باشد. دانشمندان تونل‌های قطار زیرزمینی لندن را یک پدیده عجیب و یا یک سیستم فاضل آب بسیار کامل تلقی خواهند کرد. ممکن است آنها کراراً با گزارشاتی برخورد کنند که چگونه بشر با پرنده‌های غول‌پیکری از یک قاره به قاره دیگری سفر می‌کردند، کشتی‌های آتش‌زایی که در آسمان‌ها ناپدید می‌شدند. اینها همگی به عنوان یک حماسه به شمار خواهد رفت چون چنین پرندگان عظیم و کشتی‌های آتش‌زا ممکن نبوده که وجود داشته باشد.

کار مترجمین در سال ۷۰۰۰ بسیار مشکل خواهد بود. حقایقی در مورد یک جنگ جهانی در قرن بیستم که از باقی مانده‌های آثار به دست می‌آید کاملاً باور نکردنی خواهد بود. ولی هنگامی که نطق‌های مارکس و لنین به دست آنها بیافتد قادر خواهند بود که این دو را به عنوان دو روحانی در این دوران غیر قابل درک معرفی نمایند، چه شانس بزرگی: با در دست داشتن مدارکی مردم قادر خواهند بود معماهای بسیاری را حل نمایند. پنج هزار سال مدت طولانی می‌باشد، و این سستی ما در طبیعت است که اجازه می‌دهد تخته سنگ‌های آراسته ۵۰۰۰ سال دوام بیاورند، ولی او اینچنین در مورد حتی قطورترین تیر آهن‌ها اجازه نمی‌دهد.

در حیات معبدی در دهلی نو ستونی که از آهن جوش داده قرار دارد که مدتی قریب ۴۰۰۰ سال است که تحت تأثیر تغییرات جوی بوده ولی اثری از زنگ‌زدگی بر روی آن دیده نمی‌شود چون این آهن نه سولفو دارد نه فسفر. در اینجا ما آلیاژی از گذشته داریم که خود سئوالی است شاید این ستون توسط عده‌ای از مهندسين آینده‌نگر دوران پیشین که قادر به ساختن بناهای عظیم نبوده‌اند ریخته شده که راهنمایی برای آیندگان باشد، ستون زمان‌ناپذیری برای آیندگان؟ داستان خجالت‌آوری است، در تمدن پیشرفته گذشته ما با ساخته‌ای روبرو شده‌ایم که حتی امروز با تکنولوژی پیشرفته

خود قادر به ساختن کپیه آن نیستیم. این انبوه سنگ‌ها به جای مانده‌اند و نمی‌توان آنها را با مباحثه ناپدید کرد. چون آنچه که نمی‌تواند وجود داشته باشد وجود ندارد، جستجوی شدیدی به دنبال یافتن دلیل قابل قبول ادامه دارد. بیایید چشم‌های خود را باز کنیم و در این کاوش شرکت کنیم.

فصل هفتم

آثار باستانی یا مرکز فضایی

در شمال دمشق تخته سنگی به نام سنگ بعلبک قرار گرفته، سکویی از تخته سنگ که عرض آن از ۶۵ پا عریض تر و وزن آن بالغ بر ۲۰۰۰ تن می باشد. تا کنون باستان شناسان قادر نبوده اند دلیل قاطعی ارایه دهند که چرا، چگونه و به وسیله چه کسانی سنگ بعلبک ساخته شده. پروفیسور روسی «اگرست»^۱ معتقد است که این سکو امکان دارد باقیمانده یک فرودگاه عظیم باشد.

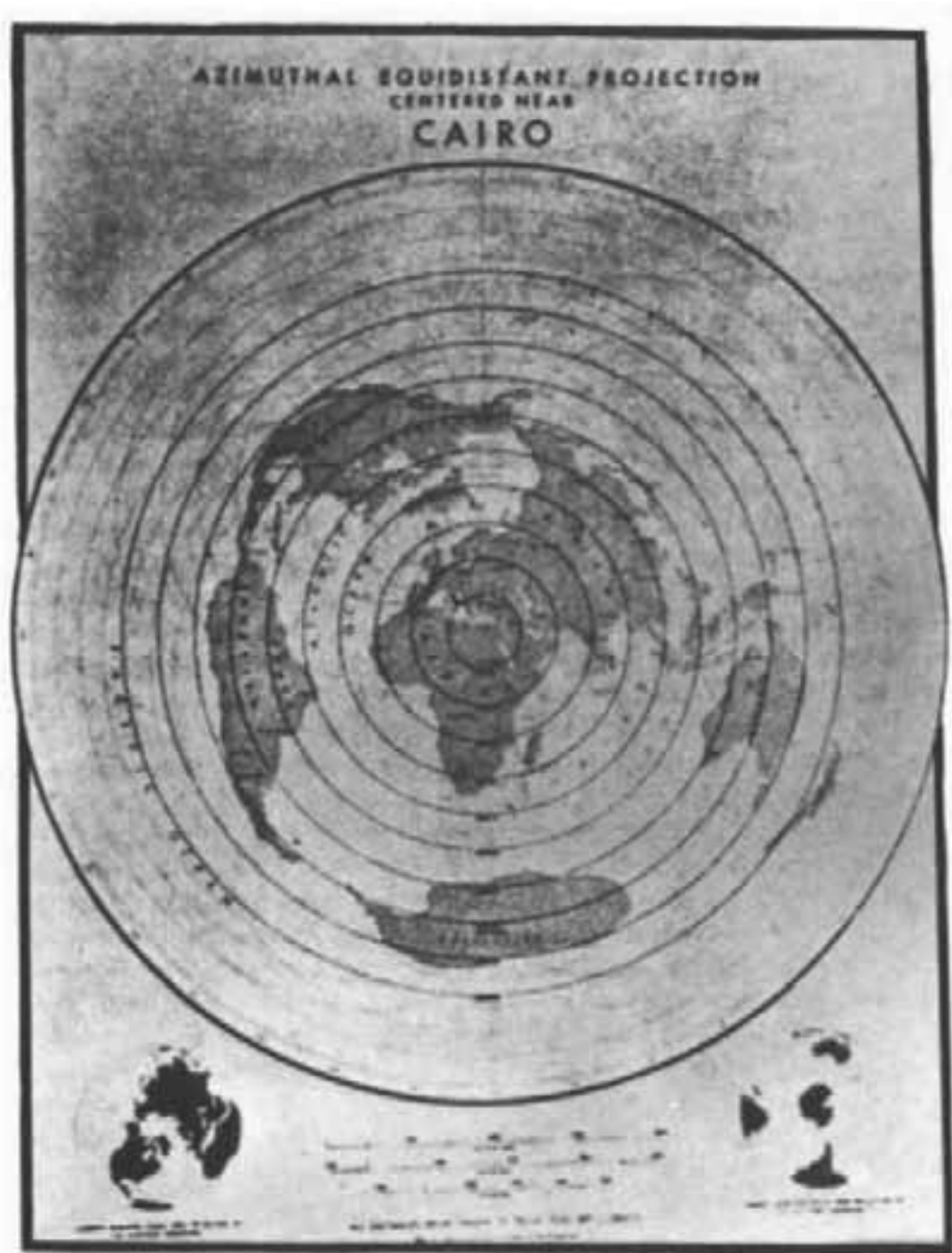
اگر ما دلایل و مدارک بسته بندی شده ای را که مصر شناسان به ما ارایه می کنند قبول کنیم مصر قدیم ناگهان با تمدن ساخته شده و بدون تکامل قبلی ظاهر می شود. شهرهای عظیم و معابد غول آسا، مجسمه هایی با قدرت توصیفی بسیار، خیابان های تزیین شده با کنده کاری های زیبا، سیستم فاضل آب، مقبره های پرشکوه کنده شده از سنگ، اهرام با مقیاسات باور نکردنی و خیلی چیزهای دیگر به طور ساده ای از زمین سر در آورده اند. یک معجزه حقیقی؟ در سرزمین بدون تاریخ شناخته شده قبلی، ناگهان قادر به چنین پیش رفتن هایی نمی باشد.

زمین های حاصلخیز فقط در دلتای رود نیل وجود داشت آن هم در قطعات کوچک در چپ و راست رودخانه، ولی بر طبق محاسبه کارشناسان جمعیت موجود در آن نواحی در زمان ساختمان هرم بزرگ بالغ بر ۵۰ میلیون بوده (رقمی که با ۲۰ میلیون، که گفته می شود جمعیت جهان در سال ۳۰۰۰ قبل از مسیح بوده متغایر است).

با چنین تخمین بزرگی دو میلیون نفر کمتر و یا بیشتر فرقی نمی کند ولی یک چیز روشن است و آن این است که آنها همگی احتیاج به غذا داشته اند. این افراد نه تنها شامل معماران، سنگ تراشان، مهندسی و ملوانان بوده اند بلکه علاوه بر صدها هزار برده، سپاه مجهز دسته کثیری از عابدان پرورده شده، بازرگانان بی شمار، زارعین، کارکنان دولت و اعضای خاندان که دارای بهترین بودند



■ یک نقشه که در کتابخانه ادمیرال پیری ریاز که در قرن هجدهم می زیسته در کاخ توپکاپی استانبول به دست آمده. نقشه، آمریکای شمالی و جنوبی و آفریقای غربی را نشان می دهد. قطب جنوب در پائین نقشه کشیده شده و با قطعه زمین زیر یخ که بوسیله دستگاه های اکوساندر مشخص گردیده مطابقت دارد. در تاریخ ثبت شده این قسمت هرگز بدون یخ نبوده!



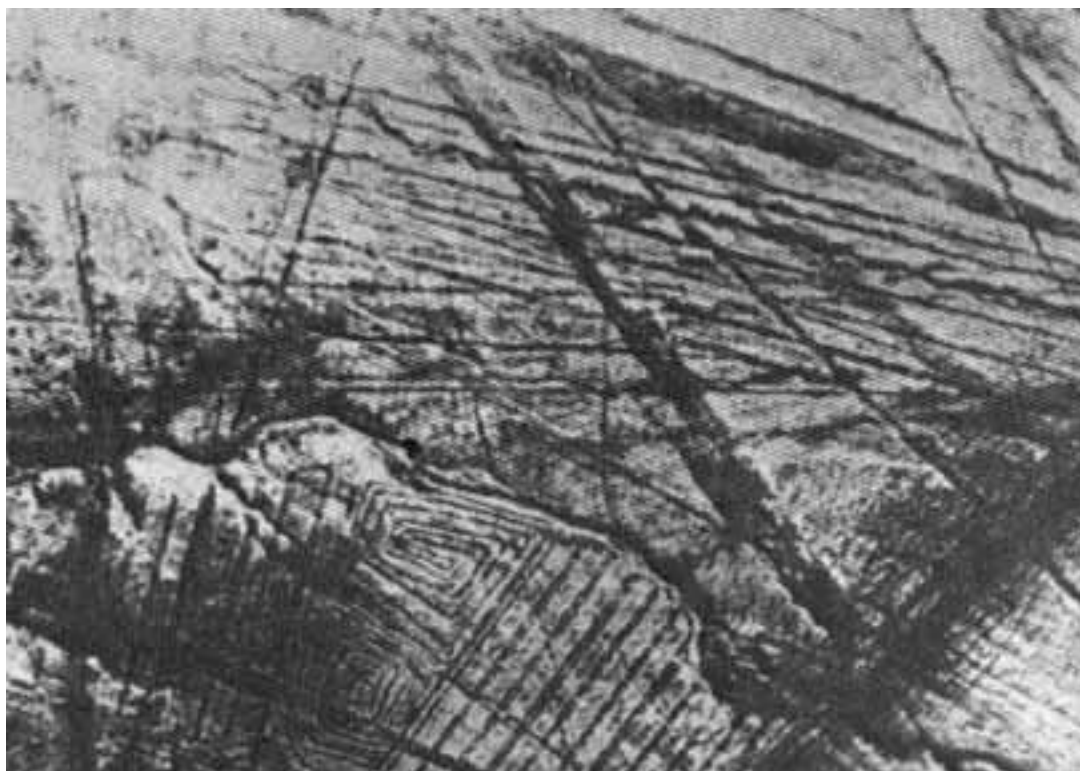
■ تصویر کارتوگرافیک نقشه پایی ریاز بر روی شبکه‌ای با استفاده از نقاط مبداء که در نقشه بالا مشخص گردیده. این نقشه با نقشه تصویر متساوی الفاصله دنیا به مرکز قاهره که نیروی هوایی آمریکا ترسیم نموده تقریباً یکی است.



■ عکس زمین که بوسیله آپلوی ۸ برداشته شده شباهت زیادی به نقشه پایی ریاز دارد، بخصوص شکل عجیب کشیده شده آمریکا واضح است.



■ این تصاویر عجیب در دشتهای نازکا در پرو دیده می شوند...
عکس منطقه‌ای که این علائم را بر خود دارد (باستانشناسان میگویند جاده «اینکاه» می باشد).





■ یک تصویر عجیب دیگر در نازکا، پرو.
این تصویر شباهت زیادی به یک توقفگاه هواپیما در فرودگاه‌های مدرن دارد.



■ این نقش ۸۲۰ پایی عظیم بر روی صخره‌های خلیج پیسکو قرار دارد و به طرف دشت نازکا اشاره می‌کند. آیا این یک راهنمای هوایی است یا یک علامت مذهبی.



■ این معبد و نوشته‌ها متعلق به قوم «مایا» و در پالنگ مکزیک قرار دارد.



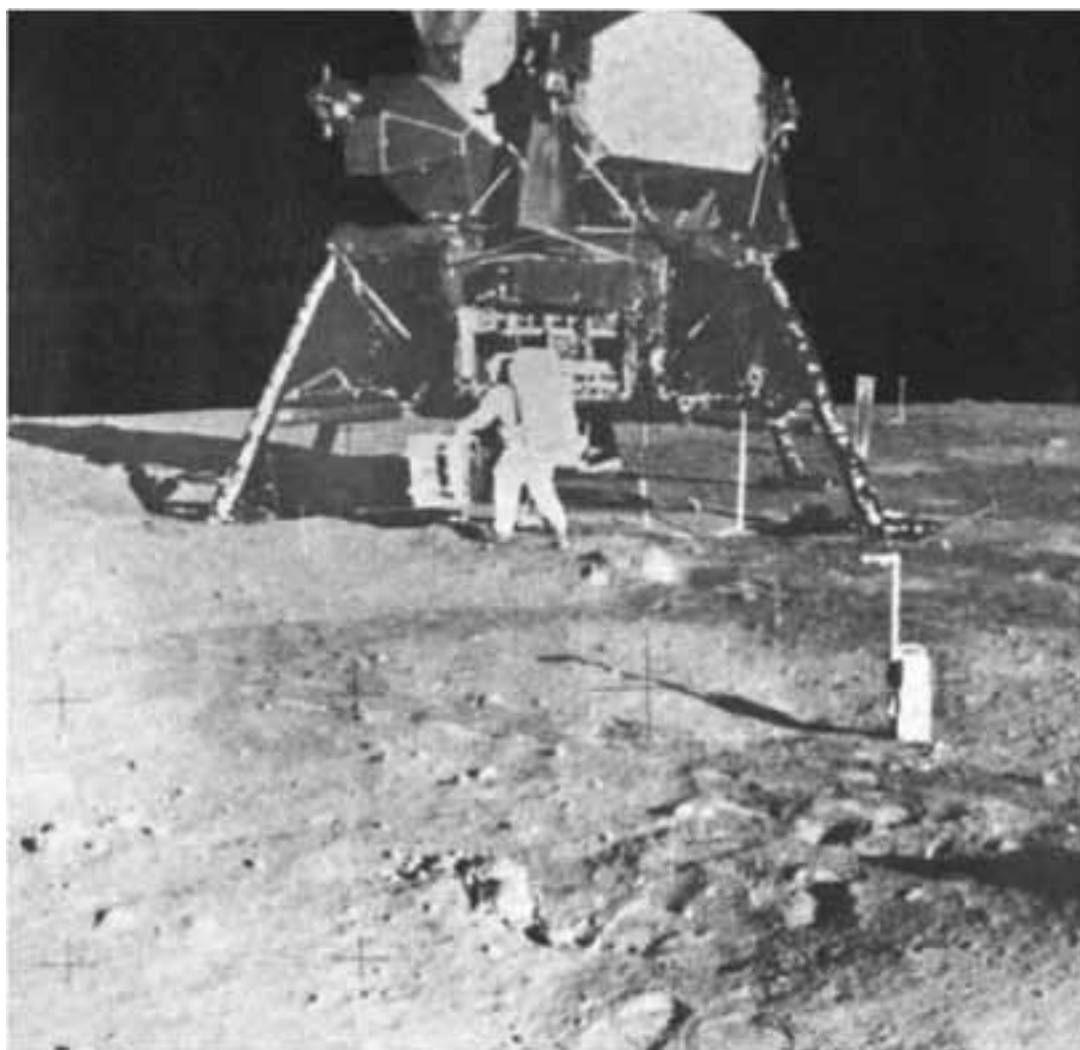
■ داخل معبد درون یکی از دهلیزهای کوچک، این نقش برجسته وجود دارد. در آنجا فقط می توان یک عکس از مقابل از آن برداشت ولی جزییات آن برای نقاش کافی می باشد که تصویر آن را بکشد.



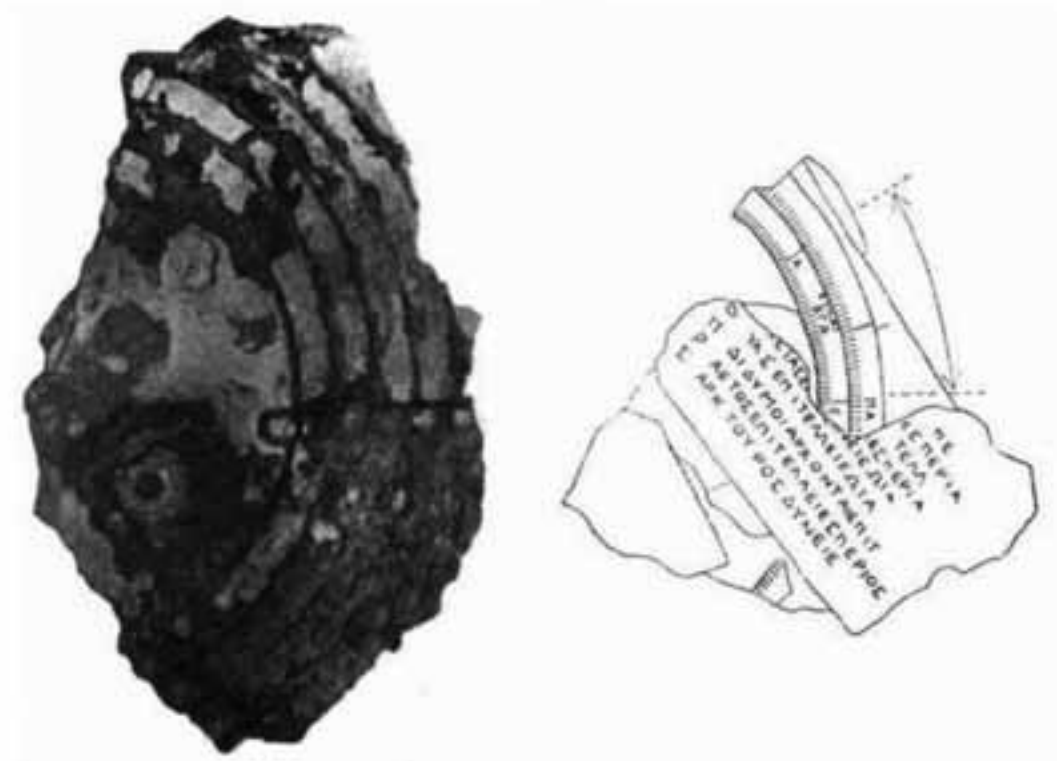
■ این تصویر در معبد کشیده شده. آیا قدرت تخیلی بشر بدوی تا این اندازه بوده که چنین چیز باور نکردنی که تشابه بسیاری به یک فضاانورد درون سفینه فضایی دارد رسم کنند؟ آن علایم عجیب در پایین تصویر را فقط می توان به عنوان شعله و گاز که از یک منفذ تحرکی خارج می شود تفسیر نمود.



■ یک فضانورد آمریکایی همان حالت را به خود گرفته، دستهایش بر روی کنترل و چشمهایش به دستگاهها دوخته شده.



■ در بیست و یکم ۱۹۶۹ یک شرط بند در لندن مبلغ ۱۰۰۰۰ پوند باخت چون ۵ سال قبل از آن او یک در هزار شرط بسته بود که انسان قبل از ۱۹۷۰ به ماه نخواهد رفت. در هفته بعد آمریکایی ها عکس هایی از مریخ را که از فاصله دو هزار میلی آن برداشته شده بود منتشر نمودند. سفر فضایی دیگر از داستان های علمی خارج شده بود.



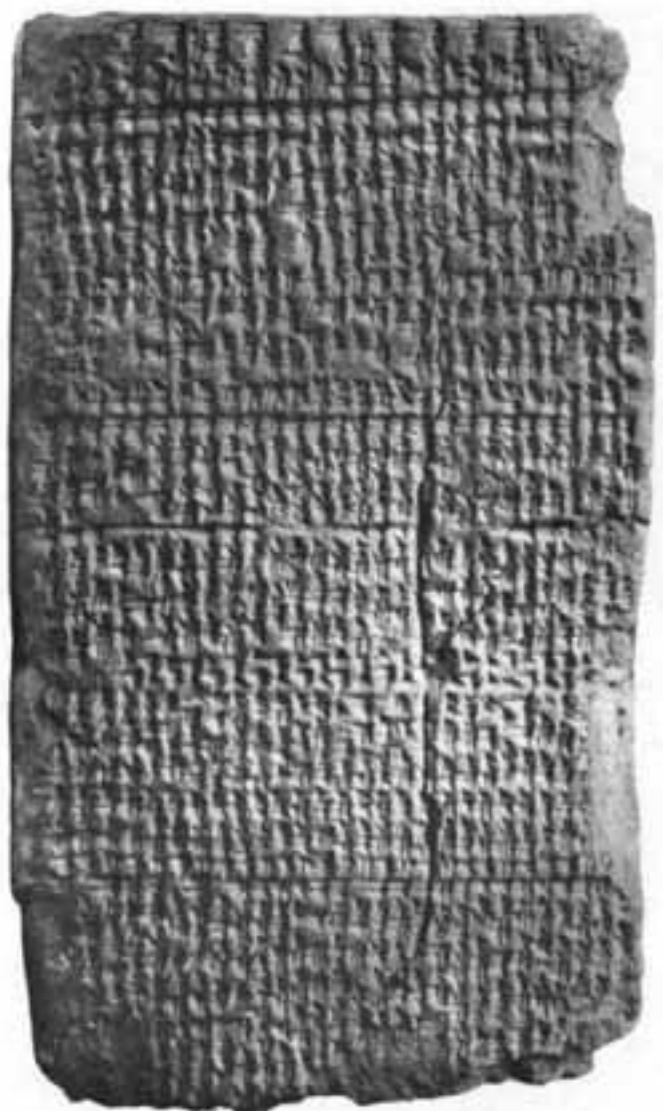
■ پس از قرن‌ها در اعماق دریا این شی چندان قابل اهمیت به نظر نمی‌رسد. این جسم در سال ۱۹۰۰ توسط غواصان یونانی در انتیکیسیرا به دست آمد. مجموعه‌ای چرخ‌دنده‌های تداخلی می‌باشد و در حقیقت یک پلتریوم است. تاریخ ساختن دستگاه سال ۸۲ قبل از مسیح می‌باشد که بر روی آن نوشته شده. شکل سمت راست جزئیات این دستگاه را نشان می‌دهد.



■ جزیره ایستر که بومیان آن را ناف دنیا می‌نامند و در این قطعه زمین کوچک مجسمه‌های عظیمی وجود دارد که حیرت‌آور می‌باشد. و عجیب‌تر از آن این است که این جزیره دور افتاده از خود خطی دارد که هنوز ترجمه نشده.



■ این ستون آهنی قدیمی هرگز زنگ نمی زند. قدمت حقیقی آن را نمی توان تخمین زد ولی آنچه که مسلم است صدها سال عمر دارد.



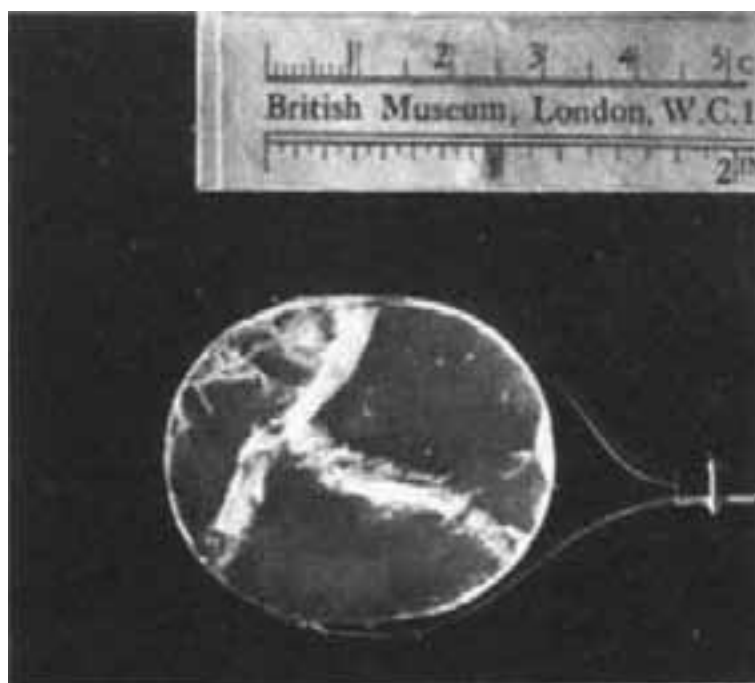
■ این کتیبه بابلی خسوف‌های گذشته و آینده را ثبت نموده است.



■ در اینجا عجایب دیگری است که متعلق به آشوری‌ها و یکی از آنها متعلق به عراق است. این کتیبه، «شماسی» خدا را نشان می‌دهد که متعلق به هزاره سوم قبل از مسیح می‌باشد و تصاویری نیز از ستارگان و افرادی با کلاه‌های عجیب دارد. چرا می‌بایستی خدایان گذشته را به ستارگان نسبت بدهند.



■ این کتیبه متعلق به اوایل هزاره اول قبل از مسیح می باشد. نقش وسط تصویر را یک درخت مقدس می دانند. کاملاً امکان دارد که آن را یک علامت ترجمه کرد. تصویر ساختمان یک اتم و یک فضا نورد در ارا به آتشین بالای آن. تصویر یک موجود داخل دایره بالدار و زیر آن علامت نامفهومی است.



■ در اینجا یک عدسی کریستان آشوری که متعلق به قرن هفتم قبل از مسیح می باشد دیده می شود. ساختن چنین عدسی محتاج به فرمول های مشکل ریاضی می باشد. از کجا آشوری ها چنین معلوماتی به دست آوردند.



■ بالاخره ما قطعاتی داریم که در موزه بغداد می باشد که گفته می شود باقیمانده یک باتری الکتریکی بوده ۵۰ تصویر بعدی از آمریکای جنوبی می باشد که حاوی معماهای حل نشده بسیار است.



■ تاریخ ثبت شده ای از نیاخوانا که در دست نمی باشد. بر روی دروازه آفتاب که قطعه سنگ یک تکه به وزن ده تن می باشد تصویری از خدای پرنده که چهل موجود عجیب همراه دارد نقش شده است. در حماسه ها از کشتی فضایی طلایی که از ستارگان آمده گفتگو شده.



■ این قسمتی از یک تخته سنگ یک پارچه است که وزن آن به ۲۰۰۰۰ تن تخمین زده شده در ساکسیهوامان، پرو قرار دارد. چه خاصیتی داشته؟ چه قدرتی آن را برگردانیده است.



■ قسمتی از یک دیوار عظیم در ماکیهوامان، فقط به دقت تماس سنگ‌ها توجه کنید. چگونه بشر بدوی قادر بوده چنین قطعه سنگ‌های غول‌پیکری را حمل کند و بتراشد. تغییر حالت صخره‌ها احتیاج به درجه حرارت بسیاری دارد، عامل آن در پرو چه بوده است؟





■ این پله‌های عظیم به کجا می‌رفته؟ شاید به تخت غول‌ها!



■ یک مومیایی متعلق به دوره دوم.



■ تکه‌ای از یک پارچه بسیار ظریف بافت، چگونه مصری‌ها در آن زمان با چنین روش‌های پیچیده‌ای آشنا بوده‌اند.



■ با استفاده از غلطک‌های چوبی و قدرت بازوی انسانی برای حمل دو میلیون و نیم قطعه سنگ عظیم که در هرم «خئوپس» به کار رفته مدت ۶۰۰ سال وقت لازم بوده!



■ در پروما با اتصال دقیق باور نکردنی تخته‌سنگ‌های غول‌پیکری مواجه می‌شویم.



■ این معبد در کوپان واقع در «هندوراس» بر اساس تقویم مایاها ساخته شده و تعداد معین پله هر ۵۲ سال ساخته می شد.



■ بر روی این مجسمه عظیم اطلاعات نجومی که زمان‌های بسیار طولانی را در بر دارد نوشته شده.



■ چگونه این افراد بدوی با روش‌های ناقص خود قادر بودند که به چنین دقتی سنگ‌ها را به روی هم بگذارند و این مجرای سنگی را بسازند.



■ ال کاستیلو در چهچنی ایتزا واقع در مکزیک.

این بنا بر اساس تقویم مایاها ساخته شده است. مجموع ۹۱ پله در هر طرف ۳۶۴ می شود و بعلاوه سکوی آخر رقم ۳۶۵ (روز) به دست می آید.



■ رودزیا. این تصویر مرد در زنجیر نامیده شده و سرپوش عجیبی دارد. ممکن است مراسم تدفین یک پادشاه باشد. کاملاً امکان دارد یا فضاورد در حال گرفتن آذوقه از مردم باشد.



■ این نقش تصویر موجود سفیدی را نشان می دهد که پیراهن شلوار کوتاه، دستکش و کفش به تن دارد. یک پدیده تخیلی حیرت انگیز از انسان های بدوی که همیشه عریان بوده اند به جای مانده.



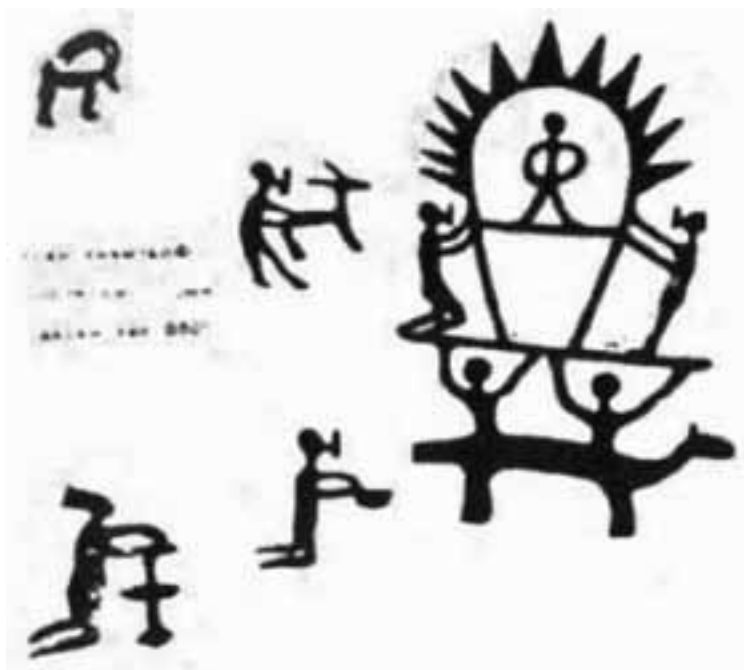
■ در بولوویا در نزدیکی سنتاکروز قسمت‌های طولانی ساخته شده بتنی قرار دارد. آیا این ممکن است که برای افرادی که از چرخ استفاده نمی‌کردند جاده‌ای باشد؟



■ این تصویر توسط یک گروه اکتشافی روس به دست آمده است.



■ این تصویر که در والکامونیکا واقع در شمال ایتالیا قرار دارد یک بار دیگر اصرار عجیب انسان بدوی را برای رسم تصاویر در لباس و کلاه‌های غیرعادی نشان می‌دهد.



■ این نقش در نروژ قرار دارد!



■ در فرگانا واقع در ازبکستان.



■ در تاسیلی واقع در صحرا



■ یک فضانورد آمریکایی. شاید فضانوردان گذشته نیز این چنین البسه‌ای می‌پوشیدند.

نیز وجود داشته. آیا امکان داشته که آنها همگی تنها از حاصل زراعت در دلتای نیل تغذیه نمایند؟ به من گفته خواهد شد تخته‌سنگ‌هایی که برای ساختن معابد به کار برده شده بر روی غلطک‌هایی حرکت داده می‌شد، ولی مصری‌ها به سختی درخت‌هایی را، که خصوصاً نخل می‌باشد، در مصر می‌رویده (و امروز می‌روید) قطع می‌کردند و برای غلطک از آنها استفاده می‌کردند، خصوصاً اینکه خرما غذای بسیار عمده‌ای برای افراد بوده و سایه نخل تنها سایه‌ای است در بیابان‌های سوزان. ولی آنها حتماً غلطک‌های چوبی دارا بوده‌اند چون در غیر این صورت حتی ضعیف‌ترین دلیل فنی برای ساختن اهرام وجود نخواهد داشت. آیا مصری‌ها چوب وارد می‌کردند؟ ولی برای ورود الوار می‌بایستی دسته کثیری کشتی موجود بوده باشد و حتی پس از خالی کردن بار در اسکندریه چوب‌ها را می‌بایستی به بالای نیل بفرستند، چون در زمان بنای هرم بزرگ مصری‌ها اسب و گاری نداشتند و امکانات دیگری به نظر نمی‌رسد. اسب و گاری تا هفدهمین دوره، در حدود ۱۶۰۰ قبل از مسیح پدید نیامده بود. توضیح قابل قبول برای حمل تخته‌سنگ‌ها؛ البته دانشمندان می‌گویند که غلطک‌های چوبی لازم بوده! ابهامات و مشکلات بسیاری در تکنولوژی ساختمان هرم وجود دارد ولی راه حل حقیقی دیده نمی‌شود.

چگونه مصری‌ها از تخته‌سنگ‌ها مقبره‌ها می‌کنند، چه ذخیره‌ای داشتند که بتواند طرح چنین راهروها و دهلیزها را بریزند؟ دیوارها صاف و اغلب با نقوش برجسته آراسته شده‌اند. تونل‌ها به پایین زمین شنی شیب دارند، دارای پلکانی هستند و با عالیت‌ترین رسوم هنری ساخته شده‌اند که به دهلیز دفن منتهی می‌گردد. عده کثیری توریست در بهت کامل به تماشا می‌ایستادند ولی هیچ‌یک جوابی در مورد این که چگونه و با چه روش نامعلومی این پدیده ایجاد شده ندارند. ولی کاملاً پذیرفته شده که مصری‌ها از زمان‌های پیش در هنر تونل استاد بوده‌اند و مقبره‌های کنده شده از سنگ کاملاً در یک سبک با مقبره‌های تازه‌تر می‌باشند.

تفاوت بسیار کمی بین مقبره «تی تی» که متعلق به دوره ششم است و مقبره «رامسس» اول که متعلق به دوره جدید است و حداقل ۱۰۰۰ سال در ساختمان آنها فاصله می‌باشد وجود دارد. ظاهراً مصری‌ها چیز تازه‌ای نیاموختند که به روش‌های قدیمی خود اضافه کنند و در حقیقت آثار تازه‌تر کپیه‌های حقیرتری از مدل‌های قدیمی می‌باشد. توریستی که راهش را سوار بر شتر، که بستگی به ملیتش «ولینگتن» یا «ناپلئون» نام دارد، به سوی هرم «خئوپس» واقع در غرب قاهره طی می‌کند احساس عجیبی که آثار پر ابهام گذشته ایجاد می‌کند در خود حس می‌کند.

راهنما به او می‌گوید فرعون در آنجا مقبره ساخته و با این توضیح من درآوردی و بی‌ارزش و پس از برداشتن چند عکس جالب او به منزلش باز می‌گردد. هرم «خئوپس» بنحوص انگیزه صدها فرضیه تکان‌دهنده و دیوانه‌وار بوده است. در کتاب طویل ۶۰۰ صفحه‌ای «چارلز اسمیت»^۱ به نام «ارثیه ما در هرم بزرگ» که در سال ۱۸۶۴ به چاپ رسید در باره بستگی‌های تکان‌دهنده‌ای بین هرم و کره زمین می‌خوانیم.

حتی پس از یک بررسی و موشکافی دقیق دلایلی باقی می‌ماند که برای تحریک انگیزه و انعکاس در ما مؤثر باشد.

می‌دانیم که مصری‌های قدیم آفتاب پرست بوده‌اند، خدای آفتاب آنها «را»^۱ در آسمان‌ها بر روی شاخه‌ای سفر می‌کرده است. روایات هرم (سرزمین قدیم) حتی شرح سفر پادشاه را در آسمان‌ها بازگو می‌کند که حتماً به کمک خدایان و کشتی‌های آنها بوده.

پس خدایان و پادشاهان مصری نیز در پروازها دست داشته‌اند. آیا این یک اتفاق است که اگر ارتفاع هرم خئوپس را هزار میلیون برابر کنیم تقریباً مساوی مسافت بین زمین و خورشید می‌شود، یعنی ۹۴ میلیون میل؟ آیا این اتفاق است که مداری که از رأس هرم عبور می‌کند قاره‌ها و اقیانوس‌ها را به دو قسمت کاملاً مساوی تقسیم می‌کند؟ آیا این اتفاق است که اگر قاعده هرم را به دو برابر ارتفاعش تقسیم کنیم عدد معروف $\pi = 3/14159$ که «لودالف» کشف کرد به دست می‌آوریم؟ آیا این اتفاق است که محاسبات وزن زمین در آنجا به دست آمد و آیا این اتفاق است که زمین صخره‌ای زیر هرم، دقیقاً و کاملاً مسطح شده بوده؟

حتی یک نفر وجود ندارد که توضیح دهد چرا معماران هرم خئوپس، و فرعون، این دشت‌های سخت صخره‌ای را برای بنای پدیده‌های خود انتخاب کرده بودند. کاملاً قابل قبول است که در محل، طبقه صخره‌ای طبیعی برای تحمل این بنای عظیم وجود دارد و دلیل دیگر، که بسیار ضعیف می‌باشد، این است که او می‌خواسته پیشرفت کارها را از کاخ تابستانی خود تحت نظر داشته باشد. هر دو دلیل کاملاً غیرمنطقی می‌باشد در وحله اول صحیح‌تر می‌بود که منطقه ساختمان را نزدیک محل‌های سنگ‌بری شرقی انتخاب می‌کرد که کار حمل و نقل را ساده‌تر کند و در وحله دوم مشکل به نظر می‌رسد که فرعون می‌خواسته سال‌های متوالی شب و روز جنجال و هیاهوی کارگران را نزدیک خود نگه دارد. چون خیلی در باره توضیح کتابی، در اینجا بحث کردیم شاید لازم است پرسیم آیا خدایان نیز در تعیین محل بنا گفته‌ای داشته‌اند، حتی اگر از طریق موبدان باشد؟ اگر این توضیح مورد قبول واقع شود این دلیل دیگری برای اثبات فرضیه من در باره گذشته ما خواهد بود، چون هرم نه تنها قاره‌ها و اقیانوس‌ها را به دو قسمت مساوی تقسیم کرده بلکه در مرکز ثقل قاره‌ها قرار دارد. در حقیقت اینها اتفاقات نیستند و بسیار مشکل به نظر می‌رسد که اینچنین قبول کنیم. پس محل بناها توسط موجوداتی که از کرویت زمین و تقسیم قاره‌ها و اقیانوس‌ها با اطلاع بوده‌اند انتخاب شده در این مورد نباید نقشه «پیری ریاز»^۲ را فراموش کنیم. امکان ندارد که اینها همه جزو اتفاقات باشد و همه را به عنوان یک قصه کودکانه رد کنیم. با چه قدرتی، با چه دستگاهی و با چه دانش فنی قادر بوده‌اند که این دشت صخره‌ای را کاملاً مسطح نمایند! چگونه معماران قادر بوده‌اند تونلی به پایین حفر نمایند و چگونه داخل تونل‌ها را روشن می‌کردند؟ چون نه در اینجا و نه در مقبره‌های سنگی واقع در دره شاهان از مشعل و یا چیزی مشابه استفاده شده. بر سقف و یا دیوار دودزدگی وجود ندارد و حتی کوچکترین اثری نیست که نشان بدهد دودزدگی را پاک کرده باشند. چگونه و با چه وسیله‌ای این تخته‌سنگ‌های عظیم از معادن کنده می‌شده، با لبه‌های تیز و پهلوه‌های صاف، چگونه حمل این سنگ‌ها انجام می‌شده و با دقتی برابر یک‌هزارم اینچ در کنار هم قرار می‌گرفته‌اند. یکبار دیگر دلیل‌های فراوانی برای کسانی که بخواهند آنها را انتخاب نمایند وجود دارد: صفحه‌های

1 Ra

2 Piri Reis

شیب‌دار و مسیرهایی که سنگ‌ها در طول آنها کشیده می‌شده، چهارچوبه و منجنیق و البته کار صدها هزار برده، کارگران، معماران و هنرمندان. هیچیک از این دلایل تحمل بررسی دقیق را ندارند. هرم بزرگ نمونه عظیم و بارزی از صنعتی بوده، و می‌باشد، که هنوز چگونگی آن روشن نیست. امروزه در قرن بیستم هیچ آرشیتکتی قادر نیست که کپیه‌ای از هرم خئوپس بسازد، حتی اگر تمام امکانات فنی موجود در دنیا در دسترسش باشد.

۲،۶۰۰،۰۰۰ تخته سنگ گول‌پیکر از معادن سنگ کنده شده آراسته شده و با دقتی معادل با یک هزارم اینچ در محل بنا در کنار هم قرار گرفته‌اند: در داخل هرم دهلیزها و دیوارها با رنگ‌های مختلف نقاشی شده.

بنای هرم فقط اراده فرعون بوده. ابعاد بی‌مانند و کلاسیک هرم فقط به طور اتفاقی به فکر معمار خطور کرده.

چند هزار کارگر تخته‌سنگ‌ها را که بیش از ۱۲ تن وزن داشته‌اند بر روی پلکان‌ها (که وجود نداشته) و به وسیله غلطک‌ها (که وجود نداشته) کشیدند. این اجتماع عظیم کارگران از گندم تغذیه می‌کردند (که وجود نداشته) آنها در کلبه‌هایی که (وجود نداشته) به دستور فرعون نزدیک کاخ تابستانی‌اش ساخته شده بود استراحت می‌کردند.

کارگران به وسیله فریادهای «بکش» به وسیله بلندگو (که وجود نداشته) تشویق می‌شدند که سنگ‌هایی به وزن ۱۲ تن را به بالا هل بدهند.

اگر کارگران جدی و مشتاق قادر بودند که برنامه غیرممکن روزانه را که شامل جا دادن ۱۰ سنگ در محل‌هایش است انجام می‌دادند آنها یک هرم پرشکوه از نیم میلیون سنگ را حدود ۲۵۰۰۰۰ روز و یا ۶۶۴ سال تکمیل می‌کردند. و فراموش نشود که همه چیز به خاطر هوس‌های یک فرعون خارق‌العاده که هرگز زنده نماند که تکمیل بنا را ببیند بوجود آمد. البته هیچکس نباید حتی تصور کند که این فرضیه مسخره است. هرچند خیلی پیشرفته است با این وجود چه کسی آنقدر مطلع است که بگوید هرم چیزی بجز مقبره فرعون نیست و از حالا به بعد چه کسی ارتباط با علایم ریاضی و نجومی را فقط یک اتفاق تلقی خواهد کرد.

امروز بدون شک هرم بزرگ را پدیده تخیل فرعون و از آثار او می‌دانند. به نظر من کاملاً واضح است که ممکن نبوده هرم در یک طول عمر بنا شده باشد ولی اگر کتیبه‌ها و نوشته رساله‌ها که ظاهراً شهرت او را ابدی می‌کنند توسط فرعون «خوفو» حک شده باشند چه؟ این در زمان عتیق یک روش عادی بوده، همانطور که بسیاری از بناها شاهد حضوری می‌باشد. هرگاه یک فرمانروای مطلق می‌خواست شهرتی فقط برای خودش کسب کند دستور می‌داده که فرامین او را نقش کنند. اگر اینچنین باشد پس هرم مدتی قبل از آنکه فرعون کارت ویزیت خود را به جای بگذارد ساخته شده بود.

در کتابخانه «بادلین»^۱ واقع در اکسفورد نسخه خطی وجود دارد و در آن نویسنده کاپیک «مسعودی»^۲ می‌گوید «سورید» پادشاه مصری هرم بزرگ را ساخته است، و جای تعجب اینجاست

1 Bodlieian

2 Masudi

که سورید قبل از طوفان بر مصر حکمفرمایی می کرده و این پادشاه دانشمند به موبدان خود دستور داد که کلیه دانش خود را به نگارش بیاورند و سپس به دستورش آن را درون هرم پنهان نمودند. پس بنا بر رساله کاپیک هرم قبل از طوفان ساخته شده بوده.

هرودوت در دومین کتاب تاریخ خود این فرضیه را تصدیق می کند. و موبدان تییس^۱ ۳۴۱ مجسمه عظیم را که هر کدام یک نسل سرموبد بوده اند و جمعاً ۱۱۳۴۰ سال می شود به او نشان می دهند. می دانیم که هر سرموبد در دوران زندگی مجسمه اش ساخته می شده. هرودوت نیز می گوید که در هنگام ملاقاتش از معبد «تبس» یک عابد پس از دیگری مجسمه های خود را به او نشان می دهند، که پسر همواره به دنبال پدر می باشد. و موبدان هرودوت را مطمئن ساختند و گفتند که اظهارات آنها صحیح می باشد چون آنها نسل ها است که همه چیز را یادداشت می کنند و توضیح دادند که هر یک از این ۳۴۱ مجسمه نسلی سرموبد بوده و قبل از این ۳۴۱ سرموبد خدایان در میان بشر زندگی می کرده و از آن زمان به بعد دیگر خدایان به صورت بشر ظاهر نشده اند.

دوره تاریخ مصر به ۶۵۰۰ سال تخمین زده می شود. پس چرا موبدان بدون هیچ شرمی در باره ۱۱۳۴۰ سال به هرودوت مسافر دروغ گفتند؟ و چرا آنها مخصوصاً اشاره کردند که از ۳۴۱ نسل پیش خدایان در میان بشر زندگی نکرده اند؟ این مشخصات دقیق کاملاً بی ارزش می بود اگر در گذشته دور خدایان حقیقتاً در میان بشر زندگی نکرده بودند، تقریباً هیچ نمی دانیم که چگونه، چرا و چه موقع اهرام ساخته شدند. در آنجا کوهی مصنوعی از سنگ به ارتفاع ۴۹۰ پا و به وزن ۳۱،۲۰۰،۰۰۰ تن قرار دارد که نمونه عظیمی از اراده می باشد و این بنا چیزی به جز مقبره یک پادشاه و لخرج تصور نمی شود:

هر کس می خواهد این دلیل را قبول کند قبول کند...

مومیایی ها نیز به همان اندازه غیر قابل درک و بدون جواب قانع کننده ای به ما از گذشته دور خیره شده اند، انگار معمایی را در بر دارند. عده ای از مومیایی کردن اجساد با اطلاع بودند و نتایج به دست آمده از کاوش، بر این می دارد که بشر ماقبل تاریخ به زندگی دوباره اعتقاد داشته اند، یعنی زندگی دوباره جسمی. این مورد قبول بود اگر حتی نشانه ای از فلسفه ادیان عتیق بر این مبنی به دست می آید. اگر اجداد بدوی ما به بازگشت به زندگی معتقد بودند هرگز متحمل آنقدر زحمت در مورد اموات نمی شدند. ولی کشفیات از مقبره های مصری مثال بارزی از آماده کردن اجساد برای بازگشت به زندگی جسمی می باشد.

آنچه را که دلایل و مدارک به طور وضوح ارایه می دهد نمی تواند مسخره باشد، نقش ها و حماسه ها همگی نشان می دهند که خدایان نوید داده اند که از ستاره گان باز خواهند گشت و آن اجساد نگهداری شده را به زندگی نو باز خواهند آورد. به همین دلیل است که تهیه اجساد مومیایی شده و دفن آنها یک عمل عادی به شمار می رفته، زیرا منظور آنها اینسوی قبر بوده، در غیر این صورت آنها چه می توانستند با پول جواهرات و اشیاء مورد دلخواهشان بکنند؟

چون آنها حتی مستخدمین خود را، که به طور حتم زنده دفن می شدند، همراه داشته اند. پس منظور از اینهمه پیشگیری ادامه زندگی قدیم در زندگی نو بوده.

مقبره‌هایی اندازه مستحکم و با دوام می‌باشند و حتی تا اندازه‌ای در مقابل بمب اتمی نیز استقامت دارند. آنها قادر هستند که صدمات دوران‌ها را تحمل نمایند. اشیاء با ارزشی چون طلا و سنگ‌های گرانبها که همراه آنها شده تقریباً فناپذیر می‌باشند.

من به رسوم مومیایی کردن کاری ندارم فقط در جستجوی علت می‌باشم که چه کسی تولد دوباره به زندگی جسمی را به مغز این کافران فرو کرده بوده؟ و چگونه بر این عقیده شدند که سلول‌های بدن می‌بایستی سالم نگهداشته شوند تا اجساد نگهداری شده، در مکان محفوظی برای بیدار شدن به زندگی دوباره، تا هزاران سال بعد سالم بماند؟

تا اینجا معمای بیداری دوباره فقط از نقطه نظر مذهبی مورد بررسی قرار گرفته. ولی شاید فرعون که بیش از آنکه در باره مردمش می‌دانسته از ماهیت و عادات خدایان با اطلاع بوده و این عقیده شاید کاملاً مسخره را پیدا کرده که «من بایستی برای خود مقبره‌ای تهیه کنم که هزاران سال محفوظ بماند و از مسافتی طولانی در صحرا دیده شود. خدایان عهد کرده‌اند که بازگردند و مرا بیدار کنند» (و یا پزشکان در آتیه خواهند آموخت که چگونه مرا به زندگی بازگردانند).

در این عصر فضانوردی ما در این باره چه می‌توانیم بگوییم؟ در سال ۱۹۵۶ پزشک و ستاره‌شناس «رابرت سی. اتینگر»^۱ در کتاب خود «امید در ابدیت» طریقه‌ای را پیشنهاد می‌کند که به وسیله آن بشر قرن بیستم بتواند خود را منجمد کند، به طوری که سلول‌هایش از لحاظ پزشکی و بیولوژیکی همچنان به زندگی ادامه بدهند، ولی با سرعتی یک میلیون مرتبه آهسته‌تر از سرعت اولیه‌اش. فعلاً این عقیده ممکن است واهی به نظر برسد ولی در حقیقت هر کلینیک بزرگ دارای بانک استخوان می‌باشد که در آن استخوان انسان را در حال انجماد سال‌ها سالم نگه می‌دارند و در صورت لزوم از آنها استفاده می‌کنند. نگهداری خون نیز یک موضوع جهانی است که می‌توان آن را در حرارت منهای ۱۹۶ درجه نگه داشت و سلول‌های زنده که می‌توانند در درجه حرارت نیتروژن مایع تا مدت نامحدودی سالم بمانند، نگهداری می‌شود. آیا فرعون یک عقیده باور نکردنی داشت که به زودی در عمل ثابت خواهد شد؟

این موضوعی که بیان می‌شود باید آن را دوبار بخوانید که بتوانید امکانات باور نکردنی این آزمایش علمی را درک کنید:

در مارس ۱۹۶۳ بیولوژیست‌های دانشگاه «اوکلاهوما» ثابت کردند که سلول‌های پوست پرنسس مصری «منه» قادر به زندگی می‌باشند، و پرنسس «منه» مدت چند صد سال است که مرده! از نقاط مختلفی اجساد مومیایی شده کشف شده که آنقدر به خوبی و مهارت حفظ شده‌اند که به نظر زنده می‌رسند. مومیایی‌های یخچالی که توسط «اینکا» به جای مانده طول قرون را طی کرده‌اند و بر طبق فرضیه آنها قادر به زندگی دوباره می‌باشند، واهی است یا حقیقت دارد؟ در سال ۱۹۶۵ از تلویزیون روسیه دو سگ را که برای مدت یک هفته به حالت انجماد نگهداشته شده بودند به نمایش گذاشت. در روز هفتم یخ آنها را ذوب کردند و سگ‌ها دوباره به زندگی گذشته خود ادامه دادند. این موضوع محرمانه‌ای نیست که آمریکایی‌ها در برنامه فضایی خود جداً در فکر هستند که چگونه فضانوردان خود را برای سفرهای طولانی فضایی آینده منجمد سازند.

پروفسور «ایتنگر» که امروزه همواره مورد انتقاد می‌باشد اینچنین پیشگویی می‌کند که بشر آینده نه بوسیله آتش از بین خواهد رفت و نه غذای کرم‌ها خواهد بود، بلکه در مقبره‌های یخچالی و یا پناهگاه‌های یخچالی به حالت انجماد نگهداری خواهند شد، تا روزی که علم پزشکی قادر باشد بیماری آنها را مداوا کند و دوباره آنها را به زندگی بازگرداند.

در تعقیب این عقیده واهی فکر وحشتناکی به مغز ما خطوط خواهد کرد. امکان دارد قشون منجمد شده‌ای نیز نگهداری شود که در صورت لزوم به زندگی بازگردند... یک عقیده بسیار هولناک. ولی مومیایی‌ها چه ارتباطی به فرضیه ما در مورد فضاانوردان در گذشته دور دارد؟ آیا من از شاخه به شاخه می‌پریم؟

من می‌پرسم که چگونه بشر گذشته اطلاع داشتند که اگر کار سلول زنده را با روش مخصوصی یک بلیون مرتبه آهسته کنند همچنان به زندگی ادامه می‌دهند؟

بشر گذشته اغلب از روش‌های مومیایی کردن مطلع بودند، و افراد ثروتمند حتی از آن استفاده می‌کردند. من کاری به توصیف حقایق ندارم فقط می‌خواهم این مشکل را حل کنم که این عقیده بیدار شدن دوباره و بازگشت به زندگی از کجا سرچشمه گرفته. آیا این عقیده اتفاقی به فکر یک پادشاه و یا رئیس قبیله خطوط کرده و یا یک بشر خوشبخت شاهد بوده که چگونه خدایان اجساد خود را با روش‌های پیچیده و مبهم در محفظه‌های ضد بمب نگهداری می‌کنند؟ و آیا خدایان (فضاانوردان) دانش خود را در باره چگونگی بیدار کردن اجساد، تحت شرایط و روش مخصوصی، به پرnstی از خاندان سلطنتی آموخته بوده‌اند؟

این حدسیات احتیاج به مدارکی از منابع مورد قبول دارد. در چند صد سال آینده بشر که در سفر فضایی، که امروزه قابل درک نمی‌باشد، مهارت کامل خواهد داشت. آژانس‌های مسافرتی سفرهایی به کرات را با تاریخ دقیق حرکت و مراجعت در کاتالوگ‌های خود ارایه خواهند نمود. واضح است که برای رسیدن به این هدف بایستی تمام انشعابات علوم در پیشرفت با علم فضاوردی همگام باشند. تنها الکترونیک و «سایبرنتیک»^۱ قادر به انجام این مقصود نخواهند بود.

پزشکی و بیولوژی با یافتن روش‌هایی برای طولانی کردن اعمال مهم بدن، دین خود را ادا خواهند نمود. این قسمت از تحقیقات فضایی امروزه نیز با سرعت بسیاری به کار مشغول است. در اینجا ما باید از خود سؤال کنیم که آیا فضاانوردان ماقبل تاریخ دارای علومی بودند که ما هنوز به آن دست نیافته‌ایم؟ آیا این موجودات متفکر از روش‌هایی مطلع بودند که چگونه اجساد را آماده کنند که بتوان آنها را پس از هزار سال دوباره بیدار نمایند؟ و شاید خدایان روشن بین قصد داشتند که اقلاً یک انسان را که تمام دانش آن روز را می‌دانسته نگهداری کنند که روزی جوابگوی سؤالات در باره گذشته باشد.

چه کسی می‌داند؟

آیا بازجویی توسط خدایان که بازگشته‌اند تا کنون انجام گرفته؟ در طول قرون مومیایی کردن که مدت‌ها یک امر پنهانی بوده به صورت مد در می‌آید و ناگهان همه می‌خواستند که دوباره زنده شوند. همه به این فکر افتادند که اگر آنها روش پدران خود را تقلید کنند زندگی ابدی به دست

خواهند آورد. سرموبدان که در این مورد اطلاعاتی داشته‌اند این عمل را تشویق می‌کردند، چون این کار برای طبقه آنها مفید بوده. من قبلاً به سنین غیر قابل قبول پادشاهان سومری و تاریخ‌های انجیل اشاره کرده‌ام. من سؤال کردم آیا امکان داشته که این افراد در حقیقت فضانوردانی بودند و در اثر خاصیت تکان زمانی در سفر بین ستاره‌ای که با سرعتی معادل سرعت نور حرکت می‌کردند طول عمر خود را ازدیاد کرده باشند؟

اگر ما مومیایی کردن و انجماد اجساد را در نظر بگیریم آیا جوابی برای سنین غیر قابل تصور افراد نامیده شده در رساله‌ها نخواهیم گرفت؟ اگر این فرضیه را دنبال کنیم بر این عقیده خواهیم بود که فضانوردان شخصیت‌های مورد نظری می‌داشته‌اند که آنها را به خواب مصنوعی وارد می‌کردند، و همانطور که روایات بازگو می‌کند، پس از مراجعت آنها را از محافظ خود بیرون آورده و بیدار می‌کرده و به آنها به گفتگو می‌پرداختند. و در خاتمه هر سفر، به عهده طبقه منتخب موبدان بوده که به وسیله فضانوردان راهنمایی می‌شدند، زندگان مرده را برای نگهداری آماده کنند و یکبار دیگر آنها را در معابد عظیم به خواب بسپارند.

غیرممکن یا مسخره؟ اغلب افرادی که کاملاً به قوانین طبیعت چسبیده‌اند اعتراضات بسیار احمقانه‌ای می‌کنند. آیا طبیعت خودش شاهد بارزی از خواب طولانی و دوباره بیدار شدن ارایه نمی‌دهد؟

انواعی از ماهی‌ها که کاملاً منجمد شده‌اند پس از بیرون آمدن از حالت انجماد در حرارت ملایم‌تر زنده شده و به شنا می‌پردازند. گل‌ها، حشرات و کرم‌ها نه تنها به خواب زمستانی فرو می‌روند بلکه در بهار زندگی تازه‌ای شروع می‌کنند:

بگذارید من خودم علیه خودم جواب بدهم. آیا مصری‌ها طرز مومیایی کردن را از طبیعت آموختند؟ اگر این چنین بود می‌بایستی اعتقاداتی به پروانه‌ها و حشرات وجود داشته باشد و یا لااقل اثری از اینگونه اعتقادات باقی مانده باشد و این چنین مدرکی در دست نمی‌باشد. در مقبره‌های زیرزمینی تابوت‌های عظیمی حاوی حیوانات مومیایی شده وجود دارد ولی با در نظر گرفتن اوضاع جوی مصر امکان نداشته که آنها بتوانند که خواب زمستانی حیوانات را دیده باشند.

پنج میل از هلوان در حدود ۵۰۰۰ قبر با اندازه‌های متفاوت وجود دارد که همگی به دوره اول و دوم متعلق می‌باشند. این قبرها نشان می‌دهند که هنر مومیایی بیش از ۶۰۰۰ سال قدمت دارد. در سال ۱۹۵۳ پروفیسور «ایمری»^۱ قبر بزرگی در یک قبرستان دور افتاده واقع در صحرای شمالی کشف کرده که به دوره اول نسبت داده می‌شود. علاوه بر قبر اصلی ۷۲ قبر دیگر که به ستون سه قرار گرفته بودند وجود داشت که در این قبرها اجساد خادمین پادشاه که می‌خواستند همراه پادشاه خود به دنیای جدید بروند قرار گرفته بودند. هیچگونه اثری از کشمکش بر روی اجساد ۶۴ مرد جوان و ۸ زن جوان دیده نمی‌شود. چرا این ۷۲ نفر اجازه دادند که زنده به گور شده و بمیرند. اعتقاد به زندگی دوباره ماوراء قبر بهترین و آسانترین دلیل برای این موضوع خارق‌العاده می‌باشد. علاوه بر طلا و جواهرات گندم، روغن و ادویه در مقبره برای فرعون تهیه دیده شده که مسلماً به منظور آذوقه‌ای است برای زندگی دوباره. علاوه بر سارقین مقبره‌ها توسط فراغنه بعدی شکافته می‌شده، در چنین

صورتی فرعون مقبره اجداد خود را دست نخورده میافته یعنی مرده نه از آنها تغذیه کرده و نه آنها را با خود به دنیای دیگر برده، و هنگامی که می خواستند مقبره را دوباره ببندند آذوقه تازه در دهلیزها قرار می دادند و برای جلوگیری از سرقت تله های زیادی کار می گذاشته و سپس مقبره را می بستند. به نظر می رسد که مصری ها اعتقاد به زندگی دوباره در آینده دوری داشته اند. در ژوئن ۱۹۵۴ هم چنین در صحرا مقبره ای کشف شده که مورد دستبرد قرار نگرفته بود چون در گوشه مقبره صندوقی حاوی طلا و جواهرات وجود داشت. تابوت دارای در کشویی بود و نه یک در معمولی، در نهم ژوئن دکتر «گونیم»^۱ با تشریفات در تابوت را باز می کند. در تابوت چیزی وجود نداشت، کاملاً خالی بود. آیا مومیایی بیرون آمده و جواهرات خود را به جای گذاشته بوده؟ «رودنکو»^۲ روسی قبری در ۵۰ میلی مرز مغولستان خارجی کشف می کند که گفته می شود متعلق به «کورگان»^۳ پنجم می باشد.

این مقبره به صورت تپه صخره ای ساخته شده و داخلش از چوب پوشیده می باشد. تمام دهلیزها از یخ پوشیده بود که روی این اصل تمام قبرها به حالت انجماد نگهداری می شده. در یکی از این دهلیزها مرد و زن مومیایی شده ای قرار داشتند. آنچه را که لازمه زندگی دوباره می باشد در آنجا برایشان تهیه دیده شده بود. مواد غذایی در ظروف، پارچه، جواهرات و آلات موسیقی همه چیز منجمله مومیایی های برهنه در حالت بسیار کاملی به صورت انجماد باقی مانده بودند. دانشمندان در یکی از دهلیزها چهارگوشی حاوی مربع هایی در چهار ردیف شش تایی که هر کدام نقشی درونش بود تشخیص می دهند. به طور کلی این ممکن بود کپیه ای از سنگ فرشی در کاخ آشوری واقع در «نابوه»^۴ باشد. نقوش عجیبی با شاخ های پیچیده و مشکل و بال هایی بر پشت کاملاً از وضع بدنشان واضح است که در حال پرواز به بالا می باشند.

ولیکن علتی برای زندگی روحانی دوباره را به سختی می توان به کشفیات حاصله در مغولستان نسبت داد. انجماد در مقبره ها به کار رفته، چون دهلیزهایی ساخته از چوب و پوشیده از یخ به جز این نمی تواند باشد، و این برای این دنیا منظور نشده بلکه برای زندگی بعدی می باشد. چرا بشر گذشته، و این سؤال کراراً ما را عذاب می دهد، فکر می کردند که اجسادی که به این صورت نگهداری شوند بیداری دوباره را امکان می دهد؟ این معمایی است که فعلاً باید جواب نگفته باقی بماند. در دهکده ای به نام «وچان» واقع در چین مقبره مکعبی به ابعاد ۳۹ x ۴۵ پا وجود دارد و درونش اسکلت های ۱۷ مرد و ۲۴ زن کشف شده. در اینجا نیز هیچیک از اسکلت ها اثری از مرگ شکنجه آمیز نشان نمی دهند. قبرهای یخچالی در اندیز، قبرهای یخی در سیبری و مجموعه ای از قبرهای تک در چین، سومریه و مصر وجود دارد. مومیایی حتی در شمالی ترین و جنوبی ترین نقاط آفریقا نیز کشف شده اند. تمام مردگان با انواع مایحتاج برای زندگی نو همراه هستند و مقبره ها طوری ساخته شده اند که قادراند هزاران سال دوام بیاورند.

آیا اینها همه بجز اتفاقات چیز دیگری نیستند؟ آیا همه اینها فقط خواسته و هوس عجیبی است

1 Goneim

2 Rodenko

3 Kurgan

4 Nineveh

که اجداد ما داشته‌اند؟ و آیا این یک عهد قدیمی در باره بازگشت به زندگی جسمی است که ما از آن اطلاع نداریم؟

تعدادی قبر که عمرشان به ۱۰۰۰۰ سال بالغ می‌شود که در بیت المقدس کشف شد که درون آنها چند مدل سر که از پلاستر پارس ساخته شده بودند و در حدود ۸۰۰۰ سال قدمت دارند به دست آمد. این نیز بی اندازه تعجب آور است چون این افراد اطلاعی از کوزه‌گری و سفال‌سازی نداشته‌اند. در قسمت دیگر رد معینی از خانه‌های مدور کشف گردید. دیوارها چون گنبدی به داخل خمیده شده‌اند. ایزوتوپ کربن C14 که به وسیله آن می‌توان عمر مواد آلی را تخمین زد در این مورد حداکثر عمر را ۱۰۴۰۰ سال برآورد زده. این ارقام به دست آمده با روش علمی، با تاریخ‌هایی که عابدان مصری داده‌اند تا اندازه‌ای مطابقت دارد. که اظهار داشته‌اند که اجداد عابد آنها تا ۱۱۰۰۰ سال از مسئولیت‌های خود برکنار شده‌اند. آیا این نیز فقط اتفاق است؟

سنگ‌های ماقبل تاریخ واقع در «لوساک»^۱ فرانسه مخصوصاً کشفیات جالبی می‌باشند. نقاشی‌هایی بر روی آنهاست که مردانی را نشان می‌دهد که به سبک مدرن لباس پوشیده‌اند، ملبس به کلاه کت و شلوار کوتاه می‌باشند.

«آبه برویل»^۲ اظهار می‌دارد که نقوش کاملاً اصیل می‌باشند و این نظریه ماقبل تاریخ را تماماً مبهم می‌کند. چه کسی بر سنگ‌ها نقش کرده؟ چه کسی می‌تواند غارنشینی ملبس به پوست را مجسم کند که بر دیوارهای غار موجودی بالباس قرن بیستم رسم کند؟ در ۱۹۴۰ تعدادی نقاشی‌های بسیار ارزنده‌ای از دوران سنگ در غارهای «لوسیو»^۳ واقع در جنوب فرانسه به دست آمد. نقاشی‌های واقع در این دهلیزها آنقدر زنده و سالم می‌باشند که بدون کنترل این سؤال به مغز بیننده خطور می‌کند که چگونه این غارها برای کار پرزحمت هنرمند دوره سنگ روشن می‌شد. همه دیوارها با چنین نقاشی‌های تعجب‌آوری تزیین شده؟

بگذارید اشخاصی که این سئوالات را احمقانه می‌شمارند خلاف آن را توضیح بدهند. بشر دوره سنگ بدوی و کاملاً وحشی بودند قادر به ترسیم چنین نقاشی‌های مبهوت کننده‌ای نمی‌باشند. اما اگر این افراد وحشی قادر به ایجاد چنین پدیده‌ای بوده‌اند پس چرا نمی‌توانستند برای خود کلبه و یا پناهگاهی بسازند؟

برجسته‌ترین محققین اظهار می‌دارند که از میلیون‌ها سال پیش حیوانات قادر به ساختن پناهگاه و لانه برای خود بوده‌اند، شاید این با فرضیه‌های قبول شده مطابقت نمی‌کند که «هومو سپین»^۴ در آن دوره قادر به ساختن پناهگاه برای خود بوده. در دشت گبی در اعماق خرابه‌های «خاراخوتا»، در نزدیکی آن، ماسه‌های عجیب و سوخته وجود دارد که فقط در اثر حرارت بسیار زیاد امکان وقوع داشته. پروفیسور «گوزلاو» مقبره‌ای کشف می‌کند که قدمت آن به ۱۲۰۰۰ سال قبل از مسیح تخمین زده می‌شود تابوتی محتوی اجساد دو مرد ثروتمند به دست آمد که بر روی دو تابوت دایره‌ای که به وسیله خطی عموداً نصف شده بود نقش شده بود.

1 Lussac

2 Abbe Brevil

3 Lascaux

4 Homo Sapien

در کوهستان‌های «سوبیز»^۱ واقع در سواحل غربی برنیو سلسله غارهایی کشف گردید که مصنوعاً در مقیاس عظیمی حفر شده بودند و در میان کشفیات انبوه قطعه پارچه با بافت بسیار ظریف و مرغوب به دست آمد که حتی با بهترین عقیده در دنیا نمی‌توان تصور کرد که بشر وحشی آن را بافته باشد. سؤال، سؤال و باز هم سؤال. اولین شک در فرضیه‌های قبول شده باستان‌شناسی ظاهر می‌شوند ولی ما باید همچنان نقاط ضعف موجود را مورد حمله قرار دهیم. علایم تازه‌ای می‌بایستی دوباره به کار برده شود. و هر کجا که امکان داشته باشد سلسله‌ای ثابت از تاریخ قرار دادی شوند. بگذارید در اینجا موضوع را کاملاً روشن کنم که من هیچگونه شکی در تاریخ دو هزار ساله اخیر نمی‌کنم، من فقط و فقط در باره زمان‌های بسیار دور و دوران تاریک بشریت گفتگو می‌کنم و سعی دارم با سئوالات تازه خود به این تاریکی روشنی بیافکنم.

ولی نمی‌توانم تاریخی بدهم که چه موقع بشر با مغز جوان توسط مغزهای متفکر کیهانی ناشناخته مورد ملاقات و تحت تأثیر آنها قرار گرفته‌اند. ولی من در تاریخ‌گذاری کنونی در مورد گذشته دور شک می‌کنم. بر زمینه بسیار محکمی اظهار نظر می‌کنم که اتفاقاتی که مورد بحث قرار داده‌ام در دوران اولیه «پالائولیتیک»^۲ یعنی بین ۱۰،۰۰۰ و ۴۰،۰۰۰ قبل از مسیح قرار دارد. روش‌های کنونی تخمین زمان یعنی روش کربن ۱۴، که مورد علاقه همه می‌باشد، جزء آن است در تخمین زمان‌هایی پیش ۴۵۶۰۰ سال فوراً فواصلی خالی ایجاد می‌شود. هر چه جسم مورد آزمایش قدمت بیشتری داشته باشد روش رادیو کربن کم‌دقت‌تر می‌شود. حتی چندین دانشمند معروف اظهار داشتند که اگر جسم مورد آزمایش از مواد آلی باشد و سنی بین ۳۰،۰۰۰ و ۵۰،۰۰۰ سال داشته باشد روش C14 زمانی بین همین حدود تخمین می‌زند.

این اعتراضات را فقط باید تا حد محدودی مورد قبول قرار داد ولی روش تخمین زمان مطابق با طریقه C14 که از آخرین روش‌ها و دستگاه‌های فنی استفاده می‌شود بدون شک مورد احتیاج می‌باشد.

1 Subis

2 Palaeolithic

فصل هشتم

جزیره ایستر سرزمین مردان پرنده

اولین دریانوردان اروپایی که در ابتدای قرن هجدهم به جزیره ایستر آمدند آنچه را که می دیدند نمی توانستند باور کنند. در این قطعه کوچک که در ۲۲۵۰ میلی سواحل شیلی قرار دارد صدها مجسمه عظیم که در سراسر جزیره پراکنده بود مشاهده کردند. یک کوه عظیم جابجا شده بود، صخره‌هایی سخت‌تر از فولاد همچون پنیر بریده شده بود. ۱۰،۰۰۰ تن تخته‌سنگ که قابل کنده‌کاری نبوده باقی مانده بود. صدها مجسمه غول‌پیکر که طول بعضی از ۳۳ تا ۶۶ پا است و وزنی معادل ۵۰ تن دارند همچون روبات‌هایی که فقط منتظراند که به کار انداخته شوند به توریست‌های امروزی با نگاهی خصمانه می‌نگرند. در ابتدا مجسمه‌های عظیم کلاه نیز داشته‌اند ولی حتی کلاه نیز کمکی به روشن نمودن مبداء این مجسمه‌های عجیب نمی‌کند.

سنگ‌هایی که برای کلاه‌ها به کار رفته شده و وزنی معادل با ده تن دارند از محل دیگری تهیه شده بودند و علاوه بر آن برای قرار دادن کلاه‌ها بر سر مجسمه می‌بایستی آنها به وسیله‌ای به هوا بلند می‌شدند. در آن زمان کتیبه‌های چوبی با نوشته‌های عجیبی بر روی مجسمه‌ها دیده می‌شد. ولی امروزه بیش از ده قطعه از آن کتیبه‌ها در تمام موزه‌های جهان باقی نمانده و هیچیک از این قطعات باقی مانده تا کنون ترجمه نشده.

از تحقیقات «هیرر دال»^۱ در باره این غول‌ها، سه دوره کاملاً واضح به دست آمده و قدیمی‌ترین این سه دوره کاملترین آنها بود.

«هیرر دال» قدمت مقداری ذغال چوب را که کشف کرده به سال ۴۰۰ قبل از مسیح تخمین می‌زند. هنوز ثابت نشده که اجاق و استخوان‌های به دست آمده رابطه‌ای با مجسمه‌های سنگی دارد یا خیر.

«هیرر دال» صدها مجسمه ناتمام را نزدیک صخره‌ها و دهانه آتش فشان کشف کرد. هزاران قطعات سنگی و تبرهای ساده سنگی در اطراف پراکنده شده بودند. این چنین وانمود می‌کرد که کار ناگهانی متوقف شده باشد.

جزیره ایستر از هر قاره و یا مرکز تمدن دور می‌باشد. جزیره‌نشینان بیشتر به ماه و ستارگان آشنا بودند تا به کشورهای دیگر. هیچ درختی بر روی جزیره که قطعه‌ای سنگ آتش فشانی می‌باشد نمی‌روید. توضیح معمولی که غول‌های سنگی به وسیله غلطک‌های چوبی به محل فعلی خود نقل داده شده‌اند در این مورد نیز صدق نمی‌کند.

بعلاوه جزیره به سختی می‌توانسته غذا برای بیش از ۲۰۰۰ نفر تهیه کند. (امروز چند صد بومی در جزیره زندگی می‌کنند). سرویس کشتی‌رانی که غذا و لباس برای سنگ‌بران جزیره می‌آورده در دوره عتیق یک عمل غیرممکن می‌باشد. پس چه کسی مجسمه‌ها را از صخره کنده است، چه کسی آنها را حک کرده و به مکان‌های فعلی حرکت داده؟ چگونه بدون غلطک‌های چوبی آنها را کیلومترها در بیابان‌ها حرکت داده‌اند؟ چگونه آنها آرایش، صیقل و برپا شده بودند؟ چگونه کلاه‌ها که سنگ‌هایش متعلق به محلی سوای محلی که سنگ مجسمه‌ها تهیه شده می‌باشد بر مجسمه‌ها قرار داده شده‌اند؟

اگر اشخاصی با قدرت تخیلی بسیار قادر هستند تصور کنند که مصری‌ها اهرام را با روش کشیدن و هل دادن سنگ‌ها توسط قشونی از کارگر برپا کرده‌اند در این مورد نخواهند توانست چنین تصور کنند چون قشونی وجود نداشته. حداکثر کارگر ممکنه که ۲۰۰۰ مرد بوده برای کندن پیکرهای غول‌آسا از آن صخره‌های آتش فشانی سخت‌تر از فولاد، با آن آلات بدوی هرگز کافی نبود، حتی اگر آنها شب و روز کار می‌کردند. چون حداقل عده‌ای از این دسته می‌بایستی دشت‌ها را هموار کنند، عده‌ای ماهی بگیرند و عده‌ای نیز می‌بایستی طناب ببافند. خیر دو هزار مرد قادر به ساختن این مجسمه‌های غول‌پیکر نبود و عده کثیری نمی‌توانسته در جزیره ایستر زندگی کنند. پس چه کسی کارها را انجام داده؟ و چگونه آن را انجام داده؟ و چرا این مجسمه‌ها در لبه جزیره قرار گرفته‌اند و در داخل نمی‌باشند؟ مجسمه‌ها متعلق به چه فرقه‌ای بوده؟

متأسفانه اولین دستجات مذهبی اروپایی که به این جزیره کوچک آمدند در تاریک ماندن گذشته تاریک این سرزمین نقش مهمی را ایفا کرده‌اند. آنها کتیبه‌های چوبی با خطوط شکلی را سوزانیدند و هرگونه فرقه و رسوم در باره خدایان را ممنوع کردند و تمام آداب و رسوم را از بین بردند. با این وجود اگر چه این آقایان در کار خود بسیار پیشرفت کرده بودند ولی قادر نبودند که بومی‌ها را بازدارند که جزیره خود را سرزمین مردان پرنده نخوانند، و امروز نیز آن را به همین نام می‌خوانند. حماسه از مردان پرنده‌ای بازگو می‌کند که در دوران‌های دور به جزیره آمدند و آتش‌ها افروختند. مجسمه مردی با چشم‌های خیره شده که در حال پرواز می‌باشد این حماسه را قدرت می‌دهد.

بستگی‌های بین جزیره ایستر و «تیاخواناکو» فوراً به ما خطوط می‌کند. در آنجا نیز ما غول‌های سنگی که سبک مشابهی دارند می‌بینیم. صورت‌های مبهم و حالت خشک شده آنها که کاملاً برای مجسمه مناسب می‌باشد، در آنجا نیز همچنین است.

هنگامی که «فرانسیسکو پزارو»^۱ در ۱۵۳۲ از «ایناکاها» در باره «تیاخواناکو» سؤال کرد به او جواب دادند که هیچ بشری هرگز آغاز آن را ندیده چون «تیاخواناکو» در شب بشریت ساخته شده. روایات، جزیره ایستر را ناف دنیا می خواند. فاصله بین جزیره ایستر و «تیاخواناکو» بیش از ۳۱۲۵ میل می باشد. پس چطور ممکن است دو تمدن آنقدر به یکدیگر نزدیک باشند؟

شاید متولژی ماقبل «اینکا» ما را در اینجا راهنمایی کند. در این روایات «ویراکوچا»^۲ خدای آفرینش از مقدمات بدوی قدیم بوده. بنا بر روایات «ویراکوچا» زمین را هنگامی آفرید که تاریک بود و خورشیدی وجود نداشت. او نژادی از غول ها از سنگ تراشید و چون آنها بر او خوش آیند نبودند آنها را در سیل غرق نمود. او ماه و خورشید را واداشت که بر روی دریاچه «تی تی کاکا»^۳ بتابند، و زمین به روشنایی در آمد. و بعد، این قسمت را به دقت بخوانند، او در «تیاخواناکو» مجسمه انسان و حیوانات را از گل ساخت و سپس به آنها زندگی دمید. سپس او به این موجودات آفریده شده اش زبان آموخت و آداب و هنر آموخت و بالاخره بعضی از آنان را به نقاط دیگر دنیا انتقال داد که در آنجا زندگی کنند. سپس خداوند و دو دستیارش به نقاط مختلف سفر کردند که ببینند چگونه دستوراتش عمل می شود و چه نتایجی عاید شده. در لباس پیرمردی، «ویراکوچا» در ارتفاعات اندیز و در سواحل دریا به سفر پرداخت و هر بار با ملاقات های سردی روبرو می شد. یک بار در «کاجا» آنقدر از ملاقاتش با مردم ناراحت شده بود که از روی خشم صخره ای را به آتش کشید که در اثر آن تمام سرزمین شروع به سوختن نمود. سپس بشر ناشکر از او تقاضای بخشودگی کرد که او با یک اشاره آتش را خاموش نمود. «ویراکوچا» هم چنان به سفرش ادامه داد و بشر را راهنمایی و نصیحت می کرد و آنها در قبال معابدی بنا کردند. عاقبت در حومه ساحلی «موتا»^۴ را بدرود گفت و بر فراز امواج ناپدید گشت، ولی گفت که دوباره باز خواهد گشت. «کونکیستادورس»^۵ اسپانیایی که آمریکای جنوبی و مرکزی را فتح کرده بود همه جا با حماسه های «ویراکوچا» مواجه می گشت. هرگز قبلاً چیزی در باره مردان سفید پوست غول پیکر که از آسمان ها آمده بودند نشنیده بودند. آنها در کمال تعجب در باره نسلی از فرزندان خورشید که به مردم انواع مختلف هنرها را آموختند و سپس دوباره ناپدید شدند می شنیدند. و در تمام حماسه ها می شنیدند که فرزندان خورشید عهد کرده بودند که دوباره باز خواهند گشت.

گرچه آمریکا منزل تمدن های قدیم می باشد ولی دانش دقیق ما از آمریکا بیش از ۱۰۰۰ سال قدمت ندارد. کاملاً مبهم است که چرا «اینکا»ها در ۳۰۰۰ سال قبل از مسیح در پرو، پنبه پرورش می دادند، چون دارای چرخ ریسندگی نبودند و حتی اطلاعی از آن نداشتند. «مایا»ها جاده ساخته بودند ولی از آن استفاده نمی کردند گرچه در باره چرخ اطلاع داشتند.

گردنبند پنج رگی فیروزه سبز در هرم «تیکال» واقع در گواتمالا یک معجزه است. معجزه زیرا فیروزه در چین به دست می آید. مجسمه های «اولمس»^۶ شگفت آور می باشند، با سرهای عظیم

1 Francisco Pizarro

2 Viracocha

3 Titicaca

4 Monta

5 Conquistadores

6 Tikal

7 Olmec

کلاه خود دار آنها را فقط می توان در نقاطی که کشف شده اند دید و لذت برد چون آنها هرگز در یک موزه به نمایش گذاشته نخواهند شد، زیرا هیچ پلی در محل قادر به تحمل وزن این غول پیکران نخواهد بود. تا چندی پیش با دستگاه های مدرن خود فقط قادر بودیم که مجسمه های کوچک تا وزن ۵۰ تن را حمل کنیم. منجنیق هایی که قادرند صدها تن را بردارند به تازگی ساخته شده اند. اینطور به نظر می رسد که مردم علاقه مخصوصی داشتند که با غول های سنگی در کوه ها و دره ها کلنجار بروند.

مصری ها مکعب های سنگی خود را از اسوان می آوردند، معماران «استون هنج»^۱ تخته سنگ های خود را از جنوب غربی «ولز» و «مارلبارا» می آوردند و سنگ تراشان جزیره ایستر غول های سنگی ساخته شده خود را از معدن های دور دست به محل های کنونی حمل می کردند، و کسی نمی داند که برخی از مجسمه های «تیا هو اناکو» از کجا آمده اند. اجداد گذشته ما می بایستی آدم های عجیبی بوده باشند، دوست داشتند که کارها را برای خود مشکل کنند و همیشه مجسمه های خود را در نقاط بسیار غیر ممکن می ساختند، آیا به خاطر این بوده که آنها از زندگی سخت لذت می بردند؟ من قبول نخواهم کرد که هنرمندان گذشته آنقدر احمق بودند. آنها به سادگی می توانستند معابد و مجسمه های خود را در نزدیکی معادن سنگ بنا کنند، البته اگر یک روایت قدیمی به طور قطع محلی را برای بنا مشخص نکرده باشند. مطمئن هستم که قلعه ساکسی هیوامن «اینکا» ها به طور اتفاقی بر فراز «کوزکو» ساخته نشده بلکه به خاطر یک روایت بوده که این محل را مقدس اعلام کرده. همچنین من مطمئن هستم در تمام نقاطی که قدیم ترین آثار بشر به دست آمده، جالبترین و مهمترین پدیده های گذشته ما دست نخورده در زیر خاک باقی مانده است که می تواند در پیشرفت سفر فضایی امروزه ما اهمیت بسیاری داشته باشد.

فضانوردان ناشناسی که هزاران سال پیش از کره ما بازدید کرده اند! ممکن نیست که کمتر از آنچه که ما امروز فکر می کنیم آینده نگر هستیم آنها بوده باشند. آنها مطمئن بودند که روزی بشر با اراده و صنعت خود قادر خواهد بود که به کیهان بروند.

این یک حقیقت تاریخی کاملاً شناخته شده است که مغز متفکر زمینی ما همواره جویای ارواح و موجودات متفکری در کیهان بوده اند. آنتن رادیویی امروز اولین علایم رادیویی را به موجودات ناشناخته کیهانی ارسال داشته. چه موقع ما جوابی دریافت خواهیم کرد، ده، پانزده و یا صد سال دیگر، ما نمی دانیم، حتی نمی دانیم به سوی چه ستاره ای این علایم را بفرستیم چون اطلاع نداریم چه کره ای بیشتر مورد علاقه ما می باشد. در کجا این علایم ما به این موجودات، متفکر شبه انسان، خواهد رسید؟ نمی دانیم. ولی مدارک بسیاری موجود است که آنچه را که برای رسیدن به هدف خود احتیاج داریم در زمین خود ما نهفته می باشد. در صدد هستیم قوه جاذبه را خنثی کنیم. در باره مواد ساده اولیه و ضد ماده تحقیقات می کنیم. آیا به اندازه کافی در باره آنچه که در زمین ما پنهان شده تحقیق می کنیم که لااقل گذشته خود را بشناسیم؟

اگر تمام امکانات را در نظر بگیریم آنچه که در تصویر گذشته ما گنجانده نمی شده کاملاً روشن می گردد، و نه تنها آنچه که در نوشته های قدیمی مبهم بوده واضح می شوند بلکه دلایل محکمی

برای اثبات وقایع گذشته خود را ارایه می دهند. و بالاخره ما شعور داریم که به وسیله آن می توانیم فکر کنیم. به هر صورت بشر خواهد فهمید که دلیل همه کوشش برای زندگی و زحماتش برای پیشرفت مشتمل آموزش از گذشته است که بتواند خود را برای برخورد با موجوداتی در کیهان آماده سازد. در این هنگام دیرباورترین و موشکاف ترین افراد درک خواهند کرد که هدف کلی بشریت تصرف کیهان می باشد و وظیفه روحی انسان این است که تمام سعی و قدرت خود را در این راه بگذارد، و در آن هنگام است که صلح بر روی زمین حکمفرما خواهد بود، و راهی به سوی بهشت، که خدایان نوید داده اند، هموار خواهد گشت.

به محض این که قدرت ها، دانش و نفوذ موجود برای تحقیق در آموز فضایی به کار برده شود حماقت جنگ های بشری کاملاً روشن خواهد شد. هنگامی که افراد نژادهای مختلف و مردم کشورهای متفاوت با هم در هدف مافوق ملی سفر به کرات دور دست، توافق و همکاری نمایند و آن را از لحاظ فنی ممکن سازند، کلیه مشکلات بشری در دانستن این موضوع، که بشر سفر کیهانی خود را آغاز کرده، کاملاً بی اهمیت خواهند بود.

من دلیل شک خود را در توضیح وقایع گذشته دور بشر دانش موجود امروزی می دانم و اگر اعتراف کنم که شکاک هستم منظورم همان است که «توماس من»^۱ در یکی از سخنرانی هایش، چندین سال پیش بیان کرد:

«اصل مثبت در باره کسی که شک می کند این است که او همه امکانات را در نظر می گیرد».

فصل نهم

معمای آمریکای جنوبی و عجایب دیگر

گرچه من متذکر شده‌ام که قصد ندارم تاریخ ۲۰۰۰ ساله اخیر بشر را مورد کاوش قرار بدهم، ولی معتقد هستم که خدایان رومی و یونانی و شخصیت‌های دیگر حماسه‌ها و روایات نیز اثری از گذشته دیرینه را در بر دارند.

از زمان پیدایش بشر رسوم گذشته در میان مردم مختلف زنده مانده است. تمدن‌های تازه‌تر نیز علایمی از خود بروز می‌دهند که نشان دهنده ارتباط با گذشته ناشناخته می‌باشد.

خرابه‌های واقع در جنگل‌های گواتمالا و «یوکاتان» می‌توانند شباهتی به بناهای عظیم مصری داشته باشند. قاعده هرم «چولولا»^۱ واقع در ۶۰ میلی جنوب پایتخت مکزیک از قاعده هرم «خئوپس» بزرگتر است. ناحیه هرم «تیوتیهواکان»^۲ واقع در ۳۰ میلی شمال مکزیکوسیتی شامل محوطه‌ای است به مسافت نزدیک به ۸ میل مربع که تمام بناهای واقع در این محوطه با ستارگان بخصوصی مطابقت دارند.

قدیمترین روایات چنین می‌گویند که حتی قبل از آن که «هوموسپین» بوجود بیایند خدایان در این منطقه جمع شدند و در باره انسان به مشورت پرداختند.

به تقویم «مایا» که «دقیقترین» تقویم دنیا می‌باشد و فرمول زیره قبلا اشاره کرده‌ام. امروزه ثابت شده که تمام بناهای «چیچین ایتزا»^۳ «تیکال»^۴ «کوپان»^۵ و «پالنکو»^۶ بر طبق تقویم ارزنده «مایا»ها ساخته شده. «مایا»ها اهرام نساختند چون به آن احتیاج داشتند آنها معابد نساختند زیرا لازمه

- 1 Cholula
- 2 Teotihuacan
- 3 Chichenitza
- 4 Tikal
- 5 Copan
- 6 Palenque

زندگیشان بوده، بلکه آنها معابد و اهرام را بنا کردند زیرا که تقویم نشان می داد که تعداد معینی پله می بایستی هر ۵۲ سال ساخته شود. هر سنگ ارتباطی با تقویم دارد و هر بنای کامل شده دقیقاً با یک محاسبه نجومی مطابقت دارد. ولی اتفاق بی اندازه عجیبی در سال ۶۰۰ قبل از مسیح رخ داد. ناگهان بدون هیچ دلیل واضحی مردم شهرهای مستحکم معابد ثروتمند، اهرام جالب میدانهای تزیین شده به مجسمه ها و استادیوم های عظیم خود را که با زحمت فراوان ساخته بودند ترک کردند. جنگل مسیرش را از میان ساختمان ها و خیابان ها طی نمود و تمام بناها را شکافت و همه را مبدل به ویرانه ای نمود، هیچ کس دیگر بدانجا بازنگشت.

فرض کنیم که این اتفاق، این کوچ عظیم ملی، در مصر رخ داده باشد. مردم نسل ها معابد، اهرام، شهرها، مجرای آب و خیابان ها را بر طبق تاریخ های تقویم ساخته بودند. مجسمه های پرشکوهی که با آلات و ابزار بدوی و با مشقت فراوان از سنگ تراشیده شده بودند و در بناهای پرابهت کار گذاشتند. و پس از این همه زحمت که بیش از هزار سال به طول انجامیده بود آنها خانه های خود را ترک گفتند و به شمال بایر کوچ کردند. این عمل که اگر با در نظر گرفتن تاریخ که ما از آن با اطلاع هستیم مقایسه شود، غیر قابل قبول خواهد بود، زیرا که مسخره است. باور نکردنی تر از آن کوشش متوالی و دلایل مبهمی است که برای روشن کردن این واقعیت به کار برده می شود. اولین دلیل ارایه شده این بود که شاید «مایا»ها توسط متجاوزین خارجی بیرون رانده شده باشند. ولی چه قدرتی می توانست با «مایا»ها که در حد اعلای تمدن خود بودند مقابله کند؟ هیچ اثری که نشان دهنده یک برخورد نظامی باشد به دست نیامده.

پیشنهاد دیگر، که این اقوام در اثر تغییرات جوی مجبور به کوچ شده اند، ارزش بررسی دارد ولی شواهدی که این موضوع را ثابت کند نیز وجود ندارد. پس چه بلایی نازل شده بود؟ از آنجا که مسافتی که «مایا»ها از مرزهای قدیمی تا سرحدات جدید طی می کردند فقط ۲۲۰ میل بوده که حتی یک خروس می تواند پرواز کند، پس چگونه می توانستند در این مسافت ناچیز از تغییرات مهیب جوی بگریزند.

این نظریه که ممکن است یک مرض مهلک آنها را مجبور به ترک سرزمین خود کرده باشد نیز ارزش تحقیق را دارد. ولی از آنجا که این نظریه فقط یکی از پیشنهادات ارایه شده می باشد لذا دلیلی بر صحت نمی باشد.

آیا جنگی بین نسل ها اتفاق افتاد؟

آیا جوان علیه پیر طغیان نمود؟

آیا یک جنگ داخلی، یک انقلاب رخ داد؟

اگر ما یکی از این پیشنهادات را قبول کنیم پس فقط باید شکست خورده سرزمین را ترک می کرده و فاتح در خانه های قدیمی خود باقی می ماند.

تحقیقات و کاوش های نقاط مختلف ثابت کرده که حتی یک «مایا» نیز به جای نماند. ناگهان تمام مردم کوچ کردند و بناهای مقدس خود را بدون محافظ در جنگل به جای گذاشتند. می خواهم پیشنهادی ارایه بدهم، هر چند این پیشنهاد همانقدر به ثبوت رسیده که نظریه های دیگر ثابت شده اند، ولی بدون توجه به امکانات نظریه های دیگر، من فرضیه خود را بی گذار و با اطمینان پیش می گذارم.

در زمانی در طول دوران اجداد «مایا»ها خدایان (که به نظر من فسانوردان بودند) به دیدن آنها آمدند، همچنان که دلایل متعددی این فرضیه را همراهی می‌کند. اجداد تمدن آمریکا امکان دارد که آسیای قدیم کوچه کرده باشند.

ولی در دنیای «مایا»ها اسرار و رسومی در باره نجوم، ریاضیات و تقویم وجود داشت که به شدت محافظت می‌شده. موبدان از دانش محافظت می‌کردند چون خدایان عهد کرده بودند که روزی باز خواهند گشت. آنها دین پر ابهت تازه‌ای ساختند، دین «کوکالکان»^۱. بنا بر رسوم موبدان، هنگامی که بناهای عظیم بر طبق قوانین تقویم ساخته و تمام شود خدایان باز خواهند گشت. لذا مردم در ساختن معابد و اهرام بر طبق قوانین مقدس عجله کردند، چون سال اتمام سال خوشی‌ها به شمار می‌رفت. «کوکالکان» از ستارگان می‌آمد و تمام بناها را تصاحب می‌کرد و از آن پس در میان مردم به سر می‌برد.

کارها به پایان می‌رسد و سال بازگشت خدایان فرا رسید ولی اتفاقی نیفتاد. مردم آوازه‌ها خواندند و دعاها کردند و یک سال صبر نمودند. بردگان و جواهرات اهداء می‌کردند، ولی بی‌ثمر بود. آسمان‌ها را سکوتی فرا گرفته بود و اثری از خدایان دیده نمی‌شد. ارباب بهشتی پدید نیامد، صدای غرش و رعدی از دوردست شنیده نمی‌شد و هیچ اتفاقی رخ نداد.

اگر این فرضیه را قدری تحت تفکر قرار دهیم یأس شدید موبدان و مردم را درک خواهیم کرد. کار قرن‌ها زحمت همه بی‌ثمر بود و شک قدرت گرفت. آیا اشتباهی در محاسبات تقویم وجود داشت؟ آیا خدایان در نقطه دیگری فرود آمده بودند؟ آیا همگی مرتکب یک اشتباه بزرگ شده بودند؟ شاید به جا باشد که متذکر شوم سال مقدس «مایا» که در آن سال آغاز شده بود در سال ۳۱۱ قبل از مسیح می‌باشد و مدرک آن در نوشته‌های «مایا» وجود دارد. اگر این تاریخ را قبول کنیم فقط فاصله‌ای در حدود چند سال بین آن و آغاز تمدن مصر وجود دارد. این تاریخ حماسه‌ای به نظر حقیقی می‌آید، چون تقویم بسیار دقیق «مایا» آن را چندین بار تکرار می‌کند. اگر اینچنین باشد تنها تقویم و کوچ عمومی نیست که باعث شک من می‌شود، چون کشف تا اندازه‌ای جدید نیز ایجاد تردید می‌کند.

در ۱۹۳۵ سنگی با نقش برجسته که حتماً «کوکوماتز»^۲ را نشان می‌دهد (در «یوکاتان» به کوکالکان معروف است) در «پالنکو» (سرزمین قدیم) کشف شد. نگاهی بدون نظر قبلی به این نقش حتی سرسخت‌ترین ناباوران را به فکر وامی‌دارد.

نقش مردی است که نشسته و قسمت بالای بدنش همچون موتورسیکلت سواری خم شده. امروز هر بچه‌ای این شکل را به عنوان یک موشک تشخیص می‌دهد. در جلو نوک تیز است و به برآمدگی عجیبی که شباهت به محفظه‌های ورودی موشک دارد ادامه پیدا می‌کند. سپس عریض می‌شود و به دم که آتش از آن می‌جهد خاتمه پیدا می‌کند.

موجود خم شده در حال تنظیم دستگاه‌های نامشخص کنترل می‌باشد، و پاشنه پای چپش بر روی چیزی شبیه به پدال قرار گرفته.

1 Kukulkan

2 Kukumatz

البسه‌اش کاملاً مناسب است، شلوار کوتاه، کمر بند پهن، کتی که یقه آن در جلو به سبک مدرن ژاپنی است، و نوارهای چسبان بر ساعد و ساق‌ها. با اطلاعاتی که ما از عکس‌های مشابه داریم تعجب می‌کردیم اگر پوشاکی برای سر وجود نداشت. و البته آن هم وجود دارد، بالوله‌ها و برآمدگی‌های معمولی و چیزی شبیه آنتن.

فضانورد ما، چون اینچنین تجسم شده، نه تنها به نظر می‌رسد که به جلو خم شده بلکه مخصوصاً به دستگاه‌های مقابلش خیره می‌باشد. صندلی مقابل فضاءنورد به وسیله طبقه‌ای از قسمت عقب دستگاه که بطور منظمی از چهار گوش‌ها، دواير و نقاطی پوشیده شده جدا گردیده.

این نقش چه چیز را به ما بیان می‌کند؟ هیچ؟ آیا هر چه را که ما به سفر فضایی نسبت می‌دهیم یک زائیده تخیلی و احمقانه می‌باشد.

اگر این نقش برجسته «پالنگو» نیز از سلسله مدارک ثابت کننده حذف شود می‌بایستی در درستی دانشمندی که این کشفیات پرارزش را مورد تحقیق قرار می‌دهد شک کرد چون، در موقع بررسی اشیاء حقیقی با ارواح که مواجهه نیستیم.

برای اینکه به سلسله سؤالات جواب نگفته خود ادامه بدهم می‌پرسم چرا «مایا»ها شهر قدیمی خود را در جنگل ساختند و چرا در کنار رودخانه و یا کنار دریا نساختند؟

مثلاً «نیکال» در فاصله ۱۰۹ میلی خلیج هندوراس و ۱۶۱ میلی شمال غربی خلیج «کمپچه»^۱ و ۲۳۶ میلی اقیانوس آرام قرار دارد، فاصله‌ای که یک کلاغ هم می‌تواند راه برود. موضوعی که نشان دهنده آشنایی زیاد «مایا» با دریا است لوازمات بسیار است که از مرجان، گوش ماهی و صدف ساخته شده، پس چرا به جنگل عقب‌نشینی کرده بودند؟

چرا آب‌انبار ساخته بودند هنگامی که می‌توانستند کنار رودخانه زندگی کنند؟ تنها در «نیکال» سیزده آب‌انبار به گنجایش ۲۱۴۵۰۴ یارد مکعب وجود دارد. چرا آنها مطلقاً می‌بایستی آنجا زندگی کنند، کار کنند و بسازند و نه جای منطقی و مطلوب‌تر دیگری؟

پس از سفر طولانی، «مایا»های دلگیر سرزمین جدید را در شمال پیدا کردند و یک بار دیگر بر طبق تاریخ‌های ثابت شده قبلی تقویم، شهرها، معابد و اهرام خود را بنا کردند.

برای این که اشاره‌ای به دقت تقویم مایا بکنیم دوره‌های زمانی که به کار برده‌اند در اینجا بیان می‌کنم:

۲۰ کین = ۱ یونیال یا ۲۰ روز.

۱۸ یونیال = ۱ تان یا ۳۶۰ روز.

۲۰ تان = ۱ کاتان یا ۷،۲۰۰ روز.

۲۰ کاتان = ۱ بکتان یا ۱۴۴،۰۰۰ روز.

۲۰ بکتان = ۱ پیکتان یا ۲،۸۸۰،۰۰۰ روز.

۲۰ پیکتان = ۱ کالابتان یا ۵۷،۶۰۰،۰۰۰ روز.

۲۰ کالابتان = ۱ کینچیلتان یا ۱،۱۵۲،۰۰۰،۰۰۰ روز.

۲۰ کینچیلتان = ۱ آتوتان یا ۲۳،۰۴۰،۰۰۰،۰۰۰ روز.

ولی پله‌های سنگی بر حسب تاریخ تقویم ساخته شده‌اند تنها دیدگاهی بر فراز جنگل سرسبز نیست، بلکه در آنجا رصدخانه نیز ساخته شده بوده. رصدخانه «چیچن»^۱ اولین و قدیمترین ساختمان مدور «مایا»ها می‌باشد. بنای مدور در سه طبقه است و از جنگل مرتفع‌تر می‌باشد. درونش یک پلکان مارپیچی به محل نظارت ختم می‌شود و در داخل گنبد دریچه‌ها و منفذهایی به طرف ستارگان وجود دارد که در شب منظره‌ای بس پرشکوه از آسمان ارایه می‌دهد. بر دیوارهای داخلی نقوشی از خدای باران و تصاویری از انسان بالدار وجود دارد.

باید اعتراف کرد تنها علاقه «مایا»ها به ستاره‌شناسی دلیل کافی برای فرضیه بستگی «مایا»ها به موجوداتی از کرات دیگر نمی‌باشد.

مجموع سؤالات جواب داده نشده حیرت‌آور می‌باشد. چگونه مایاها در باره اورانوس و نپتون اطلاع داشتند؟ چرا دیدبان‌های رصدخانه واقع در چیچن به سوی درخشان‌ترین ستارگان قرار نگرفته؟ منظور از نقش برجسته خدا در حال هدایت موشک که در «پالنکو» است، چیست؟ هدف از تقویم مایا که برای ۴۰۰ میلیون سال استخراج شده چیست؟ از کجا این دانش را به دست آوردند که بتوانند سال خورشید و زهره را تا چهار رقم اعشاری محاسبه کنند؟ چه کسی دانش انبوهی از نجوم به آنها آموخت؟ آیا تمام دلایل اتفاقی است و نتیجه درک «مایا»ها است. و یا هر دلیل، شاید مجموع دلایل به طور کلی، حاصل ایده‌ای ست انقلابی از نظر آنها، در نقطه زمانی آنها، در باره آینده بسیار دور؟

اگر تمام حقایق را در غربالی بریزیم که دانه را از پوست جدا کنیم آنقدر حقایق متغایر و مسخره‌آمیز باقی می‌ماند که برای حل حداقل پاره‌ای از انبوه مشکلات تحقیق می‌بایستی با کوشش جدید و بسیار زیاد تسریع پیدا کند. چون در این دوران، تحقیق در برخورد با «غیرممکن» نباید آرام بماند. من یک داستان تا اندازه‌ای زننده دیگر دارم که بگویم، داستان چاه مقدس چیچن ایتزا. از میان لجن‌زارهای متعفن این چاه که «ادوارد هربرت تامپسون»^۲ حفاری می‌کرد نه تنها جواهرات و اشیاء عتیقه به دست آمد بلکه اسکلت چند پسر و دختر نیز کشف گردید.

بر طبق گزارشات قدیم، «دیاگو دولاندا»^۳ اظهار می‌دارد که در زمان خشکسالی موبدان به نیایش بر سر چاه می‌رفتند و برای جلب رضایت خدای باران، بار سوم خشکی، پسران و دختران را به درون چاه می‌افکندند.

کشفیات «تامپسون» ادعای «اولاندا» را ثابت کرد، داستان وحشتناکی که با خود سؤالاتی نیز از ته چاه بیرون می‌آورد. چطور این حفره آب بوجود آمد؟ چرا بعنوان یک چاه مقدس معرفی شده بود؟ چرا این چاه مخصوص است در صورتی که در آنجا چندین چاه مشابه دیگر نیز وجود دارد؟ به فاصله ۷۶ یاردی رصدخانه «مایا»، شبیه کامل چاه مقدس «چیچن ایتزا» در جنگل نهفته می‌باشد. دهانه چاه که توسط مارها و گیاهان سمی و حشرات موذی محافظت می‌شود از لحاظ مقیاس کاملاً یک اندازه می‌باشد و دیوارهای عمودی‌اش به همان اندازه تحت تأثیر هوا قرار گرفته و از گیاهان جنگلی پوشیده شده. این دو چاه بیش از حد مشابه یکدیگر می‌باشند. عمق آب در

1 Chichen

2 Edward Herbert Thompson

3 Diego de Landa

هر دو یک اندازه می‌باشد و رنگ آب سبز قهوه‌ای متمایل به قرمز خونی می‌باشد. عمر هر دو چاه بدون شک یکی است، هر دو از برخورد میتئورایت ایجاد شده‌اند. ولی دانشمندان قدیمی فقط از چاه مقدس «چیچن ایتزا» صحبت می‌کنند زیرا که دومین چاه با تمام تشابهش جایی در فرضیه‌های آنان ندارد، اگر چه هر دو ۹۸۴ یارد از رأس بزرگترین هرم «کاستیلو» فاصله دارند. این هرم متعلق به «کوکالکان» خدا می‌باشد.

«مار» سنبل اغلب بناهای مایا می‌باشد و این تعجب‌آور است زیرا انتظار می‌رود که افرادی که در میان گل‌های زیبا زندگی می‌کنند در نقش‌های برجسته سنگی خود تحت تأثیر آن قرار نگیرند. ولی با مارهای نفرت‌انگیز در همه جا روبرو می‌شویم، از ابتدای زمان مار در مسیرش از میان خاک لغزیده است. چه کسی بخواهد که این موجود را با ایده پرواز تجسم کند؟ تصویر ابتدایی شیطان مار است که به او فرمان داده شده که بخزد. چطور ممکن است که کسی این موجود کریه را پرستش کند و حتی در این حین به آن قدرت پرواز نیز نسبت بدهد؟ در میان «مایا»ها این ممکن است، «کولکاکان» خدا «کوکوماتز» شاید همان خدای بعدی «کوتزلکوتل»^۱ باشد.

او از سرزمین ناآشنای طلوع خورشید آمد، شنلی سفید پوشیده بود و ریش داشت. او تمام علوم، هنرها و رسوم را به مردم آموخت و قوانین بسیار ارزنده‌ای به جای گذاشت.

گفته شده تحت نظر او میوه ذرت به بلندی انسان می‌روید و پنبه، رنگ شده، گل می‌داد. هنگامی که «کوتزلکوتل» مأموریت خود را انجام داد همچنان که به نصایح خود ادامه می‌داد به دریا بازگشت و در آنجا به کشتی سوار شده که به سوی ستاره صبحگاهی پرواز نماید. برایم خجالت‌آور است که در اینجا نیز تکرار کنم که «کوتزلکوتل» هم عهد کرده بود که باز خواهد گشت.

طبیعتاً کمبودی در توضیحات برای پیدایش این پیرمرد دانا وجود ندارد. یک نسبت راهنما به او داده شد. چون که ظهور یک پیرمرد در این نواحی یک اتفاق همیشگی نیست حتی یک نظریه پر جرأت‌تر وجود دارد و آن این است که «کوتزلکوتل» نمونه قدیمی عیسی می‌باشد. کسی که از گذشته به میان «مایا»ها وارد می‌شده. حتماً از چرخ برای حمل انسان و اشیاء اطلاع داشته و مطمئناً یکی از اولین دستورهای «کوتزلکوتل» شبیه خدا، نیز استفاده از چرخ بوده و چون راهنما، قانون‌دان، دکتر و نشان دهنده بسیاری از جهات علمی در زندگی بوده به مایاها نشان می‌داده که چگونه از چرخ و گاری استفاده کنند که در حقیقت «مایا»ها از هیچ کدام اطلاعی نداشتند.

بگذارید با مجموعه‌ای از عجایب گذشته تاریک این بازیچه گیج‌کننده فکری را کاملتر کنیم. در سال ۱۹۰۰ غواصان اسفنج یونانی در نزدیکی «انتیکسرا»^۲ کشتی غرق شده قدیمی را محتوی مجسمه‌های مرمر و برنز کشف کردند. این غنایم از آب بیرون آورده شد و تحقیقات بعدی نشان داد که این کشتی می‌بایستی در حدود زمان عیسی غرق شده باشد، وقتی که اشیاء به دست آمده را کاوش نمودند یک جسم بی‌قواره پیدا کردند که اهمیتش از مجموع بقیه کشفیات بیشتر بود. پس از پاک کردن و مطالعه این شیء یک صفحه برنزی شامل دوایر، نوشته‌ها و چرخ‌دنده‌هایی کشف شد که دانشمندان فوراً متوجه شدند که می‌بایستی مربوط به نجوم باشد. پس از اینکه تمام قسمت‌ها

1 Quetzalcoatl

2 Anikythra

جداگانه تمیز شد یک ساخته عجیب، یک دستگاه با نشانه‌های متحرک، مقیاس‌های مشکل و صفحات فلزی نوشته شده ظاهر گردید. دستگاه ساخته شده حاوی بیش از بیست چرخ کوچک از نوع چرخ دنده‌های دیفرنسیالی بود. در یک طرف رقاصک وجود داشت که به محض چرخاندن آن تمام چرخ‌ها با سرعت‌های متفاوتی به حرکت در می‌آمدند.

عقربه‌ها با ورقه‌ای از برنز حفاظت می‌شدند که بر روی آن نوشته‌های طولانی خوانده می‌شد در مورد این دستگاه کشف شده از «انتکسیرا» آیا شکی وجود دارد که در دوره عتیق یک دستگاه بسیار دقیق درجه یک مشغول کار بوده؟ علاوه بر آن، دستگاه آنقدر پیچیده است که امکان دارد اولین نوع خود نباشد، بنا بر نظریه پروفیسور «سولا پرایس» آمریکایی این دستگاه یک ماشین حساب بوده که بوسیله آن حرکات ماه و خورشید و شاید حتی کرات دیگر را با آن محاسبه می‌کردند. در این مورد که سال ساخت دستگاه در ۸۲ قبل از مسیح بوده اهمیتی قایل نمی‌شویم جالب‌تر این است که بدانیم چه کسی اولین مدل این پلنتریوم^۱ کوچک را ساخته است.

گفته می‌شود که در سال ۱۲۲۹ «هوهانستافن» امپراطور فردریک دوم در بازگشت از پنجمین جنگ صلیبی در شرق خیمه بسیار عجیبی با خود همراه آورد. در داخل خیمه دستگاهی وجود داشت که توسط آن افراد می‌توانستند درون سقف گنبدی شکل خیمه دستجات ستارگان را در حرکت تماشا کنند. یک بار دیگر پلنتریوم در دوران گذشته دیده می‌شود.

ما وجود آن را قبول می‌کنیم چون می‌دانیم در این دوره اطلاعات فنی برای ساختن چنین دستگاهی وجود داشته. تصویر یک پلنتریوم در دوره عیسی ما را ناراحت می‌کند چون در آن زمان از حرکت ستارگان که به علت گردش زمین است اطلاع نداشتند.

حتی منجمان دانشمند چینی و عربی عهد عتیق قادر نیستند ما را در این حقیقت واضح راهنمایی کنند و احتیاج به گفتن ندارد که گاليله تا ۱۵۰۰ سال بعده به دنیا نمی‌آید.

هر کسی که به آتن می‌رود نباید فراموش کند که از ماشین «انتیگسیرا» دیدن کند، این در موزه ملی باستان‌شناسی قرار دارد. ولی ما فقط شرح نوشته شده‌ای از خیمه پلنتریوم فردریک دوم در دست داریم. باز هم عجایی که از دوران عتیق برای ما به جا مانده:

نقشی از حیواناتی که ۱۰۰۰۰ سال پیش امکان نداشتند در آمریکای جنوبی وجود داشته باشد، مثل شتر و شیر، بر صخره‌های دشت «مارکاهواسی»^۲ در ارتفاع ۱۲۵۰۰ پایی از سطح دریا کشف شده. مهندسین ترکستان قطعات نیم‌دایره شیشه‌ای که متعلق به ظروف شیشه‌ای می‌باشد به دست آوردند، باستان‌شناسان قادر نیستند مبداء و اهمیت آن را بیان نمایند.

ویرانه یک شهر قدیمی در دره مرگ واقع در صحرای نوادا وجود دارد که می‌بایستی در اثر یک واقعه مهیب از بین رفته باشد. حتی امروزه نیز آثار صخره‌های ذوب شده نیز دیده می‌شود. حرارت ناشی از یک آتش‌فشانی کافی نبوده که صخره‌ها را ذوب کند و از این گذشته چنین حرارتی ابتدا خانه‌ها را خاکستر می‌کرده. امروزه تنها اشعه لیزر است که می‌تواند حرارت کافی ایجاد کند، و تعجب‌آور این که حتی یک علف هم در این صحرا نمی‌روید.

۱ پلنتریوم محلی است که آسمان شب و حرکات ستارگان مصنوعاً در آنجا نمایش داده می‌شود. مترجم

«حجرالقبل»، یا سنگ گذشته در لبنان قرار گرفته و بیش از دو میلیون پوند وزن دارد. این سنگ یک سنگ تزئین شده می باشد ولی دست بشر قادر به حرکت این سنگ نبوده. علایم ساخته شده مصنوعی در نقاط غیر قابل امکانی بر صخره هایی واقع در استرالیا، پرو و ایتالیای شمالی به دست آمده. کتیبه هایی از طلا که در «اور»^۱ واقع در «چالدی»^۲ به دست آمد از خدایان که مانند انسان بودند و از آسمان ها آمدند و این کتیبه ها را به موبدان اهدا کردند بازگو می کنند. در استرالیا، فرانسه، هند، لبنان، آفریقای جنوبی و شیلی سنگ های عجیبی وجود دارد که حاوی مقدار زیادی آلومینیوم و بریلیوم می باشد، تحقیقات تازه بر روی این سنگ ها نشان می دهد که این سنگ ها در زمان بسیار دوری می بایستی تحت بمباران شدید رادیواکتیو و حرارت بسیار زیاد قرار گرفته شده باشند. کتیبه های سومری ستارگان ثابت و سیارات را نشان می دهد.

در روسیه باستان شناسان نقش برجسته ای از یک سفینه فضایی به دست آوردند. این نقش شامل ده گوی است که به ردیف داخل چهارچوب قائم الزاویه که از دو طرف توسط ستون های کلفتی نگهدای می شود قرار گرفته اند، گوی ها بر روی ستون هایی قرار دارند.

از جمله کشفیات دیگر روسیه مجسمه کوچکی از برنز می باشد که موجود انسان نمایی را در لباس گشاد که در ناحیه گردن توسط کلاه خودی بسته شده نشان می دهد. کفش ها و دستکش ها نیز بسیار چسبان می باشند. در بریتیش میوزیم بازدید کننده می تواند زمان خسوف های آینده را از روی کتیبه بابلی ها بخواند.

نقشه های کنده کاری شده از اجسام استوانه ای شکل که در حال صعود به بالا نشان داده شده اند در «کونمینگ»^۳ پایتخت حومه «یانان»^۴ در چین به دست آمده، کنده کاریها بر روی هر می است که ناگهان پس از یک زلزله از کف دریاچه کونیمینگ ظاهر گردید.

چه کسی می تواند این معماها و معماهای بی شمار دیگر را حل کند؟ وقتی که مردم برای توضیح موضوعی به طور کلی می گویند اشتباه، بی معنی و نامربوط می خواهند شانه از زیر حقیقت خالی کنند. منصفانه نیست که پس از آنچه که گفته شده و انجام شده تمام ترجمه ها را نادرست تلقی کرد و وقتی که به نفع منظور شخصی است از آنها استفاده نمود. به نظر من این یک عمل بزدلانه است که چشم ها و گوش های خود را در مقابل حقایق و حتی فرضیه های تازه ببندیم، آنهم فقط به خاطر این که نتایج تازه، طرفداران قدیمی را به سوی خود می کشند.

انقلاب چیزی است که هر ساعت و هر روز در سراسر دنیای ما اتفاق می افتد. و مسایل ارتباطی و حرکتی امروزه کشفیات را در سراسر کره پخش می کند، محققین می بایستی با همان علاقه و پشتکار که در تحقیقات معموله به کار می برند در گزارشات گذشته ما کاوش نمایند.

در ماجرای کاوش در گذشته اولین قدم برداشته شده است و حالا دومین و جالب ترین قسمت تاریخ بشری با سفر به کیهان آغاز می شود.

1 Ur

2 Chaldea

3 Kunming

4 Yunnan

فصل دهم

تجربه زمین از فضا

این سؤال که آیا سفر فضایی نتیجه‌ای دارد هنوز در مباحثه خاموش نشده و دلیل بی‌معنی بودن تمام، یا جزئی از تحقیقات فضایی این است که مادامی که ما در زمین خود مشکلات حل نشده داریم نباید به «انگولک» در فضا بپردازیم.

چون نمی‌خواهم در گفتگو با خواننده به مباحثه علمی، که برای آنان قابل درک نیست، کشیده شوم فقط به گفتن چند دلیل واضح در لزوم تحقیقات فضایی اکتفا می‌کنم.

از ابتدای زمان کنجکاوی و عطش برای دانش همواره نیرویی وادار کننده در ادامه به تحقیقات بوده. دو سؤال، چرا چیزی اتفاق افتاد و چگونه اتفاق افتاد، همیشه پیش‌تاز پیشرفت و ترقی بوده. ما سطح زندگی کنونی خود را مدیون ناآرامی که این دو سؤال ایجاد کرده‌اند می‌باشیم. راحتی و سایش نقلیه امروزه مشکلات و ناراحتی‌هایی که اجداد ما می‌بایستی تحمل می‌کردند از بین برده. خیلی از سختی‌های کارهای سنگین را ماشین به عهده گرفته. بسیاری دستگاه‌های انرژی‌زا، روش‌های شیمیایی و یخچال‌ها و خیلی وسایل خانگی دیگر ما را از انجام کارهایی که قبلاً فقط به وسیله انسان انجام می‌گرفت راحت ساخته. دانش تعیین کننده مسیر بشریت نیست بلکه کمکی است به بشریت و حتی زایده نامطلوبش یعنی بمب اتمی به دوستی برای بشر مبدل خواهد شد.

امروزه دانش با سربلندی به بسیاری از هدف‌های خود رسیده. ۱۱۲ سال طول کشید که عکاسی تکامل پیدا کند و یک عکس روشن عاید شود، تلفن پس از فقط ۵۶ سال آماده استفاده شد و فقط ۳۵ سال تحقیقات علمی کافی بود که رادیو را به نقطه دریافت مطلوب برساند. ولی تکمیل رادار تنها ۱۵ سال به طول انجامید.

دوره اختراعات تاریخی و تکامی آنان کوتاه‌تر و کوتاه‌تر می‌شود. تلویزیون سیاه و سفید پس از ۱۲ سال تحقیق و تکمیل در معرض تماشا قرار گرفت و ساختن اولین بمب اتمی ۶ سال به طول

انجامید. این نمونه کوچکی از ۵۰ سال ترقی علمی است، ارزنده و تا اندازه‌ای ترسناک. تکامل همچنان در رسیدن به هدف خود به سرعت ادامه خواهد داد. در صد سال آینده اکثر آرزوهای بشری به حقیقت خواهد پیوست.

روح بشری مسیرش را در مقابل اخطارها و موانع طی نموده. در مقابل عقیده‌ای بی‌ارزش که آب محیط ماهی‌هاست و هوا برای پرندگان است، بشر محیط‌هایی را که ظاهراً برای او در نظر گرفته نشده تصرف نموده. بشر در مقابل تمام قوانین به اصطلاح طبیعی پرواز می‌کند و ماه‌ها در زیر دریایی‌های اتمی در زیر آب به سر می‌برد. با استفاده از دانش، او برای خودش بال و فلس ساخته، چیزی که آفریننده‌اش برای او منظور نکرده بود.

هنگامی که «چارلز لیندبرگ»^۱ سفر تاریخی خود را آغاز کرد، قصدش پاریس بود. واضح است که او اهمیتی به رسیدن به پاریس نمی‌داد، او می‌خواست نشان بدهد که انسان قادر است تنها و بدون خطر آتلانتیک را طی کند، اولین مقصد سفر فضایی ماه است ولی آنچه را که در حقیقت این پروژه علمی و یافنی می‌خواهد ثابت کند این است که بشر مالک کیهان می‌باشد. پس چرا سفر فضایی؟

در چند قرن افزایش جمعیت کره ما را به طور خطرناکی شلوغ خواهد کرد. محاسبات جمعیت زمین را در سال ۲۰۵۰ به ۸/۷ میلیارد تخمین زده‌اند.

و کمتر از ۲۰۰ سال بعد به ۵۰ میلیارد افزایش پیدا خواهد کرد و بعد ۳۳۵ نفر باید در یک کیلومتر مربع زندگی کنند، تصورش قابل درک نیست. فرضیه‌های مبهوت کننده‌ای چون تهیه غذا از دریا و حتی ساختن شهرهایی در کف اقیانوس‌ها، به علت انفجار جمعیت، بر خلاف عقیده پیروان خوش‌باور آن زودتر از آن که راه حلی باشد بی‌ارزش خواهد بود.

شش ماه اول سال ۱۹۶۶ متجاوز از ۱۰,۰۰۰ نفر از اهالی جزیره «لومباک»^۲ متعلق به اندونزی که برای زنده ماندن از حلزون و گیاهان تغذیه می‌کنند از گرسنگی خواهند مرد. «اوتانت» دبیر کل سازمان ملل متحد اظهار می‌دارد که تعداد کودکان هندی که به علت گرسنگی در معرض مرگ قرار دارند بالغ بر ۲۰ میلیون می‌باشد. رقمی که نظریه پروفیسور «ماهلر»^۳ را که، گرسنگی به حد جهانی رسید، ثابت می‌کند. ثابت شده که ایجاد مواد غذایی با وجود استفاده از جدیدترین روش‌ها و به کار بردن کودهای شیمیایی در سطح بسیار بزرگی با ازدیاد روزافزون جمعیت برابری نمی‌کند. باید از علم شیمی شکرگزار بود که امروزه روش‌های کنترل تولید مثل را نیز در اختیار ما قرار داده ولی چه ارزشی دارند هنگامی که زنان در کشورهای عقب‌مانده از آن استفاده نمی‌کنند؟ سطح تولید مواد غذایی را موقعی می‌توان با ازدیاد جمعیت برابر کرد که بتوان تاده سال دیگر یعنی سال ۱۹۸۰ تولید مثل را به نصف تقلیل داد.

متأسفانه من در این امیدی ندارم چون نمی‌توان دیوار ضخیم اعتقادات مذهبی و افکار اجتماعی را به سرعتی که جمعیت تراکم پیدا می‌کنند از بین برد. آیا این انسانیت یا حتی مافوق انسانیت است که به جای این که نگذاریم کودکان به دنیا بیایند بگذاریم میلیون‌ها تن از آنها در اثر گرسنگی از بین

1 Charles Lindbergh

2 Lombok

3 Mohler

بروند؟ حتی اگر در یک روز خوب، جلوگیری از تولید مثل برنده شود، حتی اگر زمین‌های زیر کشت افزایش داده شوند و برداشت را به کمک روش‌های هنوز شناخته نشده چندین برابر کرد، حتی اگر ماهی قسمت اعظم غذا را تشکیل دهد و مزارعی در کف اقیانوس‌ها ایجاد شود، حتی اگر همه اینها و خیلی بیشتر امکان می‌داشت فقط آن روز شیطانی را ۱۰۰ سال تأخیر می‌داد.

مطمئن هستم که روزی بشر به مریخ خواهد رفت و با اوضاع جوی آنجا خو خواهد گرفت، همچون که اگر اسکیموها را به مصر ببریم به هوای آنجا عادت خواهند کرد. کشتی‌های فضایی غول‌پیکر حامل فرزندان ما کرات آسمانی را تسخیر خواهند کرد، همانطور که آمریکا و استرالیا اخیراً تسخیر شدند.

به این دلیل باید به تحقیقات فضایی ادامه بدهیم.

ما باید به فرزندان خود شانس زنده ماندن را بدهیم. هر نسلی که از مسئولیت خود شانه خالی می‌کند بشر را در آینده محکوم به مرگ در اثر گرسنگی خواهند کرد. دیگر تحقیقات مطلق که مورد نظر دانشمندان می‌باشد مطرح نیست و بگذارید به کسانی که تصور می‌کنند مسئول آینده نیستند بگوییم که همین تحقیقات فضایی ما را از جنگ سوم جهانی نجات داده. آیا خطر انهدام کامل، قدرت‌های بزرگ را از اثبات عقاید و اختلافات خود به وسیله جنگ باز نداشته؟

دیگر لازم نیست که یک سرباز روسی برای ویران ساختن آمریکا پا به آنجا بگذارد. هرگز لازم نیست که یک سرباز آمریکایی در خاک روسیه کشته شود، زیرا که بمب اتمی حمله می‌کند و یک کشور را با تشعشعات رادیواکتیو ویران می‌سازد. ممکن است مسخره به نظر بیاید ولی اولین موشک بین قاره‌ای ضامن صلح بود.

این عقیده گاهی ارایه می‌شود که اگر میلیون‌ها که خرج تحقیقات فضایی می‌شود به پیشرفت‌های دیگر صرف شود بهتر است، این عقیده غلط است. کشورهای صنعتی دنیا تنها از روی ترحم و یا دلایل سیاسی به کشورهای عقب‌مانده کمک نمی‌کنند بلکه می‌خواهند بازاری برای فروش فرآورده‌های خود ایجاد نمایند، که کاملاً قابل درک است. کمک‌هایی که یک کشور عقب‌مانده به آن نیاز دارد از نقطه نظر یک احتیاج طولانی کاملاً نامربوط است. در حدود ۱/۶ میلیارد موش که هر یک معادل ۱۰ پوند غذا در سال از بین می‌برند در ۱۹۶۶ در هند زندگی می‌کردند، ولی دولت جرأت نمی‌کند که موش‌ها را از بین ببرد زیرا که یک عقیده مذهبی از موش‌ها محافظت می‌کند. و همچنین هند دارای ۸۰ میلیون گاو است که شیر نمی‌دهند و نمی‌توان در موقع قحطی از آنان استفاده کرد و یا آنها را ذبح نمود. در کشور عقب‌مانده‌ای که خرافات و عقاید مذهبی از پیشرفت آن جلوگیری می‌کند نسل‌ها طول خواهد کشید که یک عمر خرافات و آداب را از بین برد.

در اینجا نیز وسایل ارتباطی، سفر فضایی، روزنامه و رادیو و تلویزیون در پیشرفت و بیداری کمک می‌کند. دنیا کوچکتر شده و ما بیشتر در باره یکدیگر می‌دانیم و می‌آموزیم ولی برای رسیدن به موقعیتی که مرزهای ملی یک موضوع پیش پا افتاده بشود سفر فضایی تنها راه است. در اثر پیشرفت تکنولوژی بی‌ارزش بودن انسان‌ها و قاره‌ها در مقابل کیهان درک خواهد شد، که به سبب همکاری در تحقیقات فضایی خواهد بود. در هر واقعه‌ای بشر احتیاج به امیدی داشته که او را از زیر بار مشکلاتش بیرون آورد و به حقیقتی ظاهراً غیر قابل تسلط دست یابد.

موضوع بسیار مهم که دلیل دیگری در لزوم تحقیقات فضایی می باشد عده کثیری است که شغل خود را به علت خودکار شدن کارخانجات و صنایع از دست داده اند و فعلاً در تحقیقات فضایی دست دارند.

صنعت فضایی، صنعت اتومبیل سازی و فولادسازی را از لحاظ بازارهای فروش به جا گذاشته. وجود بیش از ۴۰۰۰ فرآورده جدید مدیون تحقیقات فضایی می باشد. آنها در حقیقت پدیده هایی فرعی در تحقیقات برای رسیدن به هدف های بالاتر می باشند. این فرآورده های فرعی به صورت جزئی از زندگی روزمره در آمده اند و هیچ کس حتی فکری در باره چگونگی پیدایش آنان نمی کند. ماشین حساب الکترونیکی، فرستنده های کوچک و گیرنده های کوچک، ترانزیستورهای رادیو و تلویزیون در راه این تحقیقات پدید آمدند. تابه هایی که غذا به ته آن نمی چسبد، حتی بدون روغن، دستگاه های دقیق هواپیماها، دستگاه های تمام اتوماتیک کنترل فرودگاه ها و خلبان های اتوماتیک و کمپیوتر که به سرعت در پیشرفت است و همگی جزئی از تحقیقات فضایی می باشند که اینهمه مخالف دارد، برنامه تحقیقاتی که در زندگی خصوصی فرد فرد ما مؤثر می باشد. و چیزهایی که مردم عادی در باره آنها هیچ اطلاعی ندارند مثل طرز جوش دادن و روغنکاری جدید در خلاء، لامپ های فتو الکتریک و منبع های بسیار کوچک تولید انرژی که قادر است مسافت های بی نهایت طولانی را طی کند.

از سیل مالیات هایی که به نفع تحقیقات فضایی جمع آوری می شود جریان دایمی از سود نتایج به مالیات دهنده بازمی گردد. کشورهای که در تحقیقات فضایی از هیچ لحاظ شرکت ندارند به وسیله این انقلاب فنی مورد هجوم قرار خواهند گرفت. اسامی چون «تل استار»^۱، «اکو»^۲، «رله»^۳، «ترایس»^۴، «مارینر»^۵، «رنجر»^۶ و «سینکام»^۷ علایمی هستند در جاده مقاومت ناپذیر تحقیقات. چون منابع انرژی زمین فناپذیر نمی باشد برنامه تحقیقات فضایی به صورت یک امر حیاتی در خواهد آمد و ما برای تهیه مواد سوخت اتمی که به وسیله آن شهرهای خود را روشن کنیم و خانه هایمان را گرم نماییم می بایستی به مریخ یا کرات دیگر سفر نماییم. چون نیروگاه های اتمی ارزانترین منبع ایجاد انرژی امروز می باشند. کارخانجات تولیدی عظیم فقط موقعی محتاج این نیروگاه ها خواهند بود که مواد سوختنی زمین به پایان برسد. هر روزه نتایج جدید تحقیقات ما را تحت تأثیر قرار می دهد. دیگر دست به دست دادن دانش فرا گرفته شد، و از پدر به پسر، برای همیشه از بین رفته. تکنیسین از یک دستگاه رادیو که فقط به سادگی با فشار دادن یک دکمه کار می کند، باید کاملاً از تکنولوژی پیچیده ترانزیستورها و مدارهایی که اغلب بر روی صفحات پلاستیکی چاپ شده اند با اطلاع باشد. طولی نخواهد کشید که او بایستی از قطعات بسیار ریز میکروالکترونیک نیز با اطلاع باشد. آنچه را که کارآموزان امروزه فرا می گیرند فردا استادکاران بایستی جاهای خالی آن را پر کنند. گر چه فردی که در زمان پدر بزرگان ما استاد حرفه ای بوده و دانش او یک عمر برایش کافی بوده استادان امروز و فردا بایستی دائماً روش های تازه را به قدیمی بیافزایند، آنچه که دیروز مورد

1 Telstar
2 Echo
3 Mariner
4 Ranger
5 Syncon

قبول بوده امروز از کار افتاده است.

حتی اگر میلیون‌ها سال طول بکشد روزی فرا خواهد رسید که خورشید ما بسوزد و از بین برود، احتیاجی به آن لحظه وحشتناک نیست وقتی که کافی است یک فرمانروا از روی ضعف، دستگاه‌های ویران کننده اتمی را به حرکت در آورد و فاجعه‌ای را آغاز نماید. یک اتفاق غیر قابل پیش‌بینی کیهان قادر است نابودی زمین را فراهم سازد. بشر هیچ گاه تصور این امکان را ننموده و شاید روی همین اصل باشد که از صمیم قلب در امید و تعقیب زندگی دوباره روحی در یکی از هزاران دین بوده.

پس اگر چه ممکن است که تحقیقات فضایی جزئی از انتخابات آزاد او نباشد ولی در بررسی امکان زندگی کیهانی آینده، او به دنبال یک گزینه تکامل درونی می‌رود. همانطور که من معتقد هستم که در دوران گذشته تاریک بشریت فضانوردانی از ما دیدن کرده‌اند. همچنین بر این هستم که ما تنها موجود متفکر نیستیم و هستند موجوداتی کهن تر و داناتر در این کیهان. حالا اگر من بگویم که تمام این موجودات متفکر در تحقیقات فضایی منظور به خود دست دارند در حقیقت من به سوی داستان‌های علمی کشیده می‌شوم و می‌دانم که خود را از این لحاظ هدف انتقاد قرار داده‌ام. بشقاب پرنده موضوعی است که از بیست سال پیش تا کنون کم و بیش رواج دارد. در اصطلاح آنها را «یو.اف.او»^۱ می‌نامند. اصطلاحی است آمریکایی که مخفف، «اجسام پرنده شناخته نشده»، می‌باشد. ولی قبل از این که در باره موضوع جالب و مبهم «یو.اف.او» صحبت کنم می‌خواهم مطلب مهمی را در بحث در اثبات علت سفر فضایی بیان نمایم.

گفته می‌شود تحقیقات در سفرهای فضایی سودمند نمی‌باشد. حتی ثروتمندترین کشورها به تنهایی قادر نیست بدون ایجاد خطر ورشکستگی ملی مخارج هنگفت این تحقیقات را بپردازد، کاملاً صحیح است، هرگز تحقیقات خاصه از نظر تجارتي منفعت‌آمیز نبوده و این نتایج تحقیقات است که معامله پر سودی می‌باشد. این عادلانه نیست که در این مرحله از سفر فضایی منفعت‌های تجارتي را به میان کشید، گر چه هیچ برآوردی برای ۴۰۰۰ فرآورده‌های فرعی تحقیقات فضایی زده نشده.

به نظر من سودی که از این تحقیقات به دست خواهد آمد تا کنون از هیچ تحقیقاتی به دست نیامده است. هنگامی که به هدف خود برسد این تحقیقات نه تنها پر منفعت خواهند بود بلکه بشریت را از سقوط حقیقی و حتمی دنیا نجات خواهد داد. به جا است اشاره کنم که سری ماهواره‌های «کازمت»^۲ تا کنون یک معامله پر سود تجارتي بوده است.

در نوامبر ۱۹۶۷ در مجله «استرن» چنین درج شده بود:

اغلب دستگاه‌های حیات بخش پزشکی از آمریکا می‌آید. اینها فرآورده‌های مجموع پیشرفت‌های تحقیقاتی اتمی، سفر فضایی و تکنولوژی نظامی می‌باشد. اینها نتیجه همکاری و نزدیکی جالب بین غول‌های صنعتی و بیمارستان‌های آمریکاست که علم پزشکی را روزانه به پیروزی‌های تازه‌ای می‌رساند.

1 U.F.O

2 Cosmat

کمپانی «لاکهد» که جت‌های جنگی «استارفایتر» را می‌سازد و «مایوکلینیک» معروف با هم در تکمیل یک سیستم نرسی با استفاده از کامپیوتر همکاری دارند.

بنا بر درخواست حرفه پزشکی طراحان «نورث آمریکا اوایشن»^۱ مشغول ساختن «امفیزمابلت»^۲ دستگاهی که تنفس بیماران ریوی را آسان‌تر نماید می‌باشند. و افراد تحقیقاتی ناسا عقیده یک دستگاه تشخیص مرض را ارایه داده‌اند. این دستگاه که در حقیقت به منظور اندازه‌گیری ضربات «میکرو میتیورایت» بر بدنه سفاین فضایی بوده، تکان‌های عضلانی را در بعضی از بیماری‌های عصبی ثبت می‌کند. یکی دیگر از فرآورده‌های فرعی تکنولوژی کامپیوتر آمریکا «پیس‌میکر»^۳ می‌باشد. امروزه بیش از ۲۰۰۰ آلمانی با یکی از این دستگاه‌ها در سینه خود زندگی می‌کنند. این یک مینی‌ژنراتور است که به وسیله باطری کار می‌کند و در زیر پوست بدن قرار داده می‌شود. پزشکان از آن دو سیم را که از شریان عبور داده شده به دهلیز راست قلب متصل می‌کنند و به وسیله جریان‌های مداوم آن قلب تحریک می‌شود، یعنی این دستگاه می‌تپد. هنگامی که باطری این «ماشین قلب» پس از سه سال فرسوده می‌گردد یک عمل جراحی ساده دوباره آن را به کار می‌اندازد. قسمت آمریکایی کمپانی جنرال الکتریک سال گذشته با ساختن یک مدل دو سرعتی این معجزه تکنولوژی پزشکی را کامل‌تر نموده. صاحب این «پیس‌میکر» هنگامی که می‌خواهد مثلاً تنیس بازی کند و یا بدود تا از قطارش عقب نماند تنها کافی است یک آهن‌ربا را که در روی این ژنراتور داخلی قرار دارد برای مدت کوتاهی بالا و پایین ببرد و قلب فوراً با سرعت بیشتری مشغول به کار می‌کند. این هم از گزارش مجله «اشترن» و دو نمونه دیگر از پدیده‌های فرعی تحقیقات فضایی، حالا چه کسی جرأت می‌کند که بگوید این تحقیقات بی‌فایده می‌باشند.

سرمقاله‌ای در شماره ۴۷ روزنامه «دای‌زیت» مورخه نوامبر ۱۹۶۷ چنین می‌گوید: «ایده از یک موشک ماه‌پیما» گزارش همچنان ادامه می‌دهد:

طرح‌های سفاین فضایی که برای فرود آرام بر کره ماه در دست تکمیل می‌باشد مورد توجه سازندگان اتومبیل است، چون دانستن چگونگی انهدام اینگونه طرح‌ها تحت شرایط مختلف کمک بزرگی می‌باشد. اگر چه این سرنشینان اتومبیل‌ها را از صدمه هرگونه تصادفی مصون نمی‌دارد ولی طرح‌هایی که با کمال موفقیت در سفر فضایی به کار برده شده می‌تواند خطر را در هنگام تصادم بکاهد.

صفحات کندو مانند که بیش از پیش در صنعت هواپیماسازی به کار می‌رود کمی وزن و قدرت زیاد را مضمون می‌شود. همچنین این صفحات به طور عملی در صنعت اتومبیل‌سازی امتحان شده. کف اتومبیل آزمایشی «روور» که موتور آن توربین گازی است از صفحه کندویی ساخته شده. کسی که از موقعیت فعلی تحقیقات با خبر است و سرعت پیشرفت آن را می‌داند هرگز سئوالاتی چون «سفر از یک ستاره به ستاره دیگر هرگز عملی نخواهد بود» را تحمل نخواهد کرد و نسل جوان ما شاهد به حقیقت پیوستن این «غیرممکن» خواهند بود. کشتی‌های فضایی غول‌پیکر با موتورهای بسیار عظیم ساخته خواهند شد، همچنان که روس‌ها در سال ۱۹۶۷ دو سفینه بدون سرنشین را در

1 North America Aviation

2 Emphysemabell

3 Pacemaker

استراتوسفر با موفقیت متصل نمودند. محققین از هم‌اکنون برای ایجاد یک نوع پرده حفاظتی، مثل قوس الکتریکی، مشغول به کار هستند، که با قرار دادن آن در مقابل کپسول از برخورد اجسام با آن جلوگیری نموده و آنها را منعکس نماید. یک دسته از برجسته‌ترین فیزیک‌دانان در صدد کشف چیزی که «تکیان»^۱ نامیده می‌شود می‌باشند. فعلاً اینها اجسام فرضی هستند که سرعتی مافوق سرعت نور دارند و حداقل سرعتشان برابر با نور است.

دانشمندان می‌دانند که «تکیان» بایستی وجود داشته باشد. فقط حالا اثبات فیزیکی وجود آنها مطرح است، گرچه چنین اثباتی برای «نیوترینو» و «ضد ماده» شده است. در آخر من می‌خواهم از مخالفان سرسخت سفر فضایی سؤال کنم که آیا آنها حقیقتاً معتقد هستند که چند هزار از پرازش‌ترین دانشمندان ما کار پر اهمیت خود را به خاطر یک عقیده واهی و یا هدف بی‌ارزش به هدر می‌دهند. بگذارید موضوع «یو.اف.او» را با جرأت دنبال کنیم و این که ممکن است جدی تلقی نشود ندیده بگیریم. اگر من جدی تلقی نشوم بر این دل خوش خواهم بود که در میان اشخاص متخصص قرار دادم.

«یو.اف.او» بر فراز آمریکا، فیلیپین، آلمان غربی و مکزیکو دیده شده‌اند.

فرض کنیم که ۹۸ درصد از کسانی که مدعی بودند «یو.اف.او» را دیده‌اند در حقیقت شاهد یک گوی آتشین، بالن هواشناسی، ابر، هواپیماهای جدید ناآشنا و یا خواص عجیب نور در آسمان بوده‌اند.

بدون شک عده کثیری از مردم دستخوش تشنج عمومی شده بودند، چون همگی مدعی بودند که چیزی را دیده‌اند که وجود نداشته، و البته آن عده شهرت‌طلبان در همین فصل حماقت، با گزارشات خود سرمایه جمع می‌کنند و سرمقاله برای روزنامه‌ها می‌سازند. اگر ما تمام مجنون‌ها، دروغگوها، بیماران روانی و شهرت‌طلبان را کنار بگذاریم باز هم عده زیادی شاهد باقی خواهند ماند که شامل کسانی هستند که شغلشان آنها را با اتفاقات فضایی آشنا می‌دارد، یک زن خانه‌دار ممکن است مرتکب همان اشتباهی شود که یک زارع در غرب وحشی کرده ولی اگر این «یو.اف.او» توسط کسی مثل یک خلبان هواپیما دیده شده باشد مشکل است این را به عنوان (چرند) رد کنیم، زیرا که یک خلبان کاملاً با سراب‌ها، گوی آتشین، بالن هواشناسی و غیره و غیره آشنایی دارد. عکس‌العمل تمام احساسش، مخصوصاً قدرت دید درجه یک او، دائماً مورد معاینه قرار می‌گیرد. او اجازه ندارد چندین ساعت قبل از پرواز و در حین پرواز الکل صرف کند. و به سختی ممکن است که یک خلبان «چرند» صحبت کند زیرا خیلی به آسانی شغل خوب و پر درآمدش را از دست خواهد داد و هنگامی که نه تنها یک خلبان بلکه دسته‌ای از خلبانان (منجمله خلبانان نیروی هوایی) یک داستان را بازگو می‌کنند ما مجبور می‌شویم که گوش بدهیم.

من شخصاً نمی‌دانم که «یو.اف.او» چیست و نمی‌گویم که ثابت شده آنها اجسام پرنده‌ای می‌باشند و تعلق به موجودات متفکر ناشناخته دارند، اگر چه کوچکترین اعتراض به این فرضیه نمی‌توان کرد. ولی متأسفانه شخصاً «یو.اف.او» را ندیده‌ام اگر چه به سراسر دنیا سفر کرده‌ام. با این وجود می‌توانم مدارکی دال بر این موضوع ارایه بدهم.

1 Tachyon

در ۵ فوریه ۱۹۶۵ سازمان دفاع آمریکا اعلام داشت که به قسمت مخصوص «یو.اف.او» دستور داده شده که در باره گزارش دو متصدی رادار تحقیق بعمل آورند.

در ۲۹ ژانویه ۱۹۶۵ این دو، اجسام ناشناخته‌ای را در صفحه رادار فرودگاه «مریلند» دیده‌اند. این اجسام در ارتفاع ۳۰ میل با سرعت عظیم ۴۳۵۰ از سمت جنوب به طرف فرودگاه آمدند سپس یک دوره تند زده و از دید رادار خارج می‌شوند.

در سوم مه ۱۹۶۴ عده مختلفی از اهالی «کنبرا» (استرالیا)، منجمله سه هواشناس، یک جسم بزرگ درخشان را در آسمان صبحگاهی مشاهده نمودند که در مسیر شمال شرقی در حرکت بود، در تحقیقات و بازجویی‌هایی که وابسته‌های «ناسا»^۱ به عمل آوردند، شهود عینی توصیف نمودند که چگونه این «شیء» بطور عجیبی حرکت می‌کرد، و چگونه جسم کوچکتر به طرفش حمله برد. جسم کوچک درخشندگی قرمزی از خود داد و سپس نابود شد و «شیء» عظیم‌تر در مسیر شمال غربی ناپدید گردید.

یکی از هواشناسان با لحن بهت‌زده‌ای گفت من همیشه «یو.اف.او» را مسخره می‌کردم ولی حالا چه می‌توانم بگویم.

در ۲۳ نوامبر ۱۹۵۳ یک جسم ناشناس پرنده در صفحه رادار مرکز هوایی «کیزوز» واقع در میشیگان دیده شد. به ستوان «ار. ولسون»^۲ که در همان هنگام در حال تمرین با یک جت «اف - ۸۶» بود دستور داده می‌شود که این «شیء» را تعقیب کند. گروه رادار شاهد «ویلسون» بودند که جسم ناشناس را ۱۶۰ میل تعقیب کرد. ناگهان در دو پرنده در صفحه رادار یکی شدند، هر چه ستوان «ویلسون» به وسیله رادیو صدا زده شد جوابی نیامد. در طول چهار روز بعد نواحی که این اتفاق غیر قابل تصور رخ داده بود، برای به دست آوردن قطعات، شدیداً جستجو گردید، دریاچه سوپریور که در نزدیکی محل حادثه واقع بود برای پیدا کردن آثاری از روغن کاوش گردید. آنها چیزی پیدا نکردند، هیچ اثری از ستوان ویلسون و هواپیمایش به دست نیامد.

در ۱۳ سپتامبر ۱۹۶۵ اندکی قبل از ساعت یک بامداد گروه‌بان «یوجین برتراند»^۳ با زنی که در پشت فرمان اتومبیل کاملاً گیج به نظر می‌رسید در جاده «اکستر نیوهمپشایر» مواجه شد. خانم حاضر نشد اتومبیلش را حرکت بدهد و مدعی بود که به وسیله جسم عظیم قرمز رنگ پرنده‌ای در جاده ۱۰۱ ده میل مورد تعقیب قرار گرفته بود که سپس جسم در جنگل ناپدید گشت.

پلیس که مرد مسن و خونسردی بود تصور کرد که خانم قدری دیوانه است، تا این که عین همین گزارش را از رادیوی اتومبیلش از یک اتومبیل گشتی دیگر شنید. از مرکز همکارش «جین تالند»^۴ به او دستور داد که هر چه زودتر به آن محل برود. در آنجا جوانی همان اظهارات را تکرار نمود. او نیز از ترس جسم درخشان قرمز رنگی به چاله‌ای پناه برده بود. تا اندازه‌ای از روی بی‌میلی هر دو به گشت با اتومبیل‌های خود پرداختند و مطمئن بودند که این داستان مسخره توضیح منطقی دارد. آنها منطقه را دو ساعت تمام گشتند سپس تصمیم به مراجعت نمودند. از کنار مزرعه‌ای که شش

1 Nasa

2 R. Wilson

3 Engene Bertrano

4 Gene Toland

اسب در آن ایستاده بود عبور می کردند که ناگهان اسب‌ها به بیرون تاختند و کاملاً در یک زمان تمام منطقه در یک نور قرمز رنگی غرق گردید. «آنجا، آنجا را نگاه کن»... یکی از پلیس‌ها فریاد زد و جسم آتشین قرمز رنگی که بدون صدا و به آهستگی به طرف تماشاگران می آمد بر فراز درخت‌ها در پرواز بود. «برتراند» دقیقاً همکار خود را بوسیله رادیو تلفن از آنچه که با چشم‌های خود می دید مطلع نمود. حالا مزرعه نزدیک جاده و تپه همجوار غرق در نور قرمز رنگ شده بودند، دومین اتومبیل پلیس به سرعت نزدیک شده و در کنار جاده ایستاد «خدا لعنتش کنه» و بالکنت گفت، من از بی سیم شنیدم که تو و «تالند» فریاد می زدید فکر کردم هر دو دیوانه شده‌اید ولی، به آن نگاه کن. در تحقیقاتی که در تعقیب این موضوع صورت گرفت پنجاه و هشت شاهد عینی مطلع شرح جریان عجیب را بازگو نمودند، از جمله هواشناس و نگهبان ساحلی، یعنی کسانی که شهود مطمئنی بودند و به ندرت ممکن است بین بالن هواشناسی و یک هلیکوپتر اشتباه کنند یا فرق بین ماهواره در حین سقوط و چراغ‌های یک هواپیما را تشخیص ندهند.

گزارش شامل اظهارات دقیق بود ولی هیچ توضیحی در باره جسم پرنده ناشناسی نمی داد. در پنجم مه ۱۹۶۷ شهردار «مارلین»^۱ در «مالیوت» حفره عجیبی به فاصله ۶۸۰ یاردی از جاده در یک مزرعه پیدا کرد. آثاری از دوایری به قطر ۱۵/۵ پا و عمق یک پا مشاهده نمود. خطوطی به عمق ۴ اینچ از این دایره به هر سو کشیده شده بودند. از این علایم اینطور به نظر می رسید که یک شبکه فلزی سنگین در آن نقطه به زمین فشرده شده باشد. در انتهای خطوط حفره‌هایی به عمق یک پا و دو اینچ وجود داشت که ممکن بود اثر پایه‌هایی در انتهای این شبکه باشد. یک اثر عجیب و استثنایی گرد سفید بنفش رنگی بود که تمام حفره‌ها را پوشانده بود. من شخصاً از این محل واقع در نزدیک «مارلین» دیدن کرده‌ام، ارواح نمی توانسته این چنین آثاری از خود به جای بگذارند.

چه نظری می توانیم در باره این اتفاقات بدهیم؟ این تأسف آور است که عده زیادی از مردم، حتی تمام اجتماعات، آنچه را دیده‌اند آنطور که باید توصیف نمی کنند. آنها تصاویرات ما را از حقیقت مبهم می سازند و دانشمندان سعی را از مطالعه اتفاقات ثابت شده باز می دارند و فقط به خاطر این که می ترسند آنچه را که دیده‌اند بیان کنند که مبدا مورد تمسخر قرار گیرند.

در ششم نوامبر ۱۹۶۷ در برنامه‌ای از تلویزیون آلمان به نام «حمله از کیهان» یک کاپیتان لوفت‌هانزا واقعه‌ای را بیان کرد که او و چهار نفر خلبان دیگر شاهد عینی آن بودند. در پانزدهم فوریه ۱۹۶۷ در حدود ده یا پانزده دقیقه قبل از فرود به فرودگاه سان‌فرانسیسکو آنها جسمی به قطر ۳۳ پا را که به شدت می درخشید در نزدیک هواپیمای خود مشاهده نمودند که برای مدتی در کنارشان پرواز کرد. آنها مشاهدات خود را به دانشگاه کلرادو گزارش دادند ولی جواب آنها این بود که آن جسم قسمتی از یک موشک بود که به زمین فرود می آمد. خلبان اظهار داشت که پس از یک میلیون میل تجربه پرواز نه او و نه همکاران دیگرش قادر به قبول این هستند که یک جسم در حال سقوط بتواند در حدود ۱۵ دقیقه در کنار هواپیما پرواز کند و نیز چنین ابعادی داشته باشد. او این دلیل را نیز کمتر باور می کرد که این جسم ناشناس پرنده برای مدت ۱۵ دقیقه از زمین قابل دیدن باشد. خلبان آلمانی به نظر نمی رسید که یک فرد خیالبافی باشد. دو گزارش از «دارسودویچ زایتنگ مونیخ»

1 Marlien

مورخ ۲۱ و ۲۳ نوامبر ۱۹۶۷ به این شرح می‌باشد:

بلگراد (از خبرنگار ما).

اجسام پرنده ناشناسی (یو.اف.او) در طول چند روز اخیر در نقاط مختلف جنوب غربی اروپا مشاهده شده است. در آخر هفته یک ستاره‌شناس آماتور در «آگرام»^۱ از جسم درخشان کیهانی عکس برداشت. در حالی که هنوز متخصصین نظریات خود را در باره این عکس‌ها که در چندین ستون روزنامه یوگوسلاوی چاپ شده بود می‌دادند گزارش رسید که «یو.اف.او» بیشتری در منطقه کوهستانی «موننگرو» دیده شده و حتی گفته شده که عامل چند آتش‌سوزی در جنگل نیز بوده‌اند. این گزارشات اغلب از دهکده «ایوانگارد» منشاء می‌گیرد که اهالی به تمام مقدسات قسم می‌خورند که در چند روز اخیر در هنگام غروب این اجسام بهشتی را که به طور درخشانی روشن بودند مشاهده کرده‌اند. مسئولین تصدیق کردند که چندین آتش‌سوزی در نقاط جنگلی این نواحی رخ داده ولی قادر نیستند علت شروع آن را بیان نمایند.

سوفیه (یو.پی.آی).

یک «یو.اف.او» بر فراز پایتخت بلژیک (سوفیه) مشاهده شده. برابر گزارش خبرنگار آژانس خبری بلژیک «بی.تی.آ» این «یو.اف.او» را حتی با چشم غیر مسلح می‌شد تشخیص داد. «بی.تی.آ» اظهار می‌دارد که جسم پرنده از خورشید بزرگتر بوده که بعداً تغییر شکل داده به صورت یک زوزنقه در آمد. تصور می‌رود که جسم پرنده تشعشعات پرقدرتی از خود پخش می‌کرده و این جسم در سوفیه به وسیله تلسکوپ نیز مشاهده گردید. یکی از دستیاران علمی انستیتوی «هیدرولژی و میتئورولژی» بلژیک اظهار داشت که به نظر می‌رسد این جسم تحت قدرت خودش پرواز می‌کرد و ارتفاعش برابر با ۱۸ میل از سطح زمین بود. مردم راه تحقیقات جدی را با حماقت‌های بسیار سد می‌کنند. افرادی به نام «ملاقات کننده» وجود دارند که مدعی هستند قادر می‌باشند با موجودات مافوق زمین ارتباط حاصل نمایند. دستجاتی هستند که از این اتفاقات مبهم عقاید مذهبی پر زرق و برق می‌سازند و یا فلسفه‌های احمقانه در باره زندگی آنان درست می‌کنند، یا حتی مدعی می‌شوند که از عده‌ای از این موجودات ناشناس دستوراتی برای نجات بشریت دریافت نموده‌اند. برای متعصبین مذهبی مثلاً مصری‌ها فرشته «یو.اف.او» از طرف محمد آمده، برای آسیایی‌ها از طرف بودا آمده و برای مسیحیون مستقیماً از طرف عیسی آمده است. در هفتمین اجلاس کنگره محققین «یو.اف.او» در پاییز ۱۹۶۷ پروفیسور «هرمن آبرت»^۲ معروف به «پدر سفر فضایی» و معلم ورنرون بران اظهار داشت که «یو.اف.او» هنوز یک مشکل مافوق علمی می‌باشد. «آبرت» اظهار داشت که شاید «یو.اف.او»ها سفینه فضایی از دنیاهای ناشناخته دیگر باشد، عین گفتارش این چنین است: واضح است افرادی که این اجسام را به پرواز در می‌آورند از لحاظ تمدن از ما خیلی پیشرفته‌تر می‌باشند و اگر ما درست رفتار کنیم می‌توانیم خیلی چیزها از آنان بیاموزیم. «آبرت»، کسی که پیشرفت موتور موشک را پیشگویی کرده حدس می‌زند که محیط زیست بیوژیکی در کرات دیگر خورشیدی وجود دارد.

1 Agraam

2 Hermann Aberth

«آبرت»، که خود نیز یک محقق علمی می‌باشد، می‌خواهد که آنها نیز این مشکل را که غیر ممکن به نظر می‌رسد مورد بررسی قرار دهند.

دانشمندان مثل گاز پوشالی رفتار می‌کنند و حاضر نیستند هیچ چیز دیگری را تحلیل کنند، و عقاید تازه را به عنوان بی‌معنی بودن رد می‌کنند.

در هفدهم دسامبر ۱۹۶۷ «دای زیت» تحت سرمقاله «فکر دوباره» چنین می‌گوید:

سال‌هاست که روس‌ها این جنون غربی را در باره بشقاب‌های پرنده مسخره کرده‌اند.

چندی پیش «پراودا» یک بیانیه رسمی مبنی بر این که این ماشین‌های کیهانی عجیب وجود ندارند منتشر نمود و حالا ژنرال «آنتولی استولیاکو»^۱ رئیس کمیته بررسی گزارشات «یو.اف.او» گمارده شد. در این مورد تایمز لندن چنین می‌نویسد: اگر «یو.اف.او» نتیجه کلی تخیلات می‌باشند، اگر آنها از طرف موجودات زهره فرستاده شده‌اند و یا از طرف اجداد مقدس ما می‌باشند، بایستی دلیلی در صحت آن وجود داشته باشد زیرا در غیر اینصورت روس‌ها یک کمیته تحقیق در این باره تشکیل نمی‌دادند.

پرابهت‌ترین و عجیب‌ترین واقعه خارقه در مورد اجسام کیهانی در ساعت ۷:۱۷ صبح ۳۰ ژوئن ۱۹۰۸ در «تیگا»^۲ سیبری رخ داد. گوی آتشین به سرعت از آسمان عبور کرد و در استپ ناپدید گردید. مسافران راه آهن سرتاسری سیبری جسم درخشانی را که از جنوب به شمال رفت مشاهده نمودند. قطار توسط رعد تکان خورد و سپس انفجار رخ داد که اغلب ایستگاه‌های زلزله‌سنج دنیا یک زمین‌لرزه قابل توجه‌ای را ثبت نمودند. در «ایر کوتاسک»^۳ واقع در ۵۵۰ میلی محل حادثه سوزن سیزموگراف مدت یک ساعت همچنان مرتعش بود.

صدا از مسافت ۶۳۱ میلی شنیده شده بود. گله‌های بزرگی از گوزن از بین رفتند. «نومد»^۴ ها با چادرهایشان در گردباد عظیمی به هوا پرتاب شده بودند. سال ۱۹۲۱ بود که پرفسور «کولیک»^۵ شروع به جمع‌آوری گزارشات عینی نمود. و بالاخره موفق شد که برای یک سفر علمی پول جمع‌آوری کند و به این نقطه بسیار کم جمعیت «تیگا» عزیمت نماید.

هنگامی که افراد گروه در سال ۱۹۲۷ به «استونی تونگوسکا» رسیدند مطمئن بودند که یک حفره عظیم میتیورایت خواهند یافت، معلوم شد که حتم آنها کاملاً غلط بوده، آنها درختانی را تا فاصله ۳۷ میلی مرکز انفجار بدون سر دیدند. هر چه به نقطه اصلی نزدیک‌تر می‌شدند اراضی سوخته‌تر و خالی‌تر می‌گردید، درختان همچون تیرهای تلگراف تراشیده شده بودند. در نزدیکی مرکز، حتی قطورترین درختان به طرف خارج شکسته شده بودند، و بالاخره آنها اثری از یک برخورد عظیم پیدا کردند. وقتی با حفره‌هایی به اندازه‌های مختلف مواجه شدند از برخورد میتیورایت مطمئن شدند. بدون هیچ نتیجه‌ای آنها در این زمین باتلاقی کردند و سوراخ کردند ولی حتی یک تکه سنگ، یک قطعه آهن یا یک تکه نیکل به دست نیاوردند. دو سال بعد جستجو با متدهای میکانیکی و روش‌های برتر ادامه یافت. آنها تا عمق ۱۱۸ پایی سوراخ کردند ولی هیچگونه اثری از مواد میتیوریکی به

1 Anatoliy Stolyakov

2 Taiga

3 Irkutsk

4 Nomad

5 Kulik

به همین اندازه قادر نیستم فرضیه‌ای که می‌خواهد این اتفاق را در اثر برخورد «ضد ماده» بداند قبول کنم. اگر چه معتقد هستم که «ضد - ماده» در اعماق کیهان وجود دارد ولی ممکن نیست چیزی از آن در «تونگوسکا» باقی مانده باشد چون از برخورد ماده و ضد ماده نابودی کامل هر دو نتیجه خواهد شد. بعلاوه امکان رسیدن یک تکه ضد ماده به زمین، بدون این که در سفر طولانی‌اش در کیهان به ماده برخورد کند بسیار کم می‌باشد.

من ترجیح می‌دهم که عقیده آن دسته را باور کنم که گمان می‌کنند این یک انفجار هسته‌ای بود، در اثر ترکیدن پیل‌های اتمی یک سفینه فضایی ناشناس رخ داده، باور نکردنی است، البته، ولی آیا غیرممکن است؟ انبوهی مقالات و مطالب نوشته شده در باره «میتئورایت تونگوسکا» وجود دارد. فقط یک مدرک دیگر است که می‌خواهم در باره‌اش تأکید کنم و آن این است که حتی امروز رادیواکتیو ته مرکز انفجار دو برابر نواحی دیگر است. بررسی دقیق درختان و حلقه‌های سالانه آنها ثابت می‌کند که از سال ۱۹۰۸ رادیواکتیو ته بطور بسیار محسوسی افزایش یافته. تا زمانی که یک دلیل دقیق و قاطع علمی برای واقعه خارقه (و خیلی اتفاقات دیگر) ارایه نشده هیچکس حق ندارد یک پیشنهاد منطقی را بدون این که دلایلش را بیان نماید رد کند. دانش ما از منظومه شمسی کاملاً خوب است. مریخ تنها کره‌ای ست که زندگی از نقطه نظر ما امکان وجود دارد و آن هم در یک سطح پایین و مقدار بسیار محدود. انسان برای زندگی سرحدی فرضی قرار داده. این سرحد «اکوسفر» نامیده می‌شود.

در منظومه شمسی ما فقط زهره، زمین و مریخ داخل این محدوده، این «اکوسفر» قرار دارند. با این وجود نباید فراموش کرد که تعیین «اکوسفر» فقط بر مبنای درک ما از مفهوم زندگی است، و زندگی ناشناخته حتماً نایستی که در این محدوده قرار داشته باشد. تا سال ۱۹۶۲ گمان می‌رفت که زهره دارای محیطی مساعد برای زندگی باشد. یعنی تا هنگامی که «مارینر» دوم تا ۲۱۰۰۰ میلی زهره رسید. بنا بر اطلاعاتی که مخابره نمود می‌توان امکان زندگی در زهره را حذف کرد.

از گزارشات «مارینر» دوم چنین برآمد که حد متوسط گرمای زهره در هر دو نیم‌کره روشن و تاریک ۴۲۰ درجه سانتیگراد می‌باشد. چنین درجه حرارتی یعنی بی‌آبی و فقط دریاچه‌هایی از فلزات مذاب بر روی سطح کره. آن عقیده همه‌پسند که زهره خواهر دوقلوی زمین است دیگر صحت ندارد، گر چه کربورات هیدروژن محیط مناسبی برای انواع باکتری‌ها می‌باشد.

مدت طولانی نیست که دانشمندان ادعا کرده‌اند زندگی در مریخ غیرممکن است. مدتی است که این «تا اندازه‌ای ممکن» شده است، زیرا پس از مأموریت اکتشافی «مارینر» دوم باید امکان وجود حیات در مریخ را در نظر بگیریم، هر چند از روی بی‌میلی باشد. همچنین این در محدوده امکانات است که همسایه ما مریخ چندین هزار سال پیش تمدنی مختص به خود داشته. به هر حال ماه مریخ «فوباس»^۲ ارزش بررسی دارد. مریخ دارای دو ماه است «فوباس» و «دیموس»^۳ (به یونانی یعنی ترس و وحشت) و مدت‌ها قبل از آن که توسط ستاره‌شناس آمریکایی، «آساف هال»^۴ در ۱۸۷۷

1 Ecosphere
2 Phobos
3 Deimos
4 Asaph Hall

کشف شوند شناخته شده بودند. در سال ۱۶۱۰ «کپلر» گمان می کرد که مریخ با دو ماه همراهی می شود، اگر چه اسکایرل^۱ تارک دنیا ادعا کرد که چند سال قبل ماه های مریخ را دیده است ولی او اشتباه کرده بود چون ماه های مریخ را حتی نمی توان با تلسکوپ های امروزی مشاهده نمود. تشریح بسیار جالبی از آنها توسط «جاناتان سوویف» در سفری به «سپوتا» که قسمت سوم سفرهای گالیور را تشکیل می دهد، داده شده. نه تنها او دو ماه مریخی را توصیف می کند بلکه مقیاس و مدارهای آنها را نیز بیان می نماید. این قطعه ای از فصل سوم است:

«منجمان لپوتان» قسمت عمده زندگی خود را صرف مشاهده اجسام کیهانی می کنند و از دوربین هایی در این مورد استفاده می کنند که از دوربین های مایبی اندازه مرغوب تر می باشد. گرچه طول بزرگترین تلسکوپ آنها بیش از سه پانسیست ولی در بزرگنمایی از تلسکوپ های صد یاردی ما برتری دارند و ستارگان را با وضوح بیشتری نشان می دهد. این برتری به آنها امکان داده که کشفیات خود را گسترده تر و عمیق تر از آنچه که ستاره شناسان ما در اروپا قادر هستند انجام بدهند، آنها کاتالوگی از ده هزار ستاره ثابت تکمیل نموده اند که حتی ما از یک سوم آن تعداد صورت برداری ننموده ایم. آنها دو ستاره کوچک یا ماهواره کشف کرده اند که به دور مریخ می گردد و فاصله اولین از کره سه برابر، و دومین پنج برابر، قطر آن می باشد. اولی در مدت ده ساعت دور می زند و دومین در بیست ساعت ونیم، پس تقریباً مربع پرید آنها معادل مکعب فاصله آنها از مرکز مریخ می باشد که ظاهراً نشان می دهد آنها از قانون جاذبه تابعیت می کنند.

چگونه «سوویف» قادر بوده ماه های مریخ را که تا ۱۵۰ سال بعد شناخته نشده بودند توصیف کند؟ بدون شک ستاره شناسی قبل از «سوویف» در باره وجود ماه های مریخ کنجکاو شده بوده. ولی کنجکاوی به تنهایی برای چنین تشریح دقیقی کافی نمی باشد. ما نمی دانیم که «سوویف» اطلاعات خود را از کجا به دست آورده. در حقیقت این ماه ها کوچکترین و عجیب ترین ماه های موجود در منظومه شمسی می باشند. آنها در یک مدار و تقریباً دایره ای بر فراز استوای مریخ حرکت می کنند. اگر آنها به اندازه ماه ما نور را منعکس کنند پس «فوباس» بایستی قطری برابر ده میل و «دیماس» قطری برابر ۵ میل داشته باشد. ولی اگر آنها ماه های مصنوعی باشند، و لذا نور بیشتری منعکس نمایند، پس قطر آنها کمتر خواهد بود. آنها تنها ماه های شناخته شده در منظومه شمسی هستند که سریعتر از چرخش مادر خود دور آن می گردند. با مقایسه چرخش مریخ، «فوباس» دو گردش در یک روز مریخی می کند، در صورتی که «دیماس» فقط قدری سریعتر از چرخش خود کره آن را دور می زند.

در ۱۸۶۲ که زمین نسبت به مریخ موقعیت بسیار مطلوبی دارا بود بشر با بیهودگی در جستجوی ماه های مریخ شد، ولی آنها را تا پانزده سال بعد کشف نکرد.

فرضیه «پلنتوید»^۲ بوجود آمد، چون چندین ستاره شناس گمان می کردند که ماه های مریخ سنگ های آسمانی باشند که مریخ آنها را به خود جذب کرده. ولی این فرضیه حقیقت ندارد چون هر دو ماه مریخ تقریباً در یک صفحه بر فراز استوای مریخ در گردش هستند. یک قطعه سنگ کیهانی

1 Schyrl

2 Planetoid

ممکن است اتفاقاً چنین عمل کند ولی دو قطعه مشکل به نظر می‌رسد. بالاخره حقایق قابل محاسبه فرضیه جدید ماه‌ها را عرضه نمود.

ستاره‌شناس معروف آمریکایی «کارل سگن»^۱ و دانشمند روسی «شلوسکی»^۲ در کتاب خود به نام «موجودات متفکر در کیهان» که در ۱۹۶۶ به چاپ رسید «فوباس» را یک ماهواره می‌شمارند. پس از سلسله محاسباتی «سگن» به این نتیجه رسید که «فوباس» باید تو خالی باشد، و یک ماه تو خالی نمی‌تواند طبیعی باشد.

در حقیقت خصوصیات مدار «فوباس» با وزن ظاهری آن متغایر است و بیشتر به مدار اجسام تو خالی شباهت دارد. «شلوسکی» روسی که مدیر کل قسمت ستاره‌شناسی رادیویی انستیتوی «استرنبرگ» مسکو می‌باشد پس از اینکه ازدیاد سرعت غیرطبیعی «فوباس» را مشاهده نمود به همین نتیجه رسید که «فوباس» یک ماهواره است. این ازدیاد سرعت مانند همان خارقه‌ای است که در ماهواره‌های ما به ثبوت رسیده.

امروزه مردم این فرضیه‌های باور نکردنی «سگن» و «شلوسکی» را خیلی جدی تلقی می‌کنند. آمریکایی‌ها ماهواره‌های اکتشافی دیگری برای مریخ در نظر گرفته‌اند که موقعیت ماه‌های آن را کاملاً روشن نماید.

روس‌ها قصد دارند که در سال‌های آینده حرکات ماه‌های مریخ را از چند رصدخانه تحت نظر بگیرند.

اگر این عقیده که مریخ روزگاری دارای تمدنی بوده (و دانشمندان معروف شرق و غرب به آن معتقد هستند) صحت داشته باشد این سؤال پیش می‌آید که چرا این تمدن دیگر وجود ندارد؟ آیا موجودات مریخ محل دیگری را برای سکونت انتخاب نمودند؟ آیا کره آنها که بیش از پیش اکسیژن خود را از دست می‌داد آنها را مجبور نمود که سرزمین‌های دیگری را برای زندگی خود به دست آورند؟ آیا یک فاجعه کیهانی باعث سقوط این تمدن بوده؟ و بالاخره آیا عده‌ای از ساکنین مریخ قادر بودند که به کره هم‌جوار خود یعنی زمین بگریزند؟

در کتاب «برخورد دنیاها» که در سال ۱۹۵۰ به چاپ رسید، و هنوز هم در محافل علمی مورد بحث می‌باشد، دکتر «ئی. ولیکووسکی»^۳ اعلام داشت که یک ستاره دنباله‌دار عظیم با مریخ برخورد نموده که در نتیجه این برخورد زهره ایجاد گردیده. این فرضیه را می‌توان ثابت کرد اگر، زهره دارای سطح پر حرارتی باشد، ابرهایی حاوی کربورات هیدروژن دارا باشد و گردش آن مخالف باشد. بررسی اطلاعات ارسالی توسط «مارینر» دوم فرضیه «ولیکووسکی» را ثابت می‌کند. زهره تنها کره‌ای است که به عقب می‌گردد، یعنی بر خلاف عطارد، زمین، مریخ، مشتری، زحل، اورانوس و نپتون، و از قانون چرخش منظومه شمسی تابعیت نمی‌کند.

ولی اگر دلیل از بین رفتن تمدن مریخی یک فاجعه کیهانی می‌باشد این مدرکی برای فرضیه من نیز می‌باشد، که زمین در گذشته بسیار دوری توسط موجودات فضایی بازدید شده است. این فرضیه که شاید غول‌های مریخی به زمین گریختند و در آنجا با موجودات نیمه وحشی آمیخته

1 Carl Sagan

2 Shlovsky

3 E. Velikovsky

و نسل تازه‌ای از «هوموسپین» ایجاد نمودند تا اندازه‌ای امکان‌پذیر به نظر می‌آید. چون قوه جاذبه مریخ از قوه جاذبه زمین کمتر است پس می‌توان گفت که مریخی‌ها از لحاظ جسمانی سنگین‌تر و قوی‌تر از مردان زمینی بوده‌اند. اگر حقیقتی در این مباحثه باشد، آن‌گول‌ها که از ستارگان آمدند، کسانی که قادر بودند قطعه سنگ‌های عظیمی را حرکت دهند، کسانی که به بشر هنر و فنون که هنوز در زمین ناشناخته بوده آموختند و بالاخره از بین رفتند، مشخص شده‌اند.

هیچگاه تا به امروز دانش ما تا به این حد در مقابل انبوه سئوالات ناچیز نبوده. من مطمئن هستم که موضوع «بشر و موجودات متفکر ناشناس» تا زمانی که تمام سئوالات به ابهامات آن داده نشده تحت نظر محققین خواهد بود.

فصل یازدهم

کاوش برای ارتباط مستقیم

در ساعت ۴ صبح روز اول آوریل ۱۹۶۰ در یک ده دور افتاده واقع در ویرجینیای غربی یک آزمایش آغاز گردید.

رادیو تلسکوپ عظیم ۸۵ پایی «گرین بنک»^۱ ستاره «تو-ستای»^۲ واقع در فاصله ۱۱/۸ سال نوری زمین هدف قرار داده شده بود. دکتر «فرنک دریک»^۳ ستاره‌شناس جوان آمریکایی که از شهرت بسیاری برخوردار است ریاست این پروژه را بر عهده داشت و می‌خواست با دریافت امواج تمدن‌هایی به علایمی از موجودات ناشناس کیهان دست یابد. اولین برنامه آزمایشی ۱۵۰ ساعت به طول انجامید، اگر چه با شکست مواجه شدند لیکن با این پروژه که به نام «اوزما»^۴ شناخته شد به تاریخ پیوستند. آزمایش متوقف گردید نه به خاطر این که عده‌ای از دانشمندان شرکت کننده بر این عقیده بودند که در کیهان امواج رادیویی پخش شده وجود نداشت، بلکه به خاطر این که آنها دریافتند در آن زمان دستگاه‌هایی وجود نداشت که به اندازه کافی حساس باشد تا بتواند توسط آن به هدف خود برسند. «اوزما» تنها آزمایشی در نوع خود نخواهد بود. شاید یک رادیو تلسکوپ بر سطح ماه ساخته خواهد شد که بدون اختلالات جو زمین فضای وسیع بین ستاره‌ای را برای امواج رادیویی کاوش نماید.

به هر حال باید سؤال شود که آیا کاوش برای علایم رادیویی به تحقیقات فضایی کمکی خواهد کرد یا شاید بهتر باشد فقط به ارسال امواج رادیویی قناعت کنیم. البته ما نباید توقع داشته باشیم که تمدن‌های ناشناخته از زبان روسی، اسپانیایی یا انگلیسی با اطلاع بوده و آنجا در انتظار

1 Green Bank

2 Tau-Ceti

3 Frank Drake

4 Ozma

دریافت علایمی نشست به باشند.

سه راه باقی می ماند که ما به وسیله آنها خود را بشناسانیم. علایم ریاضی، اشعه لیزر و تصاویر. اولین به نظر امکان بیشتری برای موفقیت دارد. ابتدا باید یک طول موج بین کهکشانی به دست بیاوریم که امکان دریافت در کیهان را داشته باشد. ۱۴۲۰ مگا هرتز یک چنین فرکانسی می باشد زیرا این فرکانس تشعشعی هیدروژن طبیعی است که در اثر برخورد اتم های هیدروژن ایجاد می گردد. چون هیدروژن یک عنصر می باشد لذا ممکن است که این فرکانس تشعشعی در سراسر کیهان شناخته شده باشد. بعلاوه ۱۴۲۰ مگا هرتز خارج از میزان موج های شلوغ زمین می باشد و امکان اشتباه و فاکتور تداخلی به حداقل خواهد رسید. بدینوسیله امواج رادیویی به کیهان فرستاده می شود و اگر موجودات ناشناسی وجود داشته باشند متوجه آن خواهند شد. در ۶۷/۱۲/۲۲ مقاله جالبی در این مورد در «دای زیت» تحت عنوان «ماه توسط نور بمباران خواهد شد» نوشته شد که متن آن از این قرار بود:

فاصله بین زمین و ماه تا چند صد یارد معین شده ولی ستاره شناسان ابداً حاضر نیستند که به آن اکتفا نمایند. لذا فضانوردان در اولین پرواز خود به ماه یک آئینه با خود همراه خواهند برد که در آنجا کار بگذارند.

آئینه ها مانند کنج شامل سه آئینه عمود بر هم خواهند بود و دارای این خاصیت می باشد که تمام اشعه تابیده شده را به مبداء آن منعکس می کنند. این آئینه به وسیله جهش هایی از اشعه لیزر به فواصل یکصد میلیونیم ثانیه از زمین بمباران خواهند شد. لیزر به وسیله تلسکوپی به قطر ۱/۵ متر هدایت و دریافت خواهد شد. نور منعکس شده به وسیله این تلسکوپ دریافت می شود و به «فوتو کپیر»^۱ هدایت می شود.

فاصله ماه با دانستن سرعت نور و زمان رفت و برگشت آن تا دقت یک متر محاسبه خواهد شد. عکس این عمل نیز قابل امکان می باشد. مدت بسیار طولانی است که امواج رادیویی در کیهان عبور می کند. اگر فرضیه من صحیح باشد آیا ممکن نیست که موجودات ناشناسی می خواهند خود را به ما معرفی نمایند؟ مثلاً انرژی تشعشعی CTA^{۱۰۲} که در پاییز ۱۹۶۴ به طور ناگهانی افزایش پیدا کرد. ستاره شناسان روسی جهانیان را مطلع ساختند که امکان دارد این علایم از موجودات مافوق زمین با تمدنی برتر ارسال شده باشد. این ستاره رادیویی، CTA^{۱۰۲}، که طی شماره ۱۰۲ در فهرست ستاره شناسان رادیویی انستیتوی تکنولوژی کالیفرنیا ثبت شد که اسم مشخص کننده آن می باشد.

ستاره شناس معروف شولومیتسکی^۲ در ۱۳ آوریل ۱۹۶۵ در کلاس تدریس انستیتوی «استرنبرگ» مسکو اظهار داشت: در اواخر ماه سپتامبر و اوایل ماه اکتبر ۱۹۶۴ انرژی تشعشعی CTA^{۱۰۲} بسیار پر قدرت بود ولی فقط برای مدت کوتاهی و دوباره تقلیل یافت. ما این را ثبت کردیم و منتظر ماندیم. در اواخر سال قدرت مبداء یک مرتبه افزایش پیدا کرد و صد روز پس از اولین افزایش به حداکثر رسید. مدیر او پروفیسور «شولوسکی» اضافه نمود که این چنین تغییرات در تشعشع بسیار نادر می باشد.

1 Photo Copier

2 Sholomitski

در همین زمان استرو فیزیک‌دان هلندی «مارتن اشمیت»^۱ به وسیله محاسبات دقیق فاصله ۱۰۲ تا زمین را در حدود ۱۰ میلیارد سال نوری تخمین زد یعنی اگر این امواج رادیویی توسط موجوداتی در آنجا ارسال شده باشد می‌بایستی ۱۰ میلیارد سال پیش چنین عملی صورت می‌گرفته، ولی بنا بر محاسبات تحقیقات امروزی، کره زمین در آن زمان وجود نداشته، این واقعیت کاوش برای موجودات دیگر کیهانی را بیهوده جلوه می‌دهد.

ولی اگر کاوش برای حیات در کیهان امکان موفقیت ندارد آمریکایی‌ها و روس‌ها در «جاد رول بنک»^۲ و «استوکرت»^۳ در نزدیک‌ترین بن، آنتن‌های عظیم هدایتی را متوجه ستاره‌های رادیویی و «کوایزار»^۴ ها نمی‌کردند. ستاره‌های «ایپسیلون اریدیانی» و «تو - ستای» به ترتیب ۱۰/۲ و ۱۱/۸ سال نوری از زمین فاصله دارند پس امواج رادیویی که به سوی این همسایگان هدایت شود ۱۱ سال نوری در راه خواهد بود و جواب آن پس از ۲۲ سال به ما خواهد رسید. ارتباط رادیویی با ستارگان دورتر به همین منوال طولانی‌تر خواهد بود. تمدن‌هایی که در فواصلی معادل میلیون‌ها سال نوری قرار دارند برای ایجاد ارتباط رادیویی مناسب نمی‌باشند. ولی آیا امواج رادیویی تنها وسیله فنی برای ایجاد ارتباط می‌باشد؟

مثلاً ما می‌توانیم خود را توسط نور مشخص نماییم. اشعه پر قدرتی از لیزر که مریخ یا مشتری را مورد هدف قرار دهد حتماً مورد توجه قرار خواهد گرفت، البته اگر موجوداتی در آنجا وجود داشته باشند. (لیزر کلمه‌ای است اختصاری که اصل آن «تقویت نور به وسیله تحریک تشعشع اخراجی» می‌باشد). و یک نظریه تا حدی غیر قابل قبول این است که قطعات وسیعی از زمین را به وسیله کشت پوشانید که ایجاد تغییر رنگ نماید و در همان موقع از روی اشکال هندسی شناخته گردد. عقیده کامل ممکن این است که یک مثلث متساوی‌الساقین که طول ساق ۶۰۰ میل باشد از کشت سیب‌زمینی ایجاد گردد. درون آن دایره مماس از گندم کاشته شود. بدینوسیله هر تابستان یک دایره زردرنگ که به وسیله مثلث متساوی‌الساقین محصور شده دیده خواهد شد. در هر صورت یک آزمایش بسیار مفید و پر خاصیت می‌باشد، ولی اگر موجودات ناشناسی جویای ما باشند رنگ مثلث و دایره برای آنها اشاره‌ای از عجایب طبیعت خواهد بود، همانطور که گفتم این هم یک راه است. این چنین نظریه داده که خط زنجیری از برج‌های دریایی ساخته شود که نور آن عموداً به بالا ارسال گردد و آنها را طوری ترتیب بدهند که تصویری از ساختمان اتم به وسیله نور ایجاد گردد. پیشنهادهای زیادی وجود دارد و تمام این پیشنهادات با این فکر ارایه شده که کسی در آن بالاها متوجه زمین ما می‌باشد.

آیا ما با محدود کردن خود با این نوع پیشنهادات به طور معکوس به حل مشکل می‌پردازیم؟ هر چه قدر ما در باره موضوعات ناآشکار دیر باور و ظنین باشیم با این وجود نمی‌توانیم از کنج‌کاوی نسبت به خارقه‌های فیزیکی همچون ارتباط مغزی بین دو نفر پر قدرت، که کاملاً از لحاظ علمی ثابت شده ولیکن هنوز قابل توضیح نمی‌باشد، خودداری نماییم.

1 Marten Schmidt
2 Jodrell Bank
3 Stockert
4 Quasar

در قسمت روانکاوی اغلب دانشگاه‌های معتبر دنیا اخیراً با دقیق‌ترین روش‌های علمی واقعیت‌های غیرعادی مانند احضار ارواح، چشم سوم، ارسال افکار و غیره را تحت بررسی قرار داده‌اند. و در بررسی تمام داستان‌های روح، جن و پری که مبداء آنها نامعلوم و یا توسط متدین‌های یکدنده و کوتاه فکر ساخته شده جدا و کنار گذاشته می‌شود. در این رشته تحقیقات که تا چندی پیش خرافات به شمار می‌رفت پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای به دست آمده.

در اوت ۱۹۵۹ آزمایش «ناتیلوس» به پایان رسید. این آزمایش نه تنها امکان ارتباط فکری را ثابت کرد بلکه نشان داد ارتباط مغزی بین دو مغز انسانی می‌تواند از امواج رادیویی قوی‌تر باشد. آزمایش این چنین بوده:

در فاصله هزاران میل از فرستنده افکار، زیردریایی «ناتیلوس» چند صد پا به زیر آب فرو رفت و تمام ارتباطات قطع گردید، چون حتی امروزه نیز امواج رادیویی قوه نفوذ زیادی در اعماق قابل توجه ندارد. در حالی که ارتباط فکری بین آقای X و آقای Y برقرار ماند. پس از اینچنین آزمایش علمی انسان به این فکر می‌افتد که مغز بشر قابل به چه کارهای دیگری می‌باشد. آیا می‌تواند ارتباط فکری را سریعتر از نور برقرار نماید؟

واقعه «کایس»^۱ که به اعماق مقالات علمی فرستاده شده یک چنین فرضیه‌ای پیشنهاد کرد. «ادگار کایس» پسر ساده یک زارع اهل «کنتاکی» بود و هیچ اطلاعی از قدرت‌های نهفته مغزی خود نداشت. گرچه او در ۵ ژانویه ۱۹۵۴ فوت نمود ولیکن پزشکان و روانپزشکان هنوز مشغول بررسی اعمال او می‌باشند. انجمن پزشکی آمریکا به «ادگار کایس» اجازه داد که طبابت نماید، اگر چه او یک پزشک نبود:

«ادگار کایس» در زمان کودکی اش بیمار شد. به سختی توسط گرفتگی ماهیچه‌ها تحت فشار بود، بدنش در تب دایمی می‌سوخت و به حالت اغماء افتاد. پزشکان در کمال بیهودگی سعی کردند که بدنش را هوشیار نمایند. ناگهان «ادگار» با صدایی بلند و بسیار واضح شروع به صحبت نمود. او توضیح داد که به چه علت بیمار است و درمان مورد احتیاج آن را نام برد و به آنها گفت خمیری از مواد مخصوصی درست کنند و بر روی ستون فقرات او قرار بدهند.

پزشکان و اقوام کاملاً بهت زده بودند چون نمی‌دانستند که پسرک این معلومات را از کجا آورده و چگونه کلماتی که برایش ناشناس بوده می‌دانست. ادگار از استعمال معالجه‌ای که خودش تجویز نموده بود به سرعت رو به بهبودی گذاشت. این واقعه جنجالی در آمریکا به پا کرد. چون ادگار در حالت اغماء صحبت کرده بود عده زیادی از مردم پیشنهاد کردند که او را به وسیله هیپنوتیزم به خواب کنند و درمان امراض را از او سؤال نمایند ولی ادگار به هیچ قیمتی حاضر به این کار نبود. تا اینکه دوستش بیمار شد و او نسخه کاملی به لاتین که هرگز ندیده بود برای دوستش تجویز نمود. پس از یک هفته دوستش بهبود یافت.

اگر اولین واقعه به عنوان یک جنجال کوچک که نباید آن را از لحاظ علمی مهم تلقی نمود فراموش شد لیکن دومین حادثه انجمن پزشکی او را وادار به تحقیق نمود، که اگر چنین اتفاقی دوباره رخ دهد تمام جزئیات را درج نمایند. در حالت خواب «کایس» دانش و قدرتی دارا بود که

فقط معمولاً پس از بررسی و مشورت بسیار بین پزشکان متخصص امکان داشت. یک بار «ادگار» برای بیمار بسیار ثروتمندی دارویی تجویز نمود که از هیچ کجا به دست نمی‌آمد. این مرد چندین آگهی در روزنامه‌های معتبر داخلی و حتی در روزنامه‌های بین‌المللی به چاپ رسانید. یک دکتر جوان از پاریس به او نوشت که پدرش چندین سال پیش این دارو را داشته ولیکن حالا دیگر ساخته نمی‌شود. مواد متشکله دارو کاملاً همان بود که «ادگار» پیشنهاد کرده بود. چندی بعد «ادگار» دارویی را تجویز نمود و حتی لابراتوار سازنده آن را نام برد و آدرس آن را که در شهر بسیار دوری بود دقیقاً بیان داشت. پس از تلفن کردن به این لابراتوار معلوم شد که این دارو به تازگی در دست تکمیل می‌باشد. فرمول آن حساب شده بود و آنها به دنبال اسمی برای آن می‌گشتند ولیکن برای فروش آماده نشده بود!

پزشکانی که در کمیسیون بررسی شرکت داشتند انتقال افکار را باور نمی‌کردند. آنها به منظور، و با فکر باز، بررسی می‌کردند و آنچه را که مشاهده می‌نمودند مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دادند با علم به این که «ادگار» در تمام عمرش حتی دست به یک کتاب پزشکی نزده بود. «ادگار» از همه طرف و از سراسر دنیا مورد نظر قرار گرفته شده بود. در روز دو ملاقات با بیماران می‌نمود که همیشه پزشکان حضور داشتند و البته حق تجویز دریافت نمی‌کرد. آنچه که تجویز می‌کرد و تمام نسخه‌های درمانی‌اش کاملاً صحیح بودند. ولی هنگامی که او از حالت خلسه بیرون می‌آمد هیچ چیز را به خاطر نمی‌آورد و نمی‌دانست چه گفته.

هنگامی که پزشکان از او سؤال کردند که چگونه قادر است تجویز کند «ادگار» تصور نمود که او قادر است با هر مغزی که بخواهد تماس بگیرد و اطلاعاتی را که لازم دارد جمع‌آوری نماید، و چون مغز کاملاً می‌داند که بدن چه چیزی کمبود دارد موضوع بسیار ساده می‌شود. او ابتدا از مغز بیمار سؤال می‌کند سپس مغزهای دنیا را کاوش می‌کند و درمان را از آنها می‌پرسد. او خودش مدعی بود که «ادگار» قسمتی از تمام مغزها می‌باشد.

یک ایده تعجب‌آور، که اگر از دریچه تکنولوژی به آن نگریسته شود چنین تصویری خواهد داشت: به یک کامپیوتر غول‌آسا در نیویورک تمام دانش موجود در علم فیزیک داده می‌شود. هر موقع و از هر کجا کامپیوتر مورد بازجویی قرار گرفت فوراً جوابش را در کمتر از جزیی از ثانیه می‌دهد. یک کامپیوتر دیگر که حاوی تمام دانش پزشکی است در زوریخ کار گذاشته می‌شود، یکی در روسیه که پر از حقایق بیولوژی خواهد بود و یکی در قاهره که علم ستاره‌شناسی در آن انباشته می‌شود.

خلاصه تمام دانش بشری قسمت‌بندی شده و هر یک در یکی از مراکز در سراسر دنیا قرار داده می‌شوند. اگر مثلاً از کامپیوتر قاهره سئوالی در باره پزشکی بشود سئوال را به کامپیوتر زوریخ که به وسیله رادیو به آن تماس دارد می‌دهد و جوابش را می‌گیرد. مغز ادگار می‌بایستی روی همین اصل کار می‌کرده، اصلی که منطقی به نظر می‌رسد و امروزه از لحاظ فنی ارتباط بین کامپیوتری کاملاً امکان‌پذیر می‌باشد.

حالا من سئوال پر جرأتی را پیش می‌آورم: چطور می‌شد اگر تمام (و حتی چند مغز بسیار قوی) مغزهای بشری دارای قدرتی ناشناخته باشند و قادر باشند که با تمام موجودات زنده تماس حاصل کنند. دانش ما از طرز کار و قدرت مغزی بشری بی‌اندازه ناچیز است ولی می‌دانیم که فقط

یک دهم مغز انسان سالم کار می کند. آن نه دهم بقیه چکار می کنند؟ کاملاً شناخته شده و از لحاظ علمی مستند گردید که بشر قادر است با تلقین از بیماری های علاج ناپذیر رهایی یابد. شاید یک دنده که برای ما ناشناس است در گیر می شود و یک دهم و یا دودهم دیگر از مغز را به کار می اندازد. اگر ما این فرضیه عجیب را که، قوی ترین انرژی ها در مغز موجودات، نهفته است، قبول کنیم پس یک شوک مغزی در یک لحظه، در تمام نقاط، مورد توجه قرار خواهد گرفت. اگر علم بتواند چنین عقاید عجیبی را عملاً ثابت کند این نتیجه به دست خواهد آمد که تمام موجودات متفکر کیهان متعلق به یک ساختمان ناشناخته می باشند.

بگذارید مثالی بزنم، اگر یک شوک پر قدرت الکتریکی در هر نقطه ظرف محتوی باکتری وارد شود این شک در یک لحظه در تمام نقاط و توسط تمام باکتری ها احساس خواهد شد. اگر چه می دانیم این تشابه کامل نیست زیرا که الکتریسته یک نوع انرژی شناخته شده می باشد و به سرعت نور بستگی دارد. منظور من یک نوع انرژی است که در هر نقطه وجود داشته باشد و در همان حال مؤثر نیز باشد. من یک نوع انرژی هنوز ناشناخته را توصیف می کنم که یک روز غیر ممکن ها را ممکن خواهد ساخت. برای اینکه مثالی برای امکان این ایده غیر عادی آورده باشم گزارش آزمایشی را که در ۲۹ و ۳۰ مه ۱۹۶۵ انجام گرفته بازگو می کنم، زیرا که از لحاظ کیفیت و وسعت بی نظیر می باشد. در این دو روز ۱۰۰۸ نفر افکار خود را با هم، در حقیقت در یک ثانیه، بر روی اشکال، جملات و دسته جاتی از علایم متمرکز نمودند که بدینوسیله نیروی تمرکز یافته آنها را به کیهان منعکس نمود. تنها انجام این آزمایش تعجب آور نیست، نتیجه آن نیز کاملاً بهت آور است. هیچ یک از شرکت کنندگان با یکدیگر آشنایی نداشتند و از هم صدها میل فاصله داشتند. با این وجود ۲/۷ درصد از شرکت کنندگان بر روی اوراق چاپی جواب دادند که آنها یک تصویر را دیده اند، مدل یک اتم را. چون تماس بین شرکت کنندگان غیر ممکن بود تعجب آور است که ۲/۷ درصد از آنها یک تصویر مغزی را دیده باشند. پاسخ چیست، ارتباط مغزی؟ جادو و جمل؟ یا اتفاق؟ باید اعتراف کرد که این کلا تخیل علمی است ولی آزمایش که توسط دانشمندان بر عهده گرفته شده بود عملی گردید. این کاملاً واضح است که ما هنوز خیلی چیزها را نمی دانیم. نتیجه یک آزمایش که توسط عده ای فیزیک دان در دانشگاه «پرینستون» انجام گرفت به همین اندازه حیرت آور است. در حالی که تجزیه یک ماده را که از لحاظ الکتریکی خنثی بود مورد بررسی قرار داده بودند نتیجه ای به دست آوردند که از لحاظ فرضیه های علمی غیر ممکن بود زیرا خلاف قوانین مورد قبول هسته ای را ثابت می کرد.

یک مثال غیر عادی دیگر: در یک قسمت از فرضیه نسبی چنین گفته شده که ماده و انرژی هر دو از یک اصل می باشند فقط تغییر حالت داده اند، $(E=mc^2)$. به طور ساده تر، ماده را می توان از هیچ به وجود آورد. فرض کنید یک شعاع پر قدرت انرژی به سرعت از کنار یک هسته سنگین اتمی عبور کند، در این صورت شعاع انرژی در میدان پر قدرت انرژی الکتریکی هسته اتمی از بین خواهد رفت و به جایش یک الکترون و یک پازیترون پدید خواهند آمد. انرژی که به صورت یک شعاع بود تبدیل به ماده یعنی دو الکترون گردید. برای مغزهایی که از لحاظ علمی پرورش نیافته اند این به نظر کاملاً مسخره می آید، ولی در حقیقت این عملاً رخ می دهد. ابداً خجالت آور نیست اگر

شما قادر به درک نوشته‌های انیشتاین نمی‌باشید. یکی از دانشمندان او را منزوی نامید زیرا او فقط قادر بود با چند نفر از همکارانش در باره فرضیه‌هایش گفتگو کند.

پس از گذاری در مناطق کشف نشده ارتباط افکار و اعمال مغز انسان بگذارید به موضوع مورد بحث خود بازگردیم.

این دیگر پنهان نیست که یازده نفر از دانشمندان در نوامبر ۱۹۶۱ جلسه محرمانه‌ای در رصدخانه ملی ستاره‌شناسی رادیویی واقع در «گرین بنک» ویرجینیای غربی تشکیل دادند. در اینجا نیز موضوع مورد بحث امکان وجود موجودات ماوراء زمین بوده. دانشمندان که در میان آنها دکتر «کوکونی»^۱ دکتر «سوشو هوانگ»^۲ دکتر «فیلیپ ماریسون»^۳ دکتر «فرنک دریک»^۴ دکتر «اوتو استوو»^۵ دکتر «کارل سکن»^۶ و همچنین برنده جایزه نوبل «ملوین کلونین»^۷ در پایان جلسه فرمولی را ارایه کردند که به نام فرمول گرین بنک معروف شده است. بر طبق این فرمول در کهکشان ما در هر آن ۵۰ میلیون تمدن‌های مختلف وجود دارد که یا می‌خواهند با ما تماس بگیرند و یا منتظر یک علامت از کرات دیگر می‌باشند.

فرمول گرین بنک تمام جوانب مورد سؤال را در نظر گرفته و بعلاوه برای هر ماده دو مقدار منظور داشته، یکی که نسبت به سطح علمی کنونی ما قرار داده شده و دیگر ارزش حداقل مطلق آن را.

$$N = R_+ f p^{ne} f_i f_c L$$

که در این فرمول:

R_+ = تعداد متوسط سالانه ستارگانی که مانند خورشید ما می‌باشند.

$f p$ = تعداد ستارگانی که امکان دارد موجودات زنده دارا باشند.

ne = تعداد کراتی که مدارشان به دور خورشیدهای آنها داخل «اکوسفر» می‌باشد لذا امکانات کافی برای تکامل حیات از نقطه نظر ما را دارند.

f_i = تعداد کراتی که دارای چنین شرایطی می‌باشند و دارای حیات تکامل یافته نیز هستند.

f_c = تعداد کراتی که موجودات متفکر در آن سکونت دارند که قادر هستند در طول زمان خورشید خود شخصاً تکامل کافی بیابند.

L = طول عمر یک تمدن، زیرا با در نظر گرفتن مسافت‌های عظیم کیهانی تنها تمدن‌هایی که طول

عمر بسیار دارند قادر هستند با تمدن‌های دیگر تماس حاصل نمایند. اگر ما برای هر یک از این موارد حداقل را منظور نماییم جواب ما:

$$N = 40$$

ولی اگر حداکثر ممکنه را در نظر بگیریم:

- 1 Cocconi
- 2 Su. Shu. Huang
- 3 Philip Morrison
- 4 Frank Drake
- 5 Otto Struve
- 6 Carl Sagan
- 7 Melvin Calvin

$$N = 50,000,000$$

یعنی در یک موقعیت بسیار نامساعد بنا بر فرمول باور نکردنی «گرین بنک» چهل دسته تمدن‌های مختلف در جاده شیری ما جویای تمدن‌های دیگر هستند. و با موقعیت بسیار مساعد ۵۰ میلیون تمدن ناشناخته را که در انتظار علایمی از کیهان هستند ارایه می‌دهد.

محاسبات فرمول «گرین بنک» بر اساس ارقام کنونی ستاره‌شناسی نمی‌باشد بلکه تمام ستارگانی که از بدو پیدایش کهکشان وجود داشته‌اند در نظر گرفته شده. اگر ما این فرمول که پدیده مغزهای علمی می‌باشد قبول کنیم پس امکان دارد تمدن‌های پیشرفته‌تر از ما صدها هزار سال قبل وجود داشته، که خود دلیلی برای این فرضیه است که در آغاز زمان «خدایانی» به زمین آمدند. دکتر «سگن» استروبیولوژیست آمریکایی مدعی است که تنها بر حسب محاسبات تخمینی این امکان وجود دارد که زمین ما در طول تاریخ حداقل یک بار توسط تمدن‌های ماوراء زمینی مورد بازدید قرار گرفته شده. در تمام فرضیه‌ها و پیشنهادات تخیلات آرزومندانه و افکار افسانه‌ای امکان وجود دارد ولی فرمول «گرین بنک» یک فرمول ریاضی است و به وسیله آن ما قادر هستیم تعداد ستارگان را که امکان وجود حیات در آنها می‌باشد تخمین بزنیم. «اکسوبیولوژی» نام رشته تازه‌ای از علوم است که در حال تکمیل می‌باشد. رشته‌های تازه علوم به دشواری خود را می‌شناسانند. اگر شخصیت‌های معروف و مسئول هم‌اکنون کار خود را صرف رشته تازه تحقیقات که بررسی کامل‌بی طرفانه حیات در ماوراء زمین می‌باشد نمی‌کردند برای «اکسوبیولوژی» کسب کردن معروفیت بسیار مشکل می‌بود. برای اثبات جدی بودن این رشته تازه علمی چه دلیلی بهتر از اسم یک عده که در آن تحقیقات می‌کنند.

دکتر «فریمن کوئیمبی»^۱ (رییس برنامه اکسوبیولوژی ناسا).

دکتر «ارابلی»^۲ (ناسا).

دکتر لیدربرگ^۳ (ناسا).

دکتر «ال. پی. اسمیت»^۴ (ناسا).

دکتر «ار. ای. کاج»^۵ (ناسا).

دکتر «ار. یانگ»^۶ (ناسا).

دکتر «اچ. اس. براون»^۷ (انستیتوی تکنولوژی کالیفرنیا).

دکتر «ای. پرسل»^۸ (پروفسور فیزیک در دانشگاه هاروارد).

دکتر «ار. ان. بریسولز»^۹ (انستیتوی ستاره‌شناسی رادیویی استنفورد).

1 Freeman Guimby
2 Irablei
3 Lederberg
4 L. P. Smith
5 R. E. Kaj
6 R. Young
7 H. S. Brown
8 E. Purcell
9 R. N. Bacewells

دکتر «تاونز»^۱ (برنده جایزه نوبل در فیزیک سال ۱۹۶۴).
 دکتر «ای. اس. شلوسکی»^۲ (انستیتوی استرنبرگ مسکو).
 «سر برنارد لاول»^۳ (جادرول بنگ انگلستان).
 دکتر «ون براون»^۴ (رییس برنامه موشک سترن آمریکا).
 پروفسور «اوبرت»^۵ (استاد «ون بران»)
 پروفسور دکتر «استوهلینگر»^۶.
 پروفسور «ای. سندر»^۷
 و عده کثیر دیگر.

این اسامی نماینده هزاران «اکسویولژیست» در سراسر دنیا می باشند. تمایل تمام این مردان درهم شکستن اوهام و خراب کردن دیوارهای خرافات است که تا کنون اطراف قسمت های خالی تحقیقات را فرا گرفته، قسمت هایی که این کتاب مشخص نموده. در مقابل تمام مخالفان، «اکسویولژی» پایدار مانده و بالاخره روزی یکی از مهم ترین و جالب ترین رشته های تحقیقاتی خواهد بود.

ولی چگونه می توان مدرکی از وجود حیات در کیهان ارایه داد، بدون این که کسی به آنجا برود. تخمین ها و محاسباتی وجود دارد که امکان وجود حیات ماوراء زمین را حتمی می داند. شواهدی از وجود باکتری و تخم در فضا در دست می باشد. کاوش برای موجودات متفکر ناشناخته آغاز شده ولی هنوز نتیجه ای که قابل اندازه گیری یا قابل نشان دادن و قابل قبول باشد به دست نیامده. آنچه که ما لازم داریم اثبات فرضیه ها و نظریه هایی است که هنوز به عنوان خیالی بودن مورد قبول نمی باشند. «ناسا» یک برنامه تحقیقاتی در دست دارد که به وسیله آن بتواند مدارکی از حیات ناشناخته کیهانی کاوش نماید. هشت ماهواره اکتشافی که هر یک در نوع خود بی نظیر و پیچیده اند در نظر گرفته شده اند که شواهدی از حیات در کرات خورشیدی ما به دست بیاورند.

این هشت ماهواره به شرح زیر می باشد:

آپتیکال روتری دیسپرشن پروفایل.

مالتیویتور.

ویدیکان میکروسکوپ.

جی بند لایف دیتکتور.

رادیو ایزوتوپ بایو کمیکال پروب.

مس اسپکترومتر.

ولف ترپ.

اسپکتروفوتومتر ماوراء بنفش.

- 1 Townes
- 2 I. S. Shklovsky
- 3 Sir Bernard Lovell
- 4 Von Braun
- 5 Oberth
- 6 Stuhlinger
- 7 E. Sanger

چند اشاره‌ای به آنچه که زیر این عنوان‌های فنی نهفته و برای عوام نامفهوم است می‌کنم. «آپتیکال روتری دیسپرشن پروفایل» نام یک لابراتوار اکتشافی است که دارای یک نورافکن گردان می‌باشد. هنگامی که این ماهواره به کره‌ای می‌نشیند یک چراغ شروع به تابش می‌نماید و به دنبال مولکول می‌گردد. مولکول‌ها لازمه هر نوع حیات می‌باشند و از این لحاظ به خوبی شناخته شده‌اند. یکی از این مولکول‌ها، مولکول بزرگ پیچی «دی.ان.اس» می‌باشد که شامل سه نوع مواد شیمیایی است که به ترتیب در کنار هم قرار دارند، نیتروژن قلیایی، قند و اسید فسفریک. هنگامی که نور پولوریزه شده به مولکول قند برخورد می‌کند نور چراغ قطع می‌گردد زیرا نیتروژن قلیایی که جزء متشکله این ماده شیمیایی می‌باشد از لحاظ نوری فعال می‌باشد.

چون ترکیب محتوی مولکول «دی.ان.اس» از لحاظ نوری فعال می‌باشد به محض این که نور اکتشافی ماهواره به یک ترکیب محتوی ماده قندی برخورد کند فوراً یک علامت داده می‌شود که به طور خودکار به زمین مخابره شده که دلیلی برای وجود حیات در آن کره ناشناخته خواهد بود. «مالیتوتور» یک ماهواره اکتشافی است که وزن آن در حدود یک پوند می‌باشد و توسط موشک به کره مورد نظر فرستاده می‌شود و در نزدیکی کره به بیرون پرتاب می‌شود. سپس این لابراتوار بسیار کوچک در موقعیتی قرار می‌گیرد که قادر است پانزده آزمایش انجام دهد و نتیجه را به زمین مخابره نماید.

ماهواره اکتشافی «رادیو ایزوتوپ بایوکمیکال» اسم فنی یک ماهواره است که به آن لقب «گالیور» داده‌اند. در نظر گرفته شده که این ماهواره بر خاک کره موردنظر به نرمی فرود بیاید و به محض فرود سه طناب چسبنده به طول ۴۵ پا به سمتهای مختلف پرتاب کند. پس از چند لحظه طناب‌ها به طور خودکار به داخل سفینه کشیده می‌شود و خاک، میکروب و یا هر نوع ماده بیوشیمیایی به درون مایعی فرو برده می‌شود. قسمتی از این مایع به وسیله ایزوتوپ رادیو اکتیو کربن (C^{14}) آغشته شده. مواد آلی اضافه شده به علت خواص آنان دی اکسید کربن (CO_2) تولید می‌کند. گاز دی اکسید کربن به آسانی از مایع جدا شده و به طرف دستگاه اندازه‌گیری فرستاده می‌شود که در اینجا مقدار رادیو اکتیویته گاز حاوی هسته C^{14} را مشخص می‌کند و به زمین مخابره می‌نماید.

می‌خواهم یک دستگاه دیگری را که «ناسا» برای کاوش حیات ماوراء زمین ساخته است توصیف نمایم، دستگاهی که «ولف ترپ» نام دارد. این لابراتوار کوچک در ابتدا توسط مخترع آن «باک دیتکتور» نامیده می‌شد که بعد دستیاران او آن را «ولف ترپ» نامیدند چون رییس آنها «ولف ویشنیگ»^۱ نام داشت. ولف ترپ نیز در نظر گرفته شده که بر یک کره فرود آرام نماید و چند سلول بسیار ظریف خلاء را بیرون بدهد. هنگامی که لوله‌ها زمین را لمس می‌کنند نوک بسیار ظریف آنها شکسته و در اثر خلاء ایجاد شده هر نوع خاک را به داخل می‌مکد. و یک بار دیگر سفینه دارای محیطی است که برای رشد باکتری‌ها مطمئن می‌باشد. تولید مثل باکتری‌ها محیط مایع را غبارآلود نموده که مقدار Ph مایع نیز تغییر می‌کند (مقدار Ph درجه اسیدی یک اسید می‌باشد). این تغییرات را می‌توان به دقت و به آسانی اندازه گرفت. غبارآلود بودن مایع به وسیله شعاع نور و یک فتوسل و تغییر درجه اسیدی به وسیله یک دستگاه اسیدسنج برقی اندازه‌گیری می‌شود. این

نتایج به ما امکان خواهند داد که در باره وجود حیات ناشناخته تصمیم بگیریم. میلیون‌ها دلار برای برنامه تحقیقاتی ناسا و برای برنامه‌های مکمل در مورد بررسی و کاوش برای دلیل وجود حیات در ماوراء زمین خرج می‌شود.

اولین سفینه‌های بیولوژیکی به مریخ فرستاده خواهند شد. بدون شک بشر این ماهواره‌ها را که پیش‌قراولان می‌باشند تعقیب خواهند نمود. مسئولان «ناسا» در این عقیده متحد می‌باشند که حداقل تا بیست و سوم سپتامبر ۱۹۸۶ بشر به مریخ خواهد رفت. برای این تاریخ دقیق دلیلی دارد، چون سال ۱۹۸۶ فعل و انفعالات خورشیدی به حداقل خواهد رسید. دکتر «ون بران» نیز این عقیده را تصدیق می‌کند که امکان دارد بشر تا سال ۱۹۸۲ به مریخ برود.

ناسا از لحاظ منابع فنی کمبودی ندارد فقط محتاج به یک کمک مداوم و کافی مادی از طرف کنگره آمریکا است. علاوه بر مسئولیت‌های فعلی آمریکا این دو غول مادی یعنی جنگ ویتنام و تحقیقات فضایی تحمل ناپذیر می‌باشند، حتی برای آمریکا که ثروتمندترین کشور دنیا می‌باشد. نقشه سفر به مریخ وجود دارد، سفینه فضایی مریخ‌نورد طرح شده فقط لازم است که آن را به همان خوبی بسازند. مدل آن بر روی میز خارق‌العاده‌ترین مرد «هانتسویل»^۱ قرار دارد، بر روی میز پروفیسور دکتر «استولینگر» مدیر کل لابراتوار طرح‌های تحقیقاتی که قسمتی از مرکز پرواز فضایی «جرج مارشال»^۲ واقع در «هانتسویل» آلاباما می‌باشد. در لابراتوارهای او یک صد محقق علمی مشغول به کار می‌باشند. در آنجا آنها در باره فیزیک «پلازما»، فیزیک هسته‌ای و ترموفیزیک آزمایش می‌کنند. دانشمندان خود را با طرح‌هایی برای آینده نیز مشغول می‌سازند، تحقیقات در باره موتورهای الکتریکی موشک.

آینده برای همیشه با اسم دکتر «استولینگر» همراه خواهد بود. او طراح کشتی فضایی مریخ می‌باشد که بشر را به کره قرمز حمل خواهد نمود.

فوراً پس از جنگ دوم جهانی دکتر استولینگر توسط دوستش دکتر ورنرون بران به آمریکا آورده شد و در «فورت بلیس» برای نیروی هوایی آمریکا موشک می‌ساختند. پس از آغاز جنگ کره این دو به همراهی ۱۶۲ هم‌کشوری خود به «هانتسول» رفته که طرحی را پیاده کند که حتی برای آمریکا که عظیم کلمه نامفهوم می‌باشد عظیم بود. در آن روزها هانتسول یک شهر کوچک خواب‌آلود در کنار کوهستان «آپالاجین» بود. با ورود مردان موشک این شهر پنبه به یک سیرک مبدل گردید. در عرض چند سال به سرعت سرسام‌آوری کارخانه‌ها، سکوها، آزمایش موشک، لابراتوارها، آشیانه‌های غول‌پیکر و ساختمان‌های فلزی از هر گوشه آن سر به آسمان کشید. امروز بیش از پانزده هزار نفر در هانتسول زندگی می‌کنند. این شهر کوچک از خواب بیدار شد و هانتسویلی‌ها مبدل به علاقه‌مندان سرسخت فضانوردی شده‌اند. هنگامی که اولین موشک «ردستن»^۳ غرش کتان از سکوی آزمایش به هوا بلند شد هانتسویلی‌ها از ترس به زیرزمین‌های خود فرار کردند.

امروزه هنگامی که موشک «سترن»^۴ آزمایش می‌شود، و غرش آن چنین است که انگار در یک

1 Huntsville

2 George Marshal

3 Redstone

4 Sturn

ثانیه دیگر دنیا به پایان خواهد رسید، کسی ابداً توجهی نمی‌کند. هانتسویلی‌ها همیشه گوشی‌های خود را همراه دارند، هم چون لندنی‌ها که هیچوقت بدون چتر نمی‌باشند. آنها شهر خود را شهر موشک می‌نامند و اگر کنگره میلیون‌ها دلار لازمه سفر فضایی را تامین نکند آنها عصبانی می‌شوند و دست به اغتشاش می‌زنند.

هانتسویلی‌ها کاملاً حق دارند که به آلمانی‌های خود افتخار کنند و «ناسا»ی «هانتسویل» از بزرگترین مراکز «ناسا» می‌باشد. در اینجا موشک‌هایی که در تمام روزنامه‌های جهانی سر مقاله می‌باشند، از «ردستن» کوچک گرفته تا «سترن» پنج غول‌پیکر، طرح و ساخته شده‌اند. تا کنون آمریکا در حدود پنج میلیارد پوند صرف برنامه ماه کرده. مبلغ چهل و پنج میلیون پوند برای ساختن پانزده سترن پنج در نظر گرفته شده. در هنگام پرواز مخزن‌ها با ۸۸۰،۰۰۰ گالن سوخت محترقه شدید پر می‌شود که قدرت انفجاری معادل با ۱۵۰،۰۰۰،۰۰۰ اسب بخار تولید می‌کند. موشک غول‌آسا در حدود ۳۰۰۰ تن وزن دارد.

در «هانتسویل» در حدود هفت هزار تکنسین و دانشمند تحت نظر و ن بران مشغول به کار هستند و هدف بزرگ تسخیر فضا می‌باشد. در سال ۱۹۶۷ عده‌ای متجاوز از سیصد هزار دانشمند رشته‌های مختلف در سراسر جهان در برنامه‌های فضایی آمریکا مشغول به کار بوده‌اند. بیش از بیست هزار کارخانجات صنعتی برای بزرگترین تحقیق تاریخ کار می‌کنند. دانشمند اطریشی دکتر «پکرا»^۱ در یکی از دیدارهایم از هانتسول اظهار داشت، دستجات تحقیق مجبور بوده‌اند روش‌ها و مواد تازه‌ای که هرگز در هیچ کجای دنیا به وجود نیامده بود بوجود بیاورند.

«اینجا را نگاه کن» و او یک کپسول بزرگی را به من نشان داد که صدای خفه‌ای از آن می‌آید. «در اینجا ما آزمایشی برای روغنکاری در خلاء کامل انجام می‌دهیم. آیا می‌دانی که ما نمی‌توانیم از هیچ یک از مواد لغزنده کننده‌ای که در دنیا ساخته می‌شود استفاده کنیم؟ آنها در فضا تمام خواص لغزندگی خود را از دست می‌دهند، با این مواد لغزنده کننده موجود حتی یک الکتروموتور معمولی پس از نیم ساعت کار در خلاء از کار خواهد افتاد. چه می‌توانستیم بکنیم به جز این که ماده لغزنده کننده‌ای بوجود بیاوریم که حتی در خلاء مطلق نیز قادر به عمل خود باشد؟»

صدای ناهنجاری از یک اطاق دیگر شنیده می‌شد. دو گیره قوی که در زمین کار گذاشته شده بودند می‌خواستند ورقه‌ای از فلز که ضخامت آن ۴ اینچ بود پاره کنند.

دکتر «پکرا» ادامه داد این یک قسمت دیگر از تحقیقات ما است که راضی بودیم در صورت امکان از آن صرف‌نظر کنیم ولیکن آزمایشات به ما ثابت کردند که آلیاژهای کنونی قادر به تحمل کشش‌های فضایی نمی‌باشد. لذا ما باید آنهایی را به دست بیاوریم که موردنظر ما می‌باشند. ما همچنین باید روش‌های جدید جوشکاری بوجود بیاوریم، نقاط جوش داده شده باید تحت سرما، گرما، ارتعاشات، کشش‌ها و فشارها مورد آزمایش قرار گیرند که بدانیم تحت چه شرایطی درهم خواهند شکست.

خانم مهمانداری که همراه ما بود به ساعتش نگاه کرد، دکتر «پکرا» به ساعتش نگاه کرد، همه به

ساعت هایشان نگاه می کردند، کارکنان ناسا به آن توجه ای ندارند و بازدید کنندگان در ابتدا برایشان تعجب آور است ولی به آن عادت می کنند زیرا که برای کارکنان ناسا در «کیپ کندی»، «هیوستن» و «هانتسویل» نگاه کردن به ساعت یک امر عادی محسوب می شود. به نظر می رسد که آنها دائماً مشغول به شمارش معکوس می باشند، چهار... سه... دو... یک... صفر.

عبور سواره و پیاده از راهروها، اطاق ها و درها، و پس از کنترل های حفاظتی به آقای «پلی»^۱ که او نیز از یکی از کشورهای آلمانی زبان اروپا می باشد و مدت سی سال است که برای «ناسا» کار می کند رسیدیم. من یک کلاه حفاظتی سفیدرنگ بر سر داشتم که علامت ناسا بر روی آن بود. آقای پلی مرا به سکوی آزمایش «سترن» پنج برد، منظور از کلمه ساده سکوی آزمایش یک برج عظیم بتنی است به ارتفاع چندین طبقه و به وزن چند صد تن که دارای آسانسور و منجیق است و سیستمی از کیلومترها سیم پیچی گيج کننده در بر دارد. هنگامی که سترن پنج اشتعال پیدا می کند آن چنان غرشی بپا می کند که تا دوازده کیلومتری سکوی پرتاب شنیده می شود. سکوی آزمایش که عمیقاً در صخره و بتن کار گذاشته شده در هر آزمایش تا ۳ اینچ از کفه خود بلند می شود، در همان حال مقدار ۳۳۳۰۰۰ گالن آب برای خنک کردن آن در هر ثانیه مصرف می شود.

ناسا برای خنک کردن موشک های در حال آزمایش مجبور بود پمپ مخصوصی را بسازد که به آسانی قادر است احتیاجات شهری را به اندازه «منچستر» از لحاظ آب آشامیدنی فراهم سازد. یک آزمایش فقط ۵۰۰،۰۰۰ پوند خرج دارد. فضا به این ارزانی ها به دست نمی آید. هانتسویل یکی از چندین مراکز ناسا می باشند. شاید بهتر باشد که خواننده اسامی آنها را یادداشت کند چون ممکن است در آینده ایستگاه های سفر به فضا باشند.

مرکز تحقیقاتی نظامی «مافت فیلد» کالیفرنیا.

مرکز تحقیقاتی الکترونیک «کامبریج»، ماساچوست.

مرکز تحقیقاتی پرواز «ادواردز»، کالیفرنیا.

مرکز پرواز فضایی «گودارد»، گرینبلت ام. دی.

لابراتوار متحرک «پادسانا»، کالیفرنیا.

مرکز فضایی «جان اف. کندی»، فلوریدا.

مرکز تحقیقاتی «لنگلی»، همپتون. وی. ا.

مرکز تحقیقاتی «لوئیس»، کلیولند، اوهایو.

مرکز سفینه فضایی با سر نشین، «هیوستن» تگزاس.

ایستگاه تکمیل موشک های هسته ای «جکاس فلتس».

اداره عملیات پرتاب پاسفیک «لومپوک»، کالیفرنیا.

ایستگاه «والیس»، جزیره «والیس» وی. ا.

اداره عملیات غربی «سانتامونیکا»، کالیفرنیا.

مرکز ناسا واشنگتن دی. سی.

مدتها است که صنعت کشتی فضایی در بازار از لحاظ فروش از صنعت اتومبیل سازی جلوزده

است. در اول ژوئیه ۱۹۶۷ در حدود ۲۲۸۲۸ نفر در مرکز فضایی کیپ کندی کار می کردند. مخارج سالانه برای سال ۱۹۶۷ فقط برای این مرکز ۴۷۵،۷۸۴،۰۰۰ دلار بوده.

این همه به خاطر این که چند نفر دیوانه می خواهند به کره ماه بروند؟

من تا کنون دلایلی برای مدیون بودن ما به تحقیقات فضایی آورده ام (و اینها فقط فرآورده های فرعی بوده اند)، از لوازمات معمولی روزانه گرفته تا لوازمات و وسایل پیچیده پزشکی که در هر ساعت روز جان هزاران نفر را در سراسر دنیا نجات می دهد.

این سوپر تکنولوژی در حال تکامل، ابدانگی برای بشریت نمی باشد و روز بروز بشریت را به آینده می برد که هر روز را با همکاری همه جانبه از نو آغاز می کند.

نویسنده در موقعیتی توانست نظر ورنرون بران را در باره مطالب و نظریه های ارایه شده این کتاب بپرسد: دکتر «ون بران» به نظر شما این امکان هست که ما در یکی از کرات دیگر منظومه شمسی حیات پیدا کنیم؟

«به نظر من کاملاً امکان دارد که ما در مریخ حیات در سطح پایین به دست بیاوریم.»

به نظر شما امکان دارد که ما تنها موجودات متفکر کیهان نباشیم؟

«به نظر من احتمال بسیار زیادی هست که در کرات دور دست کیهانی نه تنها زندگی حیوانی و گیاهی وجود دارد بلکه موجودات زنده متفکر نیز به سر می برند. کشف چنین حیات بی شمار شغل جالب و لذت بخشی می باشد ولی با در نظر گرفتن مسافت های عظیم کهکشان ما و کهکشان های دیگر امکان موفقیت در اثبات وجود این چنین نوع حیات و یا برقراری تماس با آنها را بعید به نظر می آورد.»

آیا قابل قبول است که تمدن های قدیمی تر و از لحاظ فنی پیشرفته تر از ما در کهکشان وجود داشته اند؟

«تا کنون ما مدرک یا علایمی که دال بر وجود موجودات پیشرفته تر از لحاظ فنی و قدیمی تر از ما که در کهکشان ما زندگی می کرده اند نداشته ایم، یا این وجود طبق محاسبات تخمینی و امکانات فلسفی من از وجود این چنین موجودات پیشرفته مطمئن می باشم ولی باید تأکید کنم که ما هیچگونه مدرک مطلق علمی که دال بر این موضوع باشد در دست نداریم.»

آیا این امکان هست که در گذشته تیره و دور زمین تمدن های قدیم تر به دیدار زمین، ما آمده باشند؟

«من این امکان را رد نمی کنم ولی تا آنجا که من اطلاع دارم هیچ تحقیقات باستان شناسی تا کنون مدرکی برای اثبات اینگونه عقاید ارایه نداده.»

در اینجا گفتگوی من با «پدر موشک سترن» به پایان رسید.

متأسفانه نویسنده قادر نبود که از کشفیات بسیار جالب با او صحبت کند، در باره کتاب های قدیمی که دست به دست معماهای حل نشده از گذشته ما ارایه می دهند، در باره سئوالات بی شماری که اگر از دریچه فضایی به کشفیات باستان شناسی بنگریم پیش می آید. ولی دکتر ون بران منتظر اتمام این کتاب می باشد.

فصل دوازدهم

آینده

موقعیت امروزی ما چیست؟

آیا روزی فضا به تصرف بشر در خواهد آمد؟

آیا در گذشته دور موجوداتی از اعماق بی نهایت کیهان به کره ما آمده‌اند؟

آیا هستند موجودات ناشناخته در نقطه‌ای از این کیهان که سعی دارند که با ما تماس بگیرند؟

آیا زمان ما که با کشفیاتش آینده را همچون طوفان در بر می‌گیرد تا به این حد وحشتناک است؟

آیا علم پزشکی و بیولوژی راهی برای بازگردانیدن افراد در حالت انجماد عمیق به زندگی پیدا خواهد کرد؟

آیا بشر خاکی کرات دیگر را به تصرف در خواهد آورد؟

آیا بشر با افرادی که در آنجا می‌باشند تولید مثل خواهند کرد؟

آیا انسان دومین، سومین و چهارمین زمین را بوجود خواهد آورد؟

آیا روزی فرا خواهد رسید که «روبات» جای انسان را در جراحی بگیرد؟

آیا بیمارستان‌های سال ۲۱۰۰ مبدل به یک انبار لوازمات یدکی برای انسان‌های علیل در خواهد آمد؟

آیا در آینده دوری ممکن خواهد بود که با قلب، ریه، کلیه و غیره مصنوعی عمر بشری را به بی نهایت رسانید؟

آیا دنیای شجاع جدید «هاکسلی»^۱ با تمام غیرممکن بودن و غیرانسانی بودنش روزی به حقیقت خواهد پیوست؟

مجموعه‌ای از این چنین سئوالات به آسانی می‌تواند کتاب قطوری را تشکیل بدهد. روزی نمی‌گذرد بدون اینکه یک چیز جدید در یک نقطه دنیا اختراع نشود، و هر روز می‌توان یکی از

سئوالات را از فهرست غیر ممکن ها، به عنوان جواب گفته شده، حذف نمود.

دانشگاه «ادینبارا»^۱ مبلغ ۲۷۰،۰۰۰ پوند از «تراست نافیلد» برای تکمیل یک کامپیوتر متفکر دریافت داشت. مدل این کامپیوتر را به مکالمه با یک بیمار به کار بردند و پس از پایان آزمایش بیمار نمی توانست باور کند که او با یک کامپیوتر صحبت می کرده.

پروفسور دکتر «میچی»^۲ که طراح این کامپیوتر است مدعی بود که این کامپیوتر در حال تکامل یک زندگی شخصی بود. این علم جدید «فیوترولژی»^۳ نام دارد و هدفش با استفاده از تمام وسایل و روش های فنی بررسی کامل و درک دقیق آینده است. در سراسر نقاط دنیا مخزن های فکری بوجود می آیند و از آن چنین درک می شود که غول های علمی امروز در باره آینده فکر می کنند. یکصد و شصت و چهار چنین مخزن های فکری تنها در آمریکا مشغول به کار می باشند. مخارج آنها توسط دولت و صنایع سنگینی پرداخت می شود. معروف ترین این مخزن ها سازمان «راند»^۴ در «ستامونیکا» واقع در کالیفرنیا می باشد که در سال ۱۹۴۵ نیروی هوایی آمریکا آن را تأسیس نمود. دلیل آن چه بود؟ افسران ارشد خواستار یک برنامه تحقیقاتی در مورد جنگ های بین المللی بودند. و امروز ۸۴۳ نفر دانشمند و متخصص انتخاب شده در یک مرکز بسیار مجهز و بسیار عالی مشغول به کار می باشند. اولین ایده ها و نظریات در مورد غیر ممکن ترین اقدامات بشری از اینجا سرچشمه می گیرد.

حتی در ۱۹۴۶ دانشمندان «راند» غیر قابل استفاده بودن کشتی فضایی را به عنوان یک سلاح بیان داشته بودند. و هنگامی که «راند» در سال ۱۹۵۱ برنامه ای برای چندین نوع ماهواره پیشنهاد کرد، واهی خوانده شدند. باید از این مرکز تحقیقاتی برای شرح دقیق ۳۰۰۰ واقعه ناشناخته سپاسگزار باشیم. دانشمندان «راند» بیش از صد و ده جلد کتاب منتشر کرده اند که در پیشرفت و ترقی تمدن ما بی اندازه مؤثر بوده. انتهایی در این کار تحقیقاتی دیده نمی شود و احتمال نمی رود که اینچنین شود. کارهای مشابه ای برای آینده در مراکز زیر در دست انجام می باشند.

انستیتوی «هادسون» واقع در «هارمون آن هادسون» نیویورک. مرکز تحقیقات عالی «تمپو» وابسته به جنرال الکتریک در «ستتا باربارا» کالیفرنیا. انستیتوی «آرتور لیتل» کمبریج ماساچوستس. و انستیتوی «باتل»، کلومبیا، اوهایو.

دولت ها و تجارت های بزرگ هرگز بدون این متفکران آینده قادر به ادامه نخواهند بود. دولت ها بایستی از مدت ها قبل در باره نقشه های نظامی خود تصمیم بگیرند، و تجارت های بزرگ باید چندین سال آینده را در محاسبات خود منظور دارند.

«فیوترولژی» باید نقشه ترقی پایتخت های دنیا را برای صد سال یا بیشتر طرح ریزی نماید. مسلح به دانش امروزی مثلاً تخمین ترقی مکزیک برای پنجاه سال آینده کار مشکلی نخواهد بود. در ارایه این چنین پیشگویی هایی تمام جزئیات می بایستی در نظر گرفته شود، مانند تکنولژی موجود، وسایل ارتباطی و حمل و نقل، امواج سیاسی و مخالفان احتمالی مکزیک.

1 Edinburgh

2 Michie

3 Futurology

4 Rand

اگر پیشگویی امکان داشته باشد موجودات ناشناخته قادر بوده‌اند که ۱۰۰۰۰ سال پیش چنین پیشگویی در باره زمین بکنند. بشر همیشه دارای این غریزه بوده که با تمام امکانات موجود در باره ترقی و پیشرفت خود بیندیشد و آینده را بررسی نماید، بدون بررسی آینده قادر به روشن نمودن گذشته خود نخواهیم بود. زیرا چه کسی می‌داند که راه‌هایی برای پرده برداشتن از گذشته هم اکنون در مراکز باستانی ما نباشد و به خاطر این که قادر به درک آنها نیستیم آن را بدون جهت در زیر پای خود از بین می‌بریم. به همین دلیل من پیشنهاد یک سال باستان‌شناسی واهی را می‌کنم.

همان طور که من قادر به قبول مکتب‌های طرز فکر قدیمی نیستم نمی‌توانم از کسی بخواهم که نظریه‌های مرا قبول کند. با این وجود من امیدوارم که به زودی موقع ایجاب خواهد کرد که با کمال بی‌طرفی به این معمای تیره گذشته حمله کرده و از ترقیات و تکامل‌های تکنولوژی در این باره استفاده نمود. تقصیر ما نیست که میلیون‌ها کرات دیگر در کیهان وجود دارد.

تقصیر ما نیست که مجسمه «توکومای» ژاپنی که هزاران سال عمر دارد اتصالاتی‌های مدرن دارد و بر کلاه خودش منفذ چشمی تعبیه شده. تقصیر ما نیست که نقوش برجسته سنگی «پالنکو» وجود دارد. تقصیر ما نیست که ادمیرال پیری ریاز نقشه‌های قدیمی خود را نسوزاند. تقصیر ما نیست که کتب و آداب قدیمی تاریخ بشری این اندازه نامفهوم و مسخره می‌باشد. ولی این تقصیر ما خواهد بود که با علم به این موضوعات آنها را ندیده بگیریم و آنها را جدی تلقی نکنیم.

بشر آینده درخشانی در مقابل خود دارد، آینده‌ای که جلال گذشته را در خود غرق خواهد کرد. ما به تحقیقات فضایی و تحقیق در باره آینده احتیاج داریم و جرأت می‌خواهیم آنچه که فعلاً غیر ممکن به نظر می‌آید مورد بررسی قرار دهیم. مثلاً تحقیق در باره گذشته که قادر است خاطره‌های پرارزشی از آینده به همراه داشته باشد. مدارکی که ثابت خواهند شد و بدینوسیله تاریخ بشریت را برای نسل‌های آینده روشن خواهد نمود.

پایان

جهت آشنایی بیشتر با «نظریه بیگانگان باستانی» و همچنین دسترسی به منابع دیگر و تصاویر بیشتر در این زمینه به سایت «بیگانگان باستانی» در آدرس زیر مراجعه نمایید.

www.ancientaliens.ir

www.ancientaliens.ir

ANCIENT ALIENS

معرفی سایت

بیگانگان باستانی

میلیونها نفر در جهان بر این باورند که ما در گذشته با موجوداتی فضایی ملاقات داشته‌ایم. اگر این باور حقیقی باشد چه؟ آیا این «غریبه‌های فضایی» در شکل گرفتن تاریخ ما نقش داشته‌اند؟ و اگر اینطور بوده باشد و رد پاهایی از آنها در مناظری ساده پنهان باشد چه؟ اگر این «شواهد» را بیابیم چه؟ آنها که بوده‌اند؟ چرا به اینجا آمدند؟ چه چیزی از خود به جای گذاشتند؟ کجا رفتند؟ آیا هرگز باز می‌گردند؟ اینها سوالاتی است که نظریه «بیگانگان باستانی» در پی پاسخ به آنهاست.

www.ancientaliens.ir

ارایه مطالب، تصاویر و فیلمهای با کیفیت بالا جهت علاقمندان

جامع ترین منبع جهت آشنایی با نظریه بیگانگان باستانی

جهت آشنایی بیشتر با «نظریه بیگانگان باستانی» و همچنین دسترسی به منابع دیگر و تصاویر بیشتر در این زمینه به سایت «بیگانگان باستانی» در آدرس زیر مراجعه نمایید.

www.ancientaliens.ir